

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرشناسه:	حر، حسین، ۱۳۴۸ -
عنوان و نام پدیدآور:	امام رضا × و ایران / سیدحسین حر؛ تدوین نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی.
مشخصات نشر:	قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری:	۲۲۴ ص.
شابک:	978 - 964 - 531 - 325 - 6
فروست:	مجموعه تاریخ و تمدن اسلامی؛ ۱۶
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیفا
موضوع:	خراسان - تاریخ - قرن دوم ق
موضوع:	عباسیان - تاریخ
موضوع:	ایران - تاریخ - ۲۱۸ - ۱۴۹ ق
شناسه افزوده:	نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها
	دفتر نشر معارف
شناسه افزوده:	دانشگاه معارف اسلامی، معاونت پژوهشی
رده‌بندی کنگره:	۴ ح ۳۵ ر / ۲۰۱۷ DSR
رده‌بندی دیویی:	۹۵۵/۸۲

استاد محترم و دانشجوی عزیز

خواهشمند است با ارائه نظرات خود ما را در رفع نواقص و ارتقای کتاب یاری بخشید.

به انتقادات و پیشنهادهای برتر هدایای ارزنده‌ای تعلق خواهد گرفت.

شماره تلفن واحد ارزیابی علمی: ۷۷۴۹۹۱۹ - ۰۲۵۱ نمابر: ۷۷۴۷۲۴۰ - ۰۲۵۱

پست الکترونیکی: arzyabi@maaref.ac.ir صندوق پستی: ۶۱۷۳ - ۳۷۱۵۵

امام رضا × و ایران



مجموعه تاریخ
۱۶

امام رضا × و ایران

مؤلف: سید حسین حر

تدوین: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها

معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی

انتشارات: دفتر نشر معارف

ویراستار: امیرعباس رجبی

بازبین نهایی: جواد محفوظی نژاد

صفحه آرا: صالح زارع

نوبت چاپ: یکم، بهار ۱۳۹۰ / ۳۰۰۰ نسخه

چاپ: سلیمان زاده

قیمت: ۲۷۰۰ تومان

شابک: ۶ - ۳۲۵ - ۵۳۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

کلیه حقوق محفوظ است

مراکز پخش

قم: ۱. خیابان شهدا، کوچه ۳۲، شماره ۳، تلفن و نمابر ۷۷۴۴۶۱۶؛

۲. خیابان شهدا، روبه روی دفتر مقام معظم رهبری، تلفن ۷۷۳۵۴۵۱؛ نمابر ۷۷۴۲۷۵۷؛

تهران: خیابان انقلاب، چهار راه کالج، جنب بانک ملت، پلاک ۷۱۵؛ تلفن ۸۸۹۱۱۲۱۲؛ نمابر ۸۸۸۰۹۳۸۶

نشانی الکترونیک: info@nashremaaref.ir؛ پایگاه اینترنت: www.nashremaaref.ir

سید حسین حر

سیاست امام برای سفر به خراسان تنها در افشای سیاست‌های مأمون محدود نمی‌شد بلکه در این هجرت هدف‌های دیگری نیز دنبال شد که برقراری پیوند با ایرانیان متمایل به تشیع، تبدیل خراسان به کانون تشیع و مرکز عمده تمرکز شیعه، معرفی مبانی‌اندیشه شیعی با استفاده از فرصت ولیعهدی، تلاش برای تحکیم مبانی کلامی شیعه و نشان دادن تسلط ائمه شیعی بر میراث نبوی و علوی در مواجهه با بزرگان ملل و نحل، از اهم آن اهداف دانسته شده است. اینکه ایران در آستانه سفر امام رضا × به این سرزمین در چه شرایط جغرافیایی و در چه وضعیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بوده است و نیز اهداف مأمون در انتخاب خراسان به‌عنوان مرکز حکومت و دعوت از امام رضا، موضع امام رضا در مقابل این دعوت و اهداف امام × از پذیرش دعوت، پیامدهای این دعوت از گذشته تاکنون برای مردم این سرزمین، برخی از مباحث کتاب پیش‌روست.

خدای را سپاس که چاپ اول کتاب مورد توجه دانشجویان، اساتید و خوانندگان گرامی قرار گرفت و اینک چاپ دوم آن با تجدیدنظر، اصلاحات و اضافاتی تقدیم می‌گردد.

این کتاب که توسط فاضل ارجمند آقای سید حسین حر نگاشته شده است دارای پنج فصل اصلی و یک نتیجه‌گیری پایانی است.

فصل اول، با عنوان ایران در دوره نخستین خلافت عباسی، به چگونگی اداره ولایات ایران، وضعیت برامکه در دستگاه خلافت، حدود سرزمین خلافت شرقی مأمون و وضعیت ولایات مختلف می‌پردازد.

فصل دوم با عنوان اوضاع خراسان در آستانه ورود امام رضا × به ایران، به دو موضوع اهمیت خراسان، مشکلات دوره هارون عباسی تا به‌قدرت رسیدن مأمون و عواملی که باعث برتری امین نسبت به مأمون در جریان ولایتعهدی شده، پرداخته است.

سخن آغازین

در میان انبوه تحولات تاریخ ایران و اسلام بدون شک سفر امام علی بن موسی‌الرضا × به ایران از بزرگ‌ترین حوادث تاریخ این سرزمین شمرده می‌شود. اصولاً حوادث روزگار امامت علی بن موسی‌الرضا × از حوادث حائز اهمیت در تاریخ اسلام و تاریخ تشیع بوده و هست.

اینکه برخی محققان، این دوره را با حماسه عاشورا و گروهی آن را با نرمش قهرمانانه امام حسن × و جمعی دیگر آن را با موقعیت امام سجاد × و گروهی نیز آن را با انقلاب فکری و فرهنگی صادقین ' مقایسه و شبیه می‌دانند، نشان دهنده اهمیت خاص و چند بُعدی بودن وضعیت آن مقطع تاریخی و پیامدهای آن دعوت سیاسی بوده است.

مأمون عباسی بعد از مواجهه خونین با برادرش امین، جانشین هارون شد و افرادی را روانه مدینه کرد. پس از رسیدن فرستادگان مأمون امام رضا × خود را با دو واقعیت روبه‌رو دید، مرگ خاموش و کم‌اثر در مدینه توسط عوامل خلافت و یا افشای تزویر پسر هارون‌الرشید و برملا کردن تمام ادعاهای دیرینه او مبنی بر علاقه به فرزندان پیامبر | و تمایل بر بازگرداندن خلافت به ایشان، که تنها در پرتو شهادت در مرو میسر می‌شد.

فصل سوم با عنوان خلافت مأمون و قیام‌های علویان، به علل روی‌گردانی خراسانی‌ها از مأمون، قیام‌های علویان و اقدامات مأمون برای رهایی از مشکلات پرداخته است.

فصل چهارم با عنوان ولایتعهدی امام رضا × و بازتاب حضور ایشان در ایران به موضوع شروط امام رضا × برای پذیرش، نتایج پذیرش ولایتعهدی، مناظرات امام با پیروان ملل و محل و عالمان ادیان و مهاجرت سادات به ایران و آثار مثبت این سفر به ایران پرداخته است.

فصل پنجم، با عنوان سیره تربیتی، اخلاقی و عملی امام رضا × به گوشه‌ای از ویژگی‌های رفتاری و عبادی ایشان پرداخته است، دعا، ایمان و دینداری، اکمال خرد و اوصاف دوستداران ولایت از دیگر مباحث این کتاب است.

گروه تاریخ و تمدن اسلامی معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی ضمن قدردانی از نگارنده محترم، که با تجدیدنظر از کاستی‌های کتاب کاسته است، امیدوار است از نظرات و پیشنهادات صاحب نظران و بویژه اساتید و دانشجویان درس تاریخ اسلام در اصلاح و تکمیل هر چه بیشتر این متن بی‌بهره نماند.

معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی

گروه تاریخ و تمدن اسلامی

کارگزاران حکومت برای اداره ولایات	۴۱
۱. دیوان برید	۴۳
۲. دیوان جیش (سپاه)	۴۵
۳. دیوان خراج	۴۷
خلاصه‌ای از وضعیت راه‌ها و جاده‌ها در زمان عباسیان	۵۱
۴. دیوان قضا	۵۱
۵. دیوان مظالم	۵۴

فصل دوم: اوضاع خراسان در آستانه ورود امام رضا × به ایران

(۵۷ - ۷۸)

اهمیت منطقه خراسان	۵۹
فرستادن علی بن عیسی بن ماهان به خراسان از سوی هارون الرشید	۶۴
نگاهی کوتاه به مشکلات هارون تا به قدرت رسیدن مأمون	۶۴
عوامل برتری امین نسبت به مأمون در جریان ولایتعهدی	۷۴
برخورد نظامی امین و مأمون و نتایج آن	۷۶

فصل سوم: خلافت مأمون و قیام‌های علویان

(۷۹ - ۱۰۱)

خلافت مأمون	۸۱
علل روی گردانی خراسانی‌ها از مأمون	۸۳
قیام‌های علویان	۸۸
پیامدهای قیام ابن طباطبا و ابوالسرایا	۹۴
موضع امام رضا × در مقابل قیام‌های علویان	۱۰۰
اقدامات مأمون برای رهایی از مشکلات	۱۰۱

فصل چهارم: ولایتعهدی امام رضا × و بازتاب حضور ایشان در ایران

(۱۰۳ - ۱۷۱)

انگیزه‌های مأمون از ولایتعهدی امام رضا ×	۱۰۵
پیشنهاد پذیرش خلافت به امام رضا × و مخالفت ایشان	۱۱۰
پذیرش ولایتعهدی مأمون شروط امام × در این باره	۱۱۳
نتایج پذیرش ولایتعهدی امام رضا ×	۱۲۱
مناظره با دانشمندان ادیان مختلف	۱۲۲

فهرست مطالب

سخن آغازین	۵
مقدمه	۱۳

فصل اول: ایران در دوره نخستین خلافت عباسی و...

(۵۵ - ۱۷)

خلافت هارون الرشید	۲۳
برامکه و موقعیت آنها در دستگاه خلافت	۲۳
سقوط برامکه	۲۳
چگونگی اداره ولایات ایران در آستانه ورود امام رضا ×	۲۴
۱. امارت استکفا	۲۶
۲. امارت استیلا	۲۸
۳. امارت خاصه	۲۸
۴. امارت یا حکومت متغلب	۲۹
اوضاع جغرافیایی ولایات ایران در آستانه ورود امام رضا × به مرو	۲۹
جبال (عراق عجم)	۳۰
حدود سرزمین‌های خلافت شرقی مأمون	۳۰
برخی از شهرهای مهم ایالت جبال	۳۲
برخی از والیان ایالت جبال	۳۶
والیان آذربایجان در عهد مأمون	۳۷
برخی از والیان حکومت طبرستان در عهد مأمون	۴۰

اهداف مأمون از تشکیل مجالس مناظره امام رضا ×	۱۲۳.....
مناظرات امام با پیروان ادیان و مکاتب	۱۲۴.....
مناظره با جاثلیق	۱۲۵.....
بازتاب حضور امام رضا × در ایران و گسترش تشیع در خراسان	۱۲۸.....
یاران ایرانی امام رضا ×	۱۳۳.....
امام رضا × و نماز عید	۱۳۴.....
سفر مأمون از خراسان به بغداد	۱۳۶.....
شهادت امام رضا ×	۱۳۸.....
مهاجرت سادات به ایران در آستانه ورود امام رضا × به خراسان	۱۴۲.....
پیشینه تاریخی سادات منطقه خراسان	۱۴۶.....
قم و تشیع	۱۵۰.....
علل مهاجرت سادات طالبیه به قم	۱۵۲.....
تأثیر تشیع قم بر سایر مناطق	۱۵۳.....
برخی از پیامدها و تأثیرات حضور امام رضا × در ایران	۱۵۵.....
۱. رشد حوزه‌های علمی و گسترش تشیع	۱۵۵.....
۲. ایجاد فضاهای زیارتی و عبادی	۱۶۰.....
۳. ایجاد موقوفات	۱۶۴.....
نگاهی اجمالی به قدمگاه‌ها	۱۶۷.....

فصل پنجم: سیره تربیتی، اخلاقی و عملی امام رضا ×

(۱۹۲-۱۷۳)

توجه به نماز از منظر امام رضا ×	۱۷۵.....
عبادت امام رضا × در زندان	۱۷۶.....
کرم و بخشش در سیره امام رضا ×	۱۷۷.....
تلاوت قرآن و روزه‌داری از منظر امام رضا ×	۱۷۹.....
تواضع و فروتنی و اصول اخلاقی در سیره امام رضا ×	۱۷۹.....
دعا از منظر امام رضا ×	۱۸۱.....
توصیه امام رضا × به زیارت امام حسین × و سوگواری آن حضرت	۱۸۳.....
ایمان و دینداری از نگاه امام رضا ×	۱۸۴.....
اکمال خرد از منظر حضرت امام رضا ×	۱۸۵.....
اوصاف دوستداران امیرالمؤمنین × در بیان امام رضا ×	۱۸۶.....

ثواب زیارت امام رضا ×	۱۸۷.....
سخن پایانی	۱۸۹.....

کتابنامه

(۲۰۴-۱۹۳)

فهرست اعلام

(۲۲۳-۲۰۵)

اداری و کشوری، آداب و رسوم و تشریفات درباری خود را نیز به وجود آوردند.

در این باره تدبیر در چگونگی اداره ولایات ایران در آستانه ورود امام رضا × به مرو و تأثیرات بسیار آن در تبیین جایگاه حکومت در ایران و همچنین شیوه‌هایی که حاکمان برای اداره سرزمینشان به کار می‌بستند و دیوان‌هایی که در این باره به آنان کمک می‌کردند، از اهمیت بسیاری برخوردار است که در فصل اول کتاب به آن اشاره خواهد شد.

سیاست عباسیان در اثر گذشت زمان تغییر یافت و در جهت مخالفت با علویان سیاستی تندروانه شد؛ آن‌سان که حتی می‌توان گفت آنان از امویان بدتر نیز عمل کردند. بدین سبب، خراسانیان و متمایلان به علویان دریافتند که چه اشتباه بزرگی کرده‌اند، از این رو در صدد مخالفت با خلافت بنی‌عباس برآمدند و به تدریج قیام‌هایی نیز برپا کردند. این قیام‌ها از زمان منصور، دومین خلیفه عباسی، آغاز گردید و با توجه به سخت‌گیری‌های وی نسبت به علویان روز به روز بر شمار انقلابیان افزوده شد.

گفتنی است در زمان مأمون در مناطق گوناگونی از قلمرو مملکت اسلامی قیام‌ها و انقلاب‌هایی بر ضد وی انجام گرفت که در پیشاپیش این قیام‌ها، مبارزان اصیلی از اولاد علی × و فرزندان فاطمه ÷ قرار داشتند.

فزون قیام‌های علویان در نقاط مختلف مملکت اسلامی سبب شد که مأمون، سیاستی جدید را به کار بندد تا از یک سو جلوی این انقلاب‌ها را بگیرد، و از دوم سو به خلافتش نیز مشروعیت بخشد، و آن دعوت از حضرت امام رضا × از مدینه به مرو بود. امام رضا × برخلاف میل خود مجبور شد به دعوت مأمون پاسخ مثبت دهد. بنابراین ایشان از مسیرهایی که شیعیان علی × در آنجا نبودند یا کمتر بودند، به مرو منتقل شد. این در حالی بود که حضرت پس از مدتی مجبور به پذیرش ولایت‌عهدی مأمون نیز شد. امام در واقع با شروطی

مقدمه

انقلاب عباسیان علیه امویان و حاکمیت آنان بر جهان اسلام، یکی از مهم‌ترین حوادث تاریخ جهان اسلام به شمار می‌رود؛ حاکمیتی که بیش از پنج قرن به طول انجامید. عباسیان هنگامی که بنی‌امیه را ساقط کردند و به خلافت رسیدند، مخالفان خود از جمله علویان و پیشوایان عدالت‌خواه شیعه و حتی گروه‌هایی از هواداران و خویشان خود مانند ابوسلمه خالّ، ابومسلم، عبدالله بن علی و عیسی بن موسی را از سر راه خود برداشتند. آنان در واقع برای بر جای ماندن حکومت خود، از قتل و آزار دیگران هیچ‌گونه پروایی نداشتند.

در روزگار حاکمیت بنی‌عباس - به‌ویژه تا پایان خلافت مأمون - نفوذ عناصر ایرانی در امور اداری و تسلط بر آن، کاملاً آشکار بود؛ کسانی چون ابوسلمه خالّ و ابومسلم در عهد سفاح، خاندان برامکه در دوره هارون، و خاندان سهل و طاهر در عصر مأمون. همکاری مؤثر ایرانیان برای به پیروزی رساندن انقلاب عباسیان از یک سو و نیاز آنان به دبیران کارآزموده برای اداره سرزمین‌های وسیع خلافت از سویی دیگر، عباسیان را واداشت تا در این امر از ایرانیان - که سوابق درخشانی در امور اداری داشتند - استفاده کنند. از همین روی، آنان بسیاری از مناصب و سمت‌های اداری و کشوری را به اینان سپردند و از سویی به شیوه ساسانیان، سازمان

خاص آن را پذیرفتند و همین شروط مانع از آن بود که مأمون کارهای خود را به نام امام انجام دهد.

حضور امام رضا × در ایران موجب پیوند بیشتر ایرانیان با خاندان پیامبر گردید و از سویی حلقه‌های علمی آن حضرت نیز موجب گسترش فعالیت‌های شیعه در خراسان شد و خراسانیان بیش از پیش در اظهار محبت به این خاندان کوشیدند. به هرروی، پیچیدگی حوادث این دوره نگارنده را واداشت تا کتابی با عنوان «امام رضا × و ایران» بنگارد تا بدین طریق بخش اندکی از تاریخ ایران اسلامی را باز نماید. روش تحقیق در این کتاب به شیوه کتابخان‌های با تکیه بر منابع اصلی و درجه اول می‌باشد که برای فهم بهتر از منابع درجه دوم و مطالعات و تحقیقات جدید نیز استفاده شده است. همچنین ناگفته نماند که برای تحلیل و تبیین حوادث از روش تحلیلی کلی مربوط به کلیات حوادث، و تحلیل جزئی مربوط به جزئیات حوادث سود برده شده است.

همچنین این پژوهش با مشکلاتی چند از جمله کمبود منابع درجه اول خاصه درباره چگونگی اداره ولایات ایران، پراکندگی مطالب و اندک بودن فرصت همراه بود، اما به هرروی، این خدمت ناچیز انجام شد، ولی اذعان دارم که این کار عاری از نقص نیست؛ باشد که فقر علمی حقیر با غنای روحی و طبع بلند خوانندگان چشم‌پوشی شده و مرا از راهنمایی‌های دلسوزانه خود محروم نفرمایند.

در پایان بر خود فرض می‌دانم که از زحمات و راهنمایی‌های کسانی که مرا در این کار یاری دادند، به‌ویژه آقای دکتر اصغر منتظرالقائم و آقای دکتر اللهیار خلعتبری قدردانی نمایم. امیدوارم که توانسته باشم از خرمن بصیرت و علم این عزیزان خوشه‌ای چیده و با این کار توشه‌ای فراهم آورده باشم.

سید حسین حُرّ

فصل اول

**ایران در دوره نخستین خلافت عباسی و چگونگی
اداره ولایات آن در آستانه ورود امام رضا × به مرو**

این دوره تا زمان متوکل روزه‌روز بیشتر می‌شد؛ به‌ویژه در دوره هارون و مأمون که بیشتر وزرای آنها ایرانی بودند، به اوج خود رسید. از همین‌رو، برخی از محققان این دوره را «دوره ایرانی» نامیدند؛ زیرا ایرانیان بودند که این حکومت را با یاری خود به‌پا داشتند و آن را اداره نمودند.^۱ بنابراین اگر بگوییم یکی از عوامل تغییر و تحول خلافت از بنی‌امیه به بنی‌عباس مردم خراسان بود، سخنی به‌گراف نگفته‌ایم.

بعد از کشته شدن ابراهیم امام به‌دست مروان، برادرش سفاح - اولین خلیفه رسمی عباسیان - به خلافت رسید. وی در کشتار بنی‌امیه نقش بسزایی داشت. پس از مدتی، یک جنبش شیعی به رهبری شریک بن شیخ المهری روی داد که سرانجام به‌دست ابومسلم دفع شد.^۲ این قیام که علیه دستگاه خلافت عباسی انجام شد، زمزمه‌گر تفکری شیعی با روی کار آمدن شخصی از اهل بیت^۳ بود. در این زمان، جنبش به‌آفرید نیز که ادعای پیامبری داشت، سرنگون گردید. گفتنی است احتمال می‌رود که اوضاع نابسامان خراسان به‌هنگام ادعای پیامبری وی، زمینه شورش اهالی این خطه را بر ضد عرب‌ها فراهم کرده باشد.

پس از مرگ سفاح برادرش منصور به خلافت رسید. وی خلیفه‌ای زیرک، مال دوست و چاره‌اندیش بود، عبدالله بن علی، عموی او، بر وی شورید و به‌دست ابومسلم برفتاد. منصور به‌سبب قدرت و حشمت روزافزون ابومسلم در خراسان، بسیار از او واهمه داشت. افزون بر این، خدمات ارزنده ابومسلم نیز بر هراس وی افزود، از این‌رو درصدد کشتن او برآمد و سرانجام وی را در سال ۱۳۷ هجری کشت.^۴ پس از قتل وی، شورش‌های متعددی - چه در زمان منصور و چه در دوران بعد از وی - روی داد؛ مانند شورش «اسحاق ترک»، «سنباد» و

پیش از پرداختن به وضعیت سیاسی ایران به‌هنگام ورود امام رضا × به مرو، لازم است که نگاهی گذرا بیفکنیم به وضعیت خراسان از زمان دعوت عباسیان علیه دستگاه بنی‌امیه در خراسان تا روی کار آمدن هارون.

خلافت بنی‌امیه بر اثر عواملی چند سقوط کرد؛ عواملی چون اقدامات ظالمانه، بی‌عدالتی، از بین بردن آثار دین، آشفتگی در نظام حکومتی، عدم انسجام درونی، قیام‌های علویان، اختلافات عرب یمنی و مصری، دوری خراسان از مرکز خلافت، مسئله تعدد ولایاتعهدی و سرانجام، فعالیت داعیان بنی‌عباس به‌ویژه ابومسلم خراسانی. البته در این میان نقش ایرانیان و به‌خصوص خراسانیان و فعالیت گسترده داعیان بنی‌عباس - به‌ویژه ابومسلم - در براندازی امویان از اهمیت بسزایی برخوردار است. در واقع آنها با توجه به ظلم و ستم و نظریه برتری نژادی عرب بر عجم - که در دوره بنی‌امیه به‌وضوح دیده می‌شد - خیلی زود تحت تأثیر شعارهای مزورانه طرفداران آل‌عباس قرار گرفتند و بدین‌ترتیب به ندای اینان مبنی بر مبارزه با بنی‌امیه و براندازی حکومت آنها پاسخ مثبت دادند.

با سقوط بنی‌امیه خلافت جدیدی با شعارهایی به ظاهر نو در جامعه پدید آمد؛ خلافتی که مدتی طولانی نیز بر جهان اسلام حکومت کرد، اما آنها نیز پس از مدتی از در خیانت و ظلم و ستم به مردم به‌ویژه علویان وارد شدند. نفوذ ایرانیان در

۱. جرجی زیدان، *تاریخ تمدن اسلام*، ج ۴، ص ۷۴۹.

۲. احمد بن یعقوب بن واضح، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۳۳۴.

۳. ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، *اخبار الطوال*، ص ۴۲۱ و ۴۲۲.

«استادسیس» که هر کدام به منظوری خاص انجام شد:

اسحاق با این ادعا که ابومسلم پیامبر است و فرستاده زردشت، و زردشت نیز زنده است،^۱ و سنباد هم به خونخواهی ابومسلم.^۲ ناگفته نماند که ابومسلم در صدد بود مذهب خرم‌دینان را آشکار کند؛^۳ البته احتمالاً در این میان، انگیزه مالی نیز داشته است.^۴

یکی دیگر از قیام‌های سیاسی ایرانیان قیام استادسیس بود. وی بدین‌منظور شورید که به نامزد کردن مهدی - همچون ولیعهد - اعتراض کرده باشد. یعقوبی پس از اشاره به هم‌داستانی سرکردگان سپاه خراسانی و فشار به منصور - که حق جانشینی را از پسرعمویش عیسی بن محمد بن علی به پسرش محمد المهدی منتقل کرد - می‌نویسد: «...مردم خراسان همگی بیعت کردند، جز بادغیس که استادسیس در آن مخالفت ورزید و مدعی پیامبری شد و مردمی بسیار با وی همراه و هم‌داستان شدند...»^۵ سرانجام منصور این قیام‌ها را به سختی سرکوب کرد. او که دشمن سرسخت علویان و اولاد علی × بود، آنان را به‌گونه‌های مختلف مورد آزار و شکنجه قرار داد.

۱. غلامحسین صدیقی، جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم سوم هجری، ص ۱۹۰.

۲. عزالدین علی بن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۹، ص ۱۱۶.

۳. نظام‌الملک ابوعلی حسن طوسی، سیر الملوک (سیاست‌نامه)، ص ۲۷۹. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۴۷۱۵.

۴. سنباد، نیشابور و قومس و ری را گرفت و چون به ری رسید، گنج‌های ابومسلم را ربود در واقع ابومسلم هنگامی که ابوالعباس را قصد کرد و اموال خود را در آن شهر گذاشت، سنباد اموال را غارت، و زنان را برده کرد، ولی به تجار دست درازی نکرد. او تظاهر می‌کرد قصد رفتن به مکه را دارد. درباره ویرانی کعبه بنگرید به: علی بن محمد بن اثیر، الکامل، ج ۹، ص ۱۱۶.

۵. احمد بن یعقوب بن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷۳.

پس از مرگ منصور نوبت به فرزندش مهدی رسید. در مدت یازده سال خلافت مهدی قیام‌های متعددی روی داد؛ از جمله قیام «یوسف البرم» در سال ۱۶۰ هجری و قیام «المقنع» در سال ۱۶۰ هجری که هر دو توسط وی دفع گردید. یوسف در بخارا^۱ با دعوت امر به معروف و نهی از منکر خروج کرد و گروهی از مردم نیز به پیروی از او برخاستند.^۲ مقنع نیز ادعای خدایی کرد، اما این ادعا را با همه یارانش در میان نگذاشت. وی معتقد به حلول و تناسخ بود. او همچنین قتل یحیی بن زید را کاری زشت می‌دانست، از این‌رو می‌گفت من انتقام او را خواهم گرفت و قاتلان وی را خواهم کشت.^۳ از این مسئله می‌توان احتمال داد که بعضی از فرق شیعه نیز در بین سپیدجامگان بوده‌اند.^۴

مهدی دو فرزند داشت: هادی و هارون الرشید، و مادرشان نیز خیزران نام داشت. پس از مرگ مهدی در ابتدا خیزران با توجه به علاقه‌ای که به هارون داشت، تلاش کرد که وی به خلافت برسد، ولی هادی با کمک بزرگان به خلافت رسید و سعی کرد دست مادرش را در امور کشوری کوتاه کند، اما خیزران و یحیی برمکی بر ضد خلیفه مشغول توطئه شدند، تا اینکه نیمه شبی کنیزان خیزران بر سر خلیفه ریخته، او را خفه کردند.^۵ به این ترتیب قدرت به هارون الرشید، پنجمین خلیفه عباسی رسید.

۱. یکی از شهرهای بزرگ و از آبادان ترین شهرهای ماوراءالنهر بود. (بنگرید به: حدود العالم من المشرق الى المغرب، ص ۱۰۶).

۲. احمد بن یعقوب بن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۷.

۳. علی بن محمد بن اثیر، الکامل، ج ۹، ص ۳۹۴.

۴. عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۴۰۷. شهرستانی آنان را جزو فرق شیعه آورده که این طایفه نوعی خرمیه‌اند که به ترک فرائض قائل‌اند. (بنگرید به: محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، ص ۲۰۱).

۵. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۹۱۲ - ۵۲۰۳.

خلافت هارون الرشید

رشید که در سال ۱۷۰ هجری به خلافت رسید،^۱ از افاضل خلفا و از فصحا، دانشمندان و کریمان ایشان بود. وی به سالی چند، پیوسته یکسال به حج می‌رفت و یکسال به جنگ با دشمنان دین می‌پرداخت. وی شعر و شاعران را دوست می‌داشت و به ادبا و فقها نیز توجه داشت و از سویی جدال در دین را ناپسند می‌دانست.^۲

برامکه و موقعیت آنها در دستگاه خلافت

در عصر هارون الرشید، برامکه^۳ در دستگاه خلافت نقشی بسزا داشتند. این خاندان در فضل و بخشش و علم‌دوستی مشهور بودند. در واقع با توجه به درایت خاص اینان بود که دوره هارون یکی از درخشان‌ترین دوره‌های خلافت بنی‌عباس گردید، اما پس از مدتی هارون نسبت به آنان خشمگین شد و تصمیم گرفت آنها را از میان بردارد.

سقوط برامکه

یکی از عوامل مهم سقوط برامکه، از یک سو جمع‌آوری بیش از حد مال و ثروت و تجمل‌گرایی آنها، و از سوی دیگر ترس هارون از قدرت عالمگیر آنها بوده

۱. ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، *اخبار الطوال*، ص ۴۰۵ - ۴۰۶.

۲. محمد بن علی بن طباطبای، *تاریخ فخری*، ص ۲۶۳ و ۲۶۴.

۳. معبد نوبهار در شهر بلخ بنایی متعلق به برمکیان بود. برامکه قبل از ملوک طوائف، از بزرگان و اشراف جهان بودند که نسبشان به سلاطین ایران می‌رسید و آیین و کیش آنها نیز پرستش اصنام بود. این معبد در قدیم یکی از معابد بوداییان بوده است. همچنین گفتنی است برمک پدر خالد در زمان عثمان بن عفان به دین اسلام متمایل شد. (بنگرید به: عبدالعظیم گرکانی، *تاریخ برامکه*، ص ۹ و ۱۴).

است. در حقیقت یحیی بن خالد برمکی و پسرانش فضل و جعفر، زمام بخش عمده‌ای از خلافت هارون را برعهده داشتند. برامکه گاه در جلب رضایت افراد مخالف، با بخشش‌هایی گزاف به آنها حق‌السکوت می‌دادند. از میان رفتن برامکه مشکلاتی را در پی آورد که مهم‌ترین آنها عبارت است از:

۱. حذف مدیران و دبیران کاردان و آگاه به امور اداری و کشورداری؛

۲. تأثرات شدید از قتل برامکه و ایجاد بدبینی در هواداران آنها به‌خصوص

اهالی خراسان نسبت به خلیفه؛

۳. نارضایتی مردم خراسان از فرستادن علی بن عیسی در زمان حیات و

وزارت یحیی بن خالد برای حکومت در این منطقه؛

۴. رواج فساد در حکومت هارون و به ضعف گراییدن خلافت وی.

مسعودی در این باره می‌نویسد:

پس از سقوط برمکیان خلافت رو به ضعف گذاشت و همه دریافتند که اداره

امور از طرف هارون الرشید چقدر نابسامان، و حکومت او تا چه پایه فاسد است.

فضل بن ربیع، حاجب هارون که در سقوط برمکیان سهمی عظیم داشت، به‌جای

یحیی برمکی به وزارت منصوب شد.^۱ گویا هارون پس از کشتن برامکه از کار

خود پشیمان شد.^۲

چگونگی اداره ولایات ایران در آستانه ورود امام رضا ×

پس از انقراض دولت ساسانی و کشته شدن یزدگرد سوم، کشور ایران نزدیک

به دویست سال زیر سلطه مستقیم اعراب بود، تا اینکه در روزگار مأمون

۱. لوسین بووا، *برمکیان*، ص ۱۳۳.

۲. حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، ص ۳۰۶.

ایرانیان موفق شدند اولین دولت نیمه مستقل ایرانی را تأسیس کنند.^۱

از آنجا که ایران به تدریج تحت فرمانروایی مسلمانان درآمد و آنان به اوضاع این بلاد آشنا گردیدند، از این رو اصول ایرانیان را در اداره کردن کشور پسندیده، راه و رسم سلاطین ساسانی را در سیاست داخلی پیش گرفتند، به ویژه خلفای عباسی که یک قرن و اندی بعد از وفات پیامبر اسلام | رقبای خود، یعنی خلفای اموی را از میان برداشتند و پایتخت دولت خلفا را از شام به عراق آورده، در بغداد - چندین کیلومتر بالای تیسفون، پایتخت زمستانی ساسانیان در ساحل دجله - بنیان گذاردند؛ پایتختی که خیلی زود مرکز شرقی دولت اسلامی گردید؛^۲ آن سان که حتی خلیفه مسلمانان از این مرکز حاکمانی را نیز به سوی ایالات و ولایات می فرستاد.

اداره ولایات ایران در آستانه ورود امام رضا × به ایران و بعد از آن بدین گونه بوده که معمولاً از سوی خلیفه حاکمی برای اداره شهر یا ولایتی فرستاده می شد. البته در این کار عده ای از مأموران عالی رتبه یا قضات نیز - که امور قضایی، دریافت مالیات، فرماندهی سپاهیان و برقراری نظم و نظارت در املاک عمومی را بر عهده داشتند - به وی کمک می کردند.

خلیفه عباسی حاکمان ولایات را شخصاً برمیگزید. این حاکمان مدتی دراز در یکجا نبودند و چون معزول می شدند، موظف بودند گزارشی از امور حکمرانی خود را به دربار خلافت بدهد و اگر در راستی اظهارات وی تردیدی می رفت، همه اموالش مصادره می گردید.

۱. با تأسیس سلسله طاهریان در سال ۲۰۵ هجری از سوی طاهر بن حسین، مقدمه ای برای تأسیس سلسله های دیگر ایرانی و از میان بردن تدریجی سیادت و سلطه خلفای عباسی فراهم شد. (بنگرید به: محمدجواد مشکور، *تاریخ ایران زمین*، ص ۱۵۱).

۲. گای لسترنج، *جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی*، ص ۱ و ۲.

در واقع حکومت ولایات سه گونه بود: امارت استکفا، امارت استیلا و امارت خاصه.^۱

۱. امارت استکفا

هنگامی که خلیفه مردی را شایسته می دید، او را با اختیارات تام به حکمرانی می گماشت. این اختیارات عبارت بود از:

یک. اداره ارتش از نظر مالی و جنگی؛

دو. تعیین قضات و فرمانداران؛

سه. نظارت بر دخل و خرج مأموران؛

چهار. حمایت از دین اسلام و ناموس مسلمانان؛

پنج. اجرای احکام شرع (حدود)؛

شش. پیشوایی در نماز؛

هفت. سرپرستی حجاج.

سپس اگر کشور با دشمن هم مرز بود، فرمانروایی کل افزون بر این موارد، موظف بود با دشمن نیز بجنگد و سپس غنائم جنگی را جمع آوری کرده، یک پنجم آن را به مستحقان بدهد. بیشتر ممالک که مانند شام در زمان عباسیان، و عراق در زمان امویان، و خراسان در هر دو دوره از مرکز خلافت دور بودند، به همین ترتیب اداره می شد.^۲ فرمانروایی که به امیری این مناطق می رفت، متولی همه امور می شد. این امارت را از این رو استکفا می خواندند که خلیفه از میان دیگران تنها به وجود آنها کفایت می کرد.

۱. علی بن محمد ماوردی، *الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة*، ص ۳۴ - ۳۰. همچنین برای

آگاهی بیشتر درباره امارت استکفا و استیلا و خاصه، به همین کتاب بنگرید.

۲. جرجی زیدان، *تاریخ تمدن اسلام*، ص ۱۱۲ و ۱۱۳.

این امیران از سوی خود، افرادی را به بلاد حوزه حکومتی خویش می‌فرستادند. البته این امارت در ولایات دوردست به رجال مهم و مورد اعتماد اختصاص داشت. امرای عادی به‌خصوص در ولایات نزدیک به مرکز خلافت اغلب فرمانده لشکر بودند و در ولایات حاکم و والی نیز دستگاهی شبیه به دستگاه خلیفه - البته کوچک‌تر و محدودتر - داشتند. در این میان، کاتبان برای اداره دیوان، حاجبان برای تشریفات، قاضی برای رسیدگی به دعاوی، برید برای اطلاعات و اخبار و دیوان‌های دیگری نیز فعالیت داشتند.

پیش از آنکه دستگاه خلیفه رو به سستی نهد، این مقامات به‌ویژه در ولایات نزدیک به مرکز خلافت، مستقل بودند و اغلب بدون واسطه یا توسط وزیر با خلیفه ارتباط داشتند. اما به‌هنگام ضعف خلافت، تمام اهل مناصب در هر ولایتی مطیع و دست‌نشانده امیر یا والی آنجا بودند. از دیگر سوی، امیران استکفا هنگامی که خلفا همچنان از قدرت برخوردار بودند، خلیفه را از زحمت جمع‌آوری مالیات و نظارت مستقیم بر تمام امور آسوده می‌کردند. آنان درحقیقت واسطه‌ای بودند بین خلیفه و رعیت او در بلاد و ولایات دوردست.^۱

در زمان ضعف و انحطاط خلافت، امیران استکفا چندان توجهی به کار خلیفه نداشتند: امور ولایات را به تدبیر خویش اداره می‌کردند و در هیچ کاری جز در امور مربوط به حوزه دیانت بدو مراجعه نمی‌کردند. آنها نام خلیفه را تنها در خطبه و یا سکه می‌آوردند و از بازمانده خراج نیز چیزی اغلب به نام هدیه برای او می‌فرستادند. بنابراین با توجه به ضعف و فترتی که از غلبه غلامان ترک و همچنین فساد و هرج و مرج پیش آمده بود، هیچ دور نبود که خلیفه قدرت عزل امیران استکفا را نداشته باشد.^۲

۱. عبدالحسین زرین‌کوب، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، ص ۴۸۶.

۲. همان.

۲. امارت استیلا

گاه خلیفه به ناچار کسی را امیر یک ناحیه می‌کرد. این مسئله به‌ویژه در زمان ضعف خلفا عمومیت بیشتری داشت. ضعف خلفا گاه به حدی می‌رسید که در هر ولایتی امیری یا صاحب قدرتی نفوذ و استیلا می‌یافت و بدین ترتیب خلیفه امارت نیز او را در آن ولایت تصدیق و تأیید می‌کرد و برای او فرمان و خلعت می‌فرستاد.^۱ امیر استیلا از نظر مذهب و دین از خلیفه پیروی می‌کرد و در امور سیاسی و اداری نیز خود تصمیم‌گیرنده بود. وی در برابر خلیفه تعهداتی به شرح زیر داشت:

یک. خلیفه را پیشوای دینی و جانشین پیامبر × دانستن؛

دو. اطاعت مذهبی از خلیفه؛

سه. همکاری با خلیفه برای پیشرفت اسلام؛

چهار. نافذ بودن اوامر مذهبی در سراسر قلمرو وی و همچنین در معاملات و

عقود مذهبی؛

پنج. استیفا شدن حقوق شرعی، مطابق با شرع؛

شش. اجرا شدن حدود شرعی در تمام قلمرو امیر؛

هفت. حمایت وی از دین اسلام با تمام قوا.^۲

گفتنی است امارت بیشتر سلسله‌های مهم پادشاهان ایران مانند صفاریان، آل‌بویه و غزنویان از همین‌گونه بودند.

۳. امارت خاصه

امیر خاصه از خود استقلال چندانی نداشت و تنها در حدود معینی شامل کارهای ارتش، سیاست محلی، حمایت از اسلام و دفاع از ناموس مسلمانان اقدام می‌کرد

۱. همان، ص ۴۸۷.

۲. جرجی زیدان، *تاریخ تمدن اسلام*، ج ۱، ص ۱۱۵.

و در امور مالی و قضایی نیز تابع خلیفه بود. او حتی در پیشوایی نماز نیز از خود اختیاری نداشت و چه بسا قاضی بر وی مقدم بود. شایان ذکر است که در دوره عباسیان امارت خاص چندان معمول نبود.^۱

۴. امارت یا حکومت متغلب

هرگاه فردی یا قومی بدون استفاده از نهاد خلافت حکومتی را شکل دهد، به آن حکومت یا امارت متغلب می‌گویند. این امارت بر اثر سه عامل شکل می‌گرفت:

۱. وضعیت اجتماعی حاکم بر یک منطقه، مانند حرکت خوارج در سیستان؛ از این عامل یعقوب لیث استفاده کرد و پایه‌های حکومت صفاری را بنا نهاد.
۲. اختلافات موجود در دربار یک حاکمیت، نظیر حاکمیت سامانیان که در نتیجه آن برخی از سپهسالاران ترک به غزنه فرار کردند و بدین ترتیب پایه‌های حکومت غزنوی به تدریج شکل گرفت.
۳. هر دو مورد پیشین به گونه‌ای توأمان، مانند اختلاف پدریان و پسرریان در زمان مرگ محمود غزنوی و آشفتگی منطقه خراسان که ترکمانان سلجوقی از این فرصت استفاده کردند و به تدریج پایه‌های حکومت خود را تثبیت نمودند.

اوضاع جغرافیایی ولایات ایران در آستانه ورود امام رضا × به مرو

در آن زمان ایران به چند ایالت (استان) تقسیم می‌شد؛ ایالاتی که مساحتشان و از سویی روابط و نسبت آنها با یکدیگر، بر حسب زمان و اقتدار حکومت‌ها و والیان تغییر می‌کرده است. ایالت‌هایی که در زمان مأمون تحت حکومت وی بود،^۲

۱. همان. برای آگاهی بیشتر در باب امارت خاصه بنگرید به: علی بن محمد ماوردی، *الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة*، ص ۳۲ و ۳۳.

۲. برای آشنایی بیشتر بنگرید به: ابواسحق ابراهیم اصطخری، *مسالك و ممالك*، ص ۱۲۲ - ۹۵.

عبارت است از: خوزستان (اهواز)، فارس، کرمان، مکران و بلاد جیل (عراق عجم)، دیلم (گیلان)، طبرستان (مازندران)، جرجان (گرگان)، قومس (سمنان) — دامغان، طوران (بلوچستان)، آذربایجان، بلاد آران (قسمتی از قفقاز)، خراسان، ماوراءالنهر (آن سوی رود جیحون). از این میان، طاهریان بر خوارزم، کرمان، سیستان، قومس، طبرستان، گرگان، خراسان و ماوراءالنهر حکم می‌راندند؛ حال آنکه ولایات فارس، جبال، آذربایجان و خوزستان مستقیماً از طریق بغداد اداره می‌شد و این در حالی بود که والیان این مناطق نیز از سوی مرکز خلافت منصوب می‌شدند.

جبال (عراق عجم)

مقصود از جبال قسمتی کوهستانی بین زاگرس و البرز است که به چند استان تقسیم می‌شده است. در میان این استان‌ها مشهورترین آنها ماه کوفه و ماه بصره بوده که اولی را «دینور» و دومی را «نهایند» می‌خوانند. بلاد جبال از مشرق به صحرای خراسان و فارس، از مغرب به عراق و جزیره، از شمال به آذربایجان، دیلم، ری و قزوین و از جنوب به خوزستان و عراق محدود بوده است. این منطقه دارای شهرهای مهمی بوده که از آن جمله می‌توان به همدان، دینور، ماسبدان، اصفهان، قم، کاشان، لرستان، کرج، شهرزور و حلوان اشاره کرد.^۱

حدود سرزمین‌های خلافت شرقی مأمون

دیلم (گیلان): کوهستانی مشرف به دریای خزر است که از جنوب به قزوین و قسمتی از آذربایجان، از شمال به دریای خزر، از مشرق به قومس و از مغرب به

۱. محمد بن حوقل، *سفرنامه ابن حوقل: ایران در «صورة الارض»*، ص ۱۰۰ و ۱۰۱؛ همچنین

بنگرید به: همان، ص ۱۲۰ - ۱۰۱.

آذربایجان منتهی شده است. مردم دیلم برخی در کوهستان و برخی دیگر در دشت اقامت داشته‌اند. ری، البرز، زنجان، طالقان، قزوین و رویان از توابع دیلم بوده است.^۱

طبرستان (مازندران): از جانب مشرق به گرگان، از طرف مغرب به دیلم، از طرف شمال به دریا و از طرف جنوب به بعضی از نواحی قومس و ری محدود بوده است.^۲

گرگان: در مشرق و شمال مازندران است که از شمال به ترکستان، از جنوب به قومس، از مشرق به خراسان و از مغرب به دریای خزر محدود بوده است. بزرگ‌ترین شهر آن گرگان بوده و شهرهای استرآباد و دهستان نیز به‌ترتیب در جنوب و کنار دریا قرار داشته‌اند.^۳

قومس (سمنان و دامغان): از طرف شمال به گرگان و طبرستان، از جنوب و مشرق به خراسان و از مغرب به ری منتهی می‌شده و حاکم‌نشین آن دامغان بوده است.^۴

بیابان خراسان و فارس: از مشرق به حد مکران و قسمتی از سیستان، از مغرب به حدود قومس، ری، قم و کاشان، از شمال به حدود خراسان و قسمتی از سیستان و از جنوب به کرمان، فارس و قسمتی از حدود اصفهان محدود می‌شده است.^۵

سیستان: واقع در شمال مکران، از مشرق به دشتی منتهی می‌شده که میان مکران و سند قرار داشته و از جنوب به مکران، از شمال به هند و از مغرب به دشت (کویر) خراسان منتهی می‌شده است. بزرگ‌ترین شهرهای آن زرنند، بست، طاق و... بوده است.

۱. ابواسحق ابراهیم اصطخری، *مسالك و ممالك*، ص ۱۶۸.

۲. احمد بن عمر بن رسته، *الاعلاق النفیسه*، ص ۱۷۶.

۳. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: گای لسترنج، *سرزمین‌های خلافت شرقی*، ص ۴۰۷ - ۴۰۱.

۴. همان، ص ۳۸۹.

۵. محمد بن حوقل، *سفرنامه ابن حوقل: ایران در «صورة الارض»*، ص ۱۴۰.

خوزستان: میان فارس و عراق عرب بوده و از طرف شمال به عراق عجم (جبال)، از مشرق به فارس و اصفهان، از طرف مغرب به عراق عرب و از جنوب به خلیج فارس محدود می‌شده است.

خراسان: بزرگ‌ترین و حاصلخیزترین اقلیم‌های مشرق بوده که از شمال شرقی به ماوراءالنهر، از جنوب شرقی به سند و سیستان، از شمال به خوارزم و بلاد غز (ترکستان)، از جنوب به کویر خراسان و فارس و از مغرب به قومس و گرگان محدود بوده است.

مهم‌ترین شهرهای خراسان نیشابور، مرو، هرات، بلخ، کوهستان، طوس، نسا، سرخس، اسفراین، پوشنگ، بادغیس، گنج رستاق، مرودرود، گوزگان و طخارستان بوده و حاکم‌نشین آن نیشابور، بزرگ‌ترین شهر خراسان به‌شمار می‌رفته که آن را «ابرشهر» نیز می‌نامند.^۱

فارس: از طرف مشرق به کرمان، از مغرب به خوزستان، از شمال به اصفهان و دشت خراسان و از جنوب و جنوب غربی به خلیج فارس محدود بوده است.

ماوراءالنهر: از شمال به ترکستان، از جنوب غربی به خراسان، از شمال غربی به خوارزم و از جنوب به طخارستان منتهی می‌شده است. شهرهای مهم آن عبارت بود از: بخارا، سمرقند، کش، نخشب، بیکنند، ساغانیان، فرغانه، سغد، شاش (چاچ) و اشروسنه.^۲

برخی از شهرهای مهم ایالت جبال

اصفهان: این شهر در زوایه جنوب خاوری ایالت جبال به فاصله اندکی از حاشیه کویر لوت، شهر اصفهان - که اعراب آن را اصبهان می‌نامند - واقع است.

۱. همان، ص ۱۶۶.

۲. همان، ص ۱۹۱.

اصفهان بارکده فارس، جبال، خراسان و خوزستان می‌باشد،^۱ و حدود آن از اطراف همدان و ماه نهاوند تا اطراف کرمان، و از اطراف ری و قومس تا حوالی فارس و خوزستان امتداد داشته است.

گاه فشار مالیات موجبات شورش مردم علیه خلیفه را فراهم می‌کرده؛ چنانکه مردم قم بدین سبب چنین کردند: «چون قم و کرج از عمال اصفهانند و خراج آن دو داخل در خراج اصفهان است، مردم آن دو شهر این امر را ناخوش می‌داشتند و به خاطر این خراج زیان سنگینی به ایشان می‌رسید و مأموران مالیاتی مکرر به‌سوی آنها می‌آمدند و طلب مالیات می‌کردند.»^۲

عبدالله بن کوشید که از اهالی اصفهان بود، عهده‌دار مالیات و خراج ایشان گشت. او بارها مأمور خراج آنان گردید و سعی کرد تا خراج این دو شهر و خراج هر محلی را مستقل و جدا نماید و در این کار موفق نیز شد. بنابراین وی خراج آن دو شهر را از اصفهان جدا نمود.^۳

قم: یکی از شهرهای ایالت جبال که در شمال کاشان قرار داشته، قم است که مزار حضرت فاطمه، خواهر امام رضا × نیز در آنجا قرار دارد. قم تا زمان هارون الرشید از نظر تقسیمات کشوری تابع اصفهان بود، ولی از این زمان به‌صورت کوره‌ای جداگانه درآمد و از اصفهان جدا شد.

خلفا به سبب عناد با اهل بیت^۴ سعی می‌کردند افرادی را که با این خاندان به‌شدت مخالف‌اند، به‌عنوان والی بر این شهر بگمارند. از این‌سو، مردم قم نیز در مقابل این حرکت واکنش نشان می‌دادند؛ چنانکه نقل شده مردم قم در زمان بعضی از خلفای عباسی از اطاعت حاکم امتناع می‌نمودند. آنان با هر کس که

۱. احمد بن عمر بن رسته، *العلاق النقیسه*، ص ۱۸۰.

۲. همان.

۳. همان.

برای حکومت بر آنها فرستاده می‌شد، مقابله می‌کردند، تا اینکه امیر ناصرالدو بن حمدان را که شیعی و امیر الامرای خلیفه بود، بر سر ایشان فرستادند. چون ناصرالدوله نزدیک قم رسید، اعیان آنجا با تحف و هدایا از وی استقبال کردند و گفتند: «ما به حکومت غیرمذهب خود راضی نبودیم؛ وال‌حال که تو آمدی، بالطوع و رغبت امتثال حکم تو می‌کنیم.»^۱

کرمانشاه: چهار شهر بزرگ قرمیسین (کرمانشاه کنونی)، همدان، ری و اصفهان از زمان قدیم بزرگ‌ترین شهرهای نواحی چهارگانه ایالت جبال بود. کرمانشاه شهری است معروف و فاصله‌اش تا همدان سی فرسخ می‌باشد. این شهر نزدیک دینور و بین حلوان و همدان بر سر راه حجاج قرار داشته است.^۲

همدان:^۳ این شهر همان اکباتان قدیم است که مرکز ایالت ماد بود. همدان دارای بیست و چهار ستاق بوده که همگی از توابع همدان به‌شمار می‌آمدند.^۴ پس از تسلط اعراب و از زمان امویان به بعد، نظام حکومتی در ایران بدین‌گونه بود که برای هر ایالت یک حاکم گمارده می‌شد. حاکم یا والی دارای اختیارات بسیاری بود؛ او همه مقامات شهرهای تحت حکومت اعم از لشکری و کشوری، داروغه، مأمور مالیات و... را تعیین می‌کرد؛ چنانکه امور اداری تویسرکان مستقیماً تحت نظارت حاکم همدان یا نماینده او به نام «تایب الحکومه» بوده است.^۵

لرستان: در جنوب همدان شهر لرستان، موطن قبایل لر - که تیره‌ای از عشایر کُرد هستند - واقع است. به گفته برخی، لرستان و توابع آن جزء خوزستان بوده،

۱. رسول جعفریان، *تاریخ تشیع در ایران*، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲. عبیدالله بن عبدالله بن خردادبه، *مسالك و ممالك*، ص ۵۵.

۳. اعراب نام این شهر را همدان نوشته‌اند.

۴. گای لسترنج، *سرزمین‌های خلافت شرقی*، ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

۵. محمد مقدم‌گل محمدی، *تویسرکان: سیری در اوضاع طبیعی، تاریخی اجتماعی*، ص ۱۲۱.

اما بعدها جزء جبال گردیده است.^۱ اعراب تقریباً مدت دو قرن و نیم - از نیمه اول قرن یکم تا اواخر قرن سوم هجری - بر بیشتر نقاط ایران تسلط کامل داشتند و در این مدت مناطق لرنشین بخش‌های وسیعی از ایالات جبال، فارس و خوزستان را در برمی‌گرفت.

بخش شمالی این مناطق، یعنی استان‌های لرستان و ایلام کنونی مستقیماً زیر نظر خلفا اداره می‌شد و خراج آنها به حکام کوفه پرداخت می‌شد، تا اینکه از قرن سوم هجری به بعد محدوده وسیعی از اراضی لرنشین به نام بلادالور (لرستان) پدید آمد که شامل استان‌های لرستان، ایلام، بختیاری و چهارمحال، کهگیلویه، بویراحمد و بخش‌هایی از استان‌های فارس و خوزستان کنونی بود.^۲

سرزمین ایلام بعد از حمله سپاهیان اسلام، در تقسیمات و تشکیلات اسلامی جزء ایالت «جبال» یا کوهستان بود. صیمره و شیروان که هر یک ایالتی بودند، جزء محدوده حکومتی بغداد و بصره محسوب می‌شدند.

در جنگ‌هایی که در قرون اولیه هجری میان ایرانیان و اعراب روی داد، لُران مانند سایر طوایف فارس و خوزستان علیه اعراب وارد نبرد شدند و بدین ترتیب همبستگی خود را با سلسله‌های ایرانی مانند صفاریان، آل‌بویه، کاکویه و حسنویه - که در خوزستان، اصفهان، شیراز و همدان حکومت می‌کردند - مستحکم نمودند. از این‌رو، خلفای عرب تصمیم گرفتند که شخصاً در امور لرستان به‌خصوص لُر کوچک (منطقه پشتکو) دخالت کنند.^۳

شهرهای کاشان، کرج، شهرزور، دینور و حلوان نیز از ایالت‌های مهم «جبال»

۱. محمد بن حوقل، *سفرنامه ابن‌حوقل: ایران در «صورة الارض»*، ص ۲۲.

۲. سکندر امان‌اللهی بهاروند، *قوم لُر*، ص ۷۴.

۳. ایرج افشارسیستانی، *نگاهی به ایلام*، ص ۶۴.

محسوب می‌گردید.^۱ تمام این ایالات زیر نظر والی اداره می‌شد و در بیشتر موارد خلفا یک عامل (والی) را برای حکمرانی بر چند اقلیم گماردند.

برخی از والیان ایالت جبال

از میان این والیان می‌توان به اینان اشاره کرد: فضل بن یحیی مدتی بر جبال، طبرستان و دیلم در عهد هارون ولایت یافت.^۲ مأمون نیز در سال ۲۰۴ هجری علی بن هشام را والی جبل، قم، اصفهان و آذربایجان کرد.^۳ دینار بن عبدالله نیز از سوی خلیفه به حکومت عراق عجم منصوب گردید. پیش از وی حسن بن سهل - به امر مأمون - حسن بن عمرو رستمی را به حکومت آنجا برگزیده بود، اما حسن یاغی شد و نافرمانی خود را علنی ساخت. از این‌روی، هنگامی که دینار از راه رسید، با وی جنگید و او را اسیر کرد و علی بن بهلول را نیز دستگیر نمود.^۴ آذربایجان: این اقلیم از طرف مشرق به جبال، دیلم، و غرب دریای خزر، از طرف مغرب به حدود ارمن و اللان و اندکی از حدود جزیره، از طرف شمال به اللان و جبال قبق و از طرف جنوب به عراق و اندکی از حدود جزیره محدود است.^۵

ایالت کوهستانی آذربایجان در دوره خلافت، نسبت به اواخر قرون وسطی و بعد از هجوم مغول اهمیت بسیار کمتری داشت. در زمان قدیم این ایالت از

۱. برای آشنایی بیشتر درباره موقعیت این شهرها بنگرید به: محمد بن حوقل، *سفرنامه*

ابن‌حوقل: ایران در «صورة الارض»، ص ۱۱۱، ۱۱۲ و ۱۱۴.

۲. احمد بن یعقوب بن واضح، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۴۱۲.

۳. محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری*، ج ۱۳، ص ۵۷۴۲.

۴. احمد بن یعقوب بن واضح، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۴۷۴.

۵. ابواسحق ابراهیم اصطخری، *ممالک و ممالک*، ص ۱۵۵.

شاهراه بزرگ خراسان - که از ایالت جبال می‌گذشت - دور افتاده بود و این از آن‌روی تشدید شده بود که - بنا به گفته مقدسی - در کوه‌ها و جلگه‌های مرتفع آن بیش از هفتاد زبان و لهجه مختلف وجود داشت؛ درحالی‌که هیچ‌کدام از شهرهای آن ناحیه وسعت چندانی نداشت. اما به مرور زمان شهرهای مختلف یکی پس از دیگری رو به ترقی رفت و مرکز آن ایالت گردید. در آغاز، یعنی در اوایل خلافت عباسی شهر اردبیل، و در اواخر دوره خلفا شهر تبریز - در میان شهرهای آذربایجان - جایگاهی ممتاز یافت.^۱

ابن‌حوقل ارمینیه، اران و آذربایجان را یک اقلیم می‌داند و می‌گوید: تا آنجا که من دیده‌ام، در تحت حکومت یک تن بوده است. در زمان‌های اخیر نیز - چنانکه اخبار نشان می‌دهد - کسانی از قبیل ابن ابی‌الساچ و غلام او مفلح، دیسم بن شاذلویه و مرزبان بن محمد معروف به سالار در آنجا حکومت کرده‌اند. در گذشته نیز فضل بن یحیی و عبدالله بن مالک خزاعی حاکمان آنجا بوده‌اند.^۲

والیان آذربایجان در عهد مأمون

در عهد مأمون والیانی بر آذربایجان گمارده شدند: در سال ۲۰۵ هجری مأمون عیسی بن محمد را در مقام والی ارمینیه و آذربایجان و نیز برای پیکار با بابک برگزید.^۳ همچنین در سال ۲۰۹ هجری مأمون صدقه بن علی، ملقب به «زریق» را به‌عنوان والی آذربایجان و برای نبرد با بابک انتخاب کرد و احمد بن جنید را نیز برای پرداختن به کار وی فرستاد. پس از آن، احمد بن جنید به بغداد آمد و پس از مدتی نیز به‌سوی خرمیان بازگشت، اما بابک او را اسیر کرد، از این‌رو مأمون

۱. گای لسترنج، سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۱۷۰.

۲. محمد بن حوقل، سفرنامه ابن‌حوقل: ایران در «صورة الارض»، ص ۸۱.

۳. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱۳، ص ۵۶۸۹.

ابراهیم بن لیث را به‌عنوان والی به آذربایجان فرستاد.^۱ پس از مدتی، در سال ۲۱۲ هجری مأمون طاهر بن محمد صغانی را به حکومت ارمستان و آذربایجان منصوب کرد.^۲

محمد بن حمید الطوسی نیز برای جنگ با بابک به آذربایجان رفت و برای مدتی حکومت آن ایالت را در دست گرفت. مأمون همچنین عبدالله بن طاهر را نیز که والی خراسان بود، به جنگ با بابک فرستاد و از سویی نواحی جبال، ارمستان و آذربایجان نیز به او واگذار شد.

فارس: ایالت فارس موطن پادشاهان هخامنشی و مرکز دولت آنها بود. یونانیان این ایالت را به نام «پرسیس» می‌شناختند و این نام را که فقط اسم آن ایالت بود، به اشتباه بر تمام ایران اطلاق می‌کردند؛ درحالی‌که ایرانیان مملکت خود را ایران می‌نامند و فارس که همان پرسیس قدیم است، تنها یکی از ایالت‌های جنوبی ایران می‌باشد.

اعراب تقسیم ایالت فارس را - که هر کدام یک کوره نامیده می‌شد - از پادشاهان ساسانی آموختند و این تقسیم تا زمان هجوم مغول باقی بود. اعراب ایالت فارس را به پنج کوره تقسیم کردند: اول کوره اردشیر خُره که شیراز، هم کرسی آن کوره و هم مرکز ایالت بود؛ دوم کوره شاپور خُره که شاپور کرسی آن شهر به‌شمار می‌رفت؛ سوم ارجان که شهری به همین نام کرسی آن بود؛ چهارم اصطخر که شهر قدیمی پرس‌پلیس - پایتخت فارس در عهد ساسانیان - کرسی آن به‌شمار می‌آمد، و سرانجام کوره دارابجرد که شهری به همین نام کرسی آن بود.^۳

۱. همان، ص ۵۷۱۵.

۲. احمد بن یعقوب بن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۴.

۳. گای لسترنج، سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۲۶۷ و ۲۶۸.

متأسفانه نزدیک به دو قرن از اوضاع شیراز اطلاعی در دست نداریم و مورخان نیز از وسعت و عمارات آن کمتر سخن گفته‌اند. همین قدر می‌دانیم که در این مدت شیراز مرکز ایالت فارس و مقر والیانی بوده است که از سوی خلفا مأمور اداره آن سرزمین می‌شده‌اند؛ حتی گاه برخی از این والیان سر از اطاعت می‌پیچیدند و مدتی به استقلال می‌زیستند. معروف‌ترین حکام بعد از محمد بن یوسف تا تصرف شهر به دست یعقوب لیث صفار عبارت بودند از: یزید بن مهلب بن ابی‌صفرة، عدی بن ارطافزاری، بن عبدالملک، ابان بن ولید، یوسف بن عمر ثقفی، عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز معن بن زائد بن عبدالله، یحیی بن محمد عم سفاح، عمار بن حمز، عمرو بن شداد، نصر بن حرب بن عبدالله، عمار بن حمزه، محمد بن سلیمان، یحیی بن خالد بن برمک، محمد بن سلیمان، فضل خان ترک، طاهر بن عبدالله، محمد بن ابراهیم بن مصعب، حسین بن اسماعیل بن ابراهیم، عبدالله بن اسحق بن ابراهیم و علی بن حسین بن شبل.^۱

خوزستان: ایالت خوزستان از تمام زمین‌های رسوبی که رود کارون و شعب آن ایجاد کرده، تشکیل می‌شود. اعراب رود کارون را «دجیل»^۲ اهواز می‌نامیدند.^۳ شهر بزرگ این ایالت اهواز است و گاه نیز تمام خوزستان را بدان سبب اهواز می‌گویند. این ناحیه به چندین شهرستان تقسیم می‌شده: شهرستان اهواز، گندی شاهپور، شوش، شوشتر، رامهرمز، سرق‌عسکر و مکرم که هر کدام یک کرسی به همان اسم داشته است.^۴

پس از شکست هرمزان، فرماندار خوزستان در رامهرمز، شوشتر و اهواز تسلیم

اعراب شد. بعد از تصرف خوزستان توسط اعراب، این خطه جزء حکومت بصره درآمد و بدین ترتیب حکام عرب - که از سوی خلفا تعیین می‌شدند - در قلمرو خوزستان و فارس به حکمرانی پرداختند. گفتنی است خوزستان در این ایام بخشی از فارس بوده، از این‌رو حکمرانان فارس حکام آنجا را تعیین کرده‌اند.^۱

برخی از والیان حکومت طبرستان در عهد مأمون

در سال ۲۰۱ هجری عبدالله بن خردادبه که ولایت‌دار طبرستان از سوی خلیفه بود، ولایت دیلم، لار و شیراز را گشود و آن را به سرزمین اسلام افزود. او همچنین جبال طبرستان را نیز فتح کرد و شهریار، پسر شروین را از حکمرانی آن منطقه برکنار کرد و سپس مازیار، پسر قارن را به نزد مأمون فرستاد. گفته شده که وی ابولیلی، شاه دیلم را نیز شکست داد.^۲

در سال ۲۰۷ هجری موسی بن حفص از سوی خلیفه، والی طبرستان، رویان و دماوند شد.^۳ وی در سال ۲۱۱ هجری درگذشت و به جای وی محمد بن موسی والی طبرستان گردید.^۴

«مأمون نخست سلیمان بن منصور را به طبرستان فرستاد، هشت ماه والی بود؛ بعد از او هانی بن هانی را، و او مردی مصلح و عادل بود؛ ولایت ایمن داشت و باو نداد هرمزد صلح کرد؛ او را معزول کردند و عبدالله بن قحطبه را فرستادند و بعد از او عثمان بن نهیک را که بانی جامع آمل بود؛ بعد از او سعید بن مسلم بن قتیبه را که از فرزندان بن مسلم بود. چون شش ماه گذشت، به‌عوض او

۱. ایرج افشارسیستانی، *نگاهی به خوزستان*، ص ۸۳ و ۸۴.

۲. محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری*، ج ۱۳، ص ۵۶۶.

۳. همان، ص ۵۷۰۹.

۴. همان، ص ۵۷۳۹.

۱. کرامت‌اله افسر، *تاریخ بافت قدیمی شیراز*، ص ۳۷ و ۳۸.

۲. دجیل به معنای دجله کوچک است.

۳. گای لسترنج، *سرزمین‌های خلافت شرقی*، ص ۲۵۰.

۴. ابواسحق ابراهیم اصطخری، *ممالک و ممالک*، ص ۸۹ و ۹۰.

پسران عبدالعزیز حماد و عبدالله را فرستاد که ده ماه برآمد. المثنی بن الحجاج سنه سبع [وسبعین] و مائه رسید، یکسال و چهار ماه والی بود، و در سنه ثمان عبدالملک بن القعقاع را فرستادند، یک سال بماند؛ عمارت حصار آمل و ساری را مرمت‌ها کرد و سور پدید آورد تا آن وقت که مازیار خراب فرمود؛ بعد عبدالله بن خازم را فرستادند.^۱

مازیار پسر قارن که از شاهزادگان طبرستان بود، در روزگار مأمون مسلمان شد. هنگامی که شهریار باوند در طبرستان درگذشت، مأمون ولایت کوهستان (قوهستان - جبال) را به مازیار داد و سپس به موسی بن حفص - که در طبرستان نایب بود - سفارش او را کرد. پس از آن مازیار به کوهستان آمد و چهار سال در آنجا حکومت کرد، تا اینکه موسی بن حفص از دنیا رفت و بدین ترتیب مازیار بر طبرستان کاملاً حاکم گردید.^۲

در دوره‌های اول اسلامی و تسلط اعراب، شهر مرو مرکز حکومت خراسان بود. در ایام خلافت اموی‌ها نصر بن سیار و پس از آن ابومسلم خراسانی، و در زمان خلافت عباسی - یعنی بعد از مرگ ابومسلم - عیسی بن ماهان و سپس مأمون، خلیفه عباسی در شهر مرو حکمران خراسان بودند، اما بعد از استقرار فرمانروایی طاهریان شهر نیشابور مقر حکمرانی خراسان شد.^۳

کارگزاران حکومت برای اداره ولایات

دولت مرکزی برای اداره کردن حکومت هر ولایت دو کارگزار را برمی‌گزید که یکی را «عامل الحرب» یا «امیر» می‌خواندند که عامل لشکری بود، و دیگری را

«عامل الخراج» می‌نامیدند که کارگزار مالی ولایت به‌شمار می‌رفت. احتمالاً بیشتر والیان کشوری سربازان حرفه‌ای بودند و از این‌سو کار شاهان نیز فرماندهی بر پادگان محلی بود. حدود وظایف والیان کشوری چندین حوزه مالیاتی را در برمی‌گرفت و در مناطق امن‌تر نیز نواب آنها یا رؤسای حراس محلی حافظ نظم منطقه بودند. عمال محلی گهگاه از والیان لشکری فرمان می‌بردند، اما معمولاً چنین نبود. در واقع عامل نه تنها مالیات‌های گردآوری شده را می‌پرداخت، بلکه پرداخت مواجب کارمندان دولتی محل و دیگر هزینه‌های دولت را نیز او بر عهده داشت در دست داشتن این شغل از عامل، منبع حمایت می‌ساخت؛ آن‌گونه که حتی دولت مرکزی نیز از آن استفاده می‌کرد.^۱ پایین‌تر از این کارگزاران، صاحب‌منصبان دیگری نیز فعالیت داشتند که عبارت بودند از «جهابذه» یا کارشناسان مسائل پولی، «محتسب» یا بازرس بازار، رؤسای ضرابخانه‌ها، مأموران راهداری و نیز مسئولان کارهای مربوط به آبیاری.^۲

در نزد خلفای عباسی معمول بود که حکومت ولایت‌های دوردست را به کسانی از خاندان خویش یا سرداران بزرگ می‌سپردند، اما با این همه، غالب آنها ترجیح می‌دادند که همچنان در سامره یا بغداد بمانند و نایبی به ولایات بفرستند تا به نام ایشان حکومت کند. تا هنگامی که دولتی قدرتمند بود، این رسم خطری نداشت، ولی هنگامی که قدرت پایتخت به سستی می‌گرایید، کار این ولایت‌ها نابسامان می‌شد؛ آن‌سان که حتی برخی نایبان دم از استقلال زدند.^۳

سازمان‌های حکومتی و اداری عباسیان به دیوان‌هایی تقسیم می‌شد که اینک به شرح مهم‌ترین آنها می‌پردازیم:

۱. رن فرای، *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه*، ج ۴، ص ۷۳.

۲. همان، ص ۷۳.

۳. حسن ابراهیم حسن، *تاریخ سیاسی اسلام*، ج ۲، ص ۲۳۳.

۱. دیوان برید

یکی از دیوان‌های بسیار مهم در دستگاه خلافت «دیوان برید»^۱ بود. پرواضح است که ارتباط با سرزمین‌های پهناور قلمرو اسلامی، شکل‌گیری سازمانی مانند پست را ایجاد می‌کرد. در دوران اسلامی معاویه اولین کسی بود که برای تسریع وصول اخبار برید را به کار برد.^۲ برید آن است که اسب‌های لاغرمیان در چند جا بگمارند تا هنگامی که حامل خبر با اسبی خسته آمد، اسب آرمیده‌ای را سوار شود. این کار به همین‌گونه در جاهای دیگر نیز ادامه می‌یابد، تا اینکه سرانجام حامل نامه به مقصد برسد. درباره معنی لغوی برید نیز گفته‌اند که برید را دوازده میل گویند. در واقع نهایت اندازه‌ای را که میان برید و برید دیگر فرض کرده‌اند، همان دوازده میل است.^۳

قدا بن جعفر درباره اهمیت دیوان برید چنین می‌نویسد: «در زمینه برید به دیوانی که مستقل باشد، نیاز است [تا] مکتوبات ارسالی از همه نواحی - که نویسنده آن قصد آنجا [= دیوان] را داشته باشد - به دیوان برید ارسال گردد، و رئیس دیوان برید باید به هر چیزی و جایی راه داشته باشد، تا نامه به مقصد فرستاده شود، و مسئولیت عرضه نامه‌های مأموران برید و اخبار مربوط به همه نواحی را به درگاه خلیفه برعهده دارد، و یا باید مجموعه‌ای از این کارها را گزارش دهد. نیز وظیفه رسیدگی به کار راهنمایان برید و دبیران [= توقیع کنندگان نامه‌ها] و کارمندان چاپارخانه‌ها به عهده اوست و بر اوست که مستمری آنان را بپردازد و حُکم مأموران پست را در سایر شهرها ابلاغ کند. رئیس این دیوان به کسی نیازمند است که مورد اعتماد وی و خلیفه وقت باشد؛ زیرا این کار تنها به یک

۱. برای آگاهی بیشتر در خصوص دیوان برید و اصطلاحاتی که در این دیوان به کار رفته، بنگرید به: ابو عبدالله محمد بن احمد خوارزمی، *مفاتیح العلوم*، ص ۶۵.

۲. محمد بن علی بن طباطبای، *تاریخ فخری*، ص ۱۴۵.

۳. همان.

مأمور که نامه‌ها را از رو بخواند، نیاز ندارد بلکه به شخص مورد اعتمادی نیازمند است که آداب و رسوم لازم برید را کاملاً رعایت کند. [این‌گونه است] که - به‌وسیله آنها - اوضاع و احوال قوانین و رسوم دیوان برید منظم می‌گردد.^۱

ازجمله وظایف بسیار مهم مأموران دیوان برید، خبررسانی، جاسوسی و مراقبت از کارهای مأموران و ملازمان خلیفه بود. آنها درحقیقت چشم و گوش حکام در نواحی و شهرهای مختلف بودند.

برای انتقال سریع نامه‌ها و پیام‌ها، در بین راه‌ها چاپارخانه‌هایی ساخته شده بود که اسب تازه نفس و غذا در اختیار مأموران دیوان برید قرار می‌داد. گفتنی است قدا بن جعفر از چاپارخانه‌های زیادی - که در بین راه‌ها وجود داشته - یاد می‌کند.^۲

علاوه بر وظایفی که برشمردیم، اداره برید اخبار محرمانه خلیفه را نیز به مأموران عالی‌رتبه می‌رساند و از وضع آنان نیز خبر می‌آورد و از سویی درباره اوضاع مالی، لشکری، کشوری و... گزارش‌های مرتبی به خلیفه می‌داد.^۳

ابن‌حوقل درباره وجود دیوان برید در مناطق مختلف چنین می‌گوید: «در ولایات خراسان عمال و حکامی هستند و هر یک از آنها صاحب برید و بندار [= مأمور اخذ مالیات از باروبنه] بودند. در هر عمل [= ناحیه] قاضی‌ای و بریدی و بنداری و صاحب معونت است و به‌علاوه در برخی از اعمال قاضیانی حاکم بر قاضی ناحیه و نیز صاحب خبران و بریدان و منهیانی [= خبرگزاران] که اخبار را به صاحب ناحیه می‌رسانند...».^۴

۱. قدا بن جعفر، *کتاب الخراج و صنعة الكتابة*، ص ۷ و ۸.

۲. همان، ص ۱۰۷ - ۹۹.

۳. جرجی زیدان، *تاریخ تمدن اسلام*، ج ۱، ص ۱۸۵.

۴. محمد بن حوقل، *سفرنامه ابن‌حوقل: ایران در «صورة الارض»*، ص ۱۶۵.

گاه یکی از نشانه‌های تیرگی روابط خلیفه و عمال وی آن بود که روابط برید قطع می‌شد؛ چنانکه امین به‌هنگام خلافت به وصایای پدر در مورد برادرش عمل نکرد و به تمام عمال و حکام خود دستور داد برای فرزندش موسی بعد از مأمون و مؤتمن دعوت و تبلیغ کنند. چون مأمون از این کار آگاه شد و دانست که امین مؤتمن را از امارت جزیره عزل کرده، نام امین را از خلافت و دعا بر منبر حذف، و برید را قطع کرد.^۱

افزون بر آنچه گفته شد، برای رفاه هرچه بیشتر در زمینه برید در هر دو فرسنگ و در مناطق مورد نظر ایستگاه‌ها و دفاتر پستی دایر گشت. همچنین برای ارتباط و تسهیل در کار، جاده‌های پستی مناسبی ایجاد شد که در آن از مأموران پیاده به‌عنوان قاصد، و همچنین از چهارپایانی مانند اسب، قاطر و شتر استفاده می‌شد.^۲ گفتنی است آنها از کبوتران نامه‌رسان نیز استفاده می‌کردند.

۲. دیوان جیش (سپاه)

نخستین کسی که در اسلام نگهبان و پاسبان و دربان گماشت، معاویه بود.^۳ دیوان جیش به دو مجلس تقسیم می‌شد:

الف) مجلس تقدیر: مجلسی است که کار پرداخت جیره سپاهیان، پیش‌بینی زمان پاداش آنان و شمارش روزها و ماه‌های خدمتشان بر آیین مخصوص را برعهده داشت.

افزون بر این، کار تقدیر در مورد چیزهایی بود که باید به‌هنگام لزوم به سپاهیان داده می‌شد و همچنین کنار گذاشتن نفقاتی که در موقع مناسب باید به

۱. علی بن محمد بن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۱۶۷.

۲. مریم میراحمدی، *نظام حکومت در دوران اسلامی*، ص ۵۶ و ۵۷.

۳. احمد بن یعقوب بن واضح، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۱۶۵.

مصرف برسد، رسیدگی به اسناد و کیلان خرج و پرداخت نیازمندی‌های ایشان و مواردی همانند اینها.

ب) مجلس مقابله: این مجلس وظیفه بازرسی اسناد و بررسی و کنترل اسامی سپاهیان، نظارت بر انبارهای خواربار و علوفه و رسیدگی به نامه‌ها را برعهده داشت. در این باره قدامه ویژگی‌های جسمانی سپاهیان مانند رنگ پوست و چشم، سن و توان جسمی آنان را ذکر می‌کند و از سویی ضمن برشمردن خصیصه‌های چهارپایان آنها، یادآور می‌شود که سپاهیان در هر سال چندین نوبت جیره دریافت می‌داشتند.^۱ خوارزمی علاوه بر ذکر انواع وظیفه و جیره سپاهیان، به اصطلاحات دیوان سپاه و دبیران آن نیز پرداخته است.^۲

در دوران عباسیان شمار سربازان به صدها هزار می‌رسید که سپاه رسمی دولت را تشکیل می‌دادند و مقرری‌شان نیز مرتب پرداخت می‌شد، اما هنگامی که بر شمار سپاهیان افزوده شد، مقرری آنها نیز کاهش یافت.^۳ در زمان مأمون بیست درهم برای پیاده نظام، و چهل درهم برای سواره نظام به‌عنوان حقوق در نظر گرفته شد.^۴ در واقع سپاه به دو دسته تقسیم می‌گردید:

۱. سواره نظام که بیشتر از عربها بودند؛

۲. پیاده نظام که بیشتر از پارسیان و به‌ویژه خراسانیان تشکیل می‌شدند.

تا پایان دوران اموی سپاهی‌گری خاص عرب بود، اما در دولت عباسی پارسی‌نژادان در سپاه نفوذ یافتند.

تکیه عباسیان بر سربازان پارسی‌نژاد تنها از این‌رو نبود که دولت عباسی به

۱. قدا بن جعفر، *کتاب الخراج و صنعة الكتابة*، ص ۵۲ - ۵۰.

۲. ابوعبدالله محمد بن احمد خوارزمی، *مفاتیح العلوم*، ص ۶۶ و ۶۷.

۳. حسن ابراهیم حسن، *تاریخ سیاسی اسلام*، ص ۲۳۷.

۴. جرجی زیدان، *تاریخ تمدن اسلام*، ج ۱، ص ۱۳۲.

کمک پارسیان پا گرفته بود، بلکه تعصب و اختلاف قبایلی میان سپاهیان عرب، دولت را بدین امر راغب کرده بود.^۱

۳. دیوان خراج

اسلام برای بهبود بخشیدن به وضع طبقات تولید کننده و دهقانان جامعه اهمیت خاصی قائل بود، از این رو مقداری از عین محصول زمین یا بهای آن را به نام «خراج»^۲ و به عنوان مالیات اخذ می کرد. این مالیات که براساس تشخیص حکومت اسلامی و با رضایت کشاورزان و زمین داران و از سویی برای مصلحت عامه گرفته می شد، به منزله «مالیات بر اراضی» تلقی می گردید و از این سو خراج گزار نیز مکلف بود بر آن گردن نهد؛ زیرا می دانست که این مالیات برای آبادی زمین و بهبود حال زارعان گرفته می شود. خراج بر زمین و محصولات آن بسته می شد و از خراج گزاران خواه مسلمان و غیره مسلمان وصول می گردید.^۳

کار دیوان خراج و وظیفه آن به قدری اهمیت داشت که حضرت علی × همواره به کارگزاران خراج چنین توصیه می کرد: «... با مردمان به انصاف کار کنید و به نیازشان بردبار باشید؛ چه شما خزانه داران توده مردمید و وکیلان امت و نماینده پیشوایان جماعت. بر هیچ کس به نیازی که دارد، خشم مگیرید و بزرگی مفروشید و هیچ کس را از تلاش مطلوب بازمدارید؛ هرگز برای گرفتن خراج، نه جامه زمستانی کسی را در معرض فروش درآورید، نه جامه تابستانی کسی را، نه چارپایان مردمان را که برای کشاورزی و حمل و نقل به آن نیاز دارند، نه بنده

۱. حسن ابراهیم حسن، *تاریخ سیاسی اسلام*، ص ۲۳۸.

۲. خراج مالیاتی است که از زمین هایی که بر اثر صلح به دست گرفته می شد و دارای انواع گوناگونی است که خوارزمی به ۳۲ نمونه آن اشاره کرده است. (بنگرید به: ابوعبدالله محمد

بن احمد خوارزمی، *مفاتیح العلوم*، ص ۶۴ - ۶۱)

۳. عسگر حقوقی، *تاریخ اندیشه های سیاسی در ایران و اسلام*، ص ۸۰.

خدمتکارشان را؛ هرگز کسی را برای درهمی نیز به تازیانه میندازید و به مال هیچ کس چه نمازگزار یا هم پیمان^۱ دست میالایید...»^۲

درآمد دولت به جز صدقه و زکات عمدتاً از مالیات هایی به دست می آمد که از اراضی فتح شده گرفته می شد. این مالیات ها از مسلمانان و غیرمسلمانان گرفته می شد و البته به این نیز بستگی داشت که اراضی مزبور در تملک مسلمانان بوده و یا به آنها انتقال یافته باشد که در این صورت از نظر فقهی یک دهم پرداخت می شد، یا اینکه در دست صاحبان اصلی باقی می ماند که در این صورت خراج می پرداختند.^۳

در دوره امویان مالیات ها نسبت به دوران خلفای نخستین افزایش یافت و آنها برخلاف خلفای راشدین عمل کردند و حتی در این راستا برای وصول مالیات سازمانی دقیق را تشکیل دادند. حجاج بن یوسف، والی عراقین، گرفتن غیرقانونی جزیه از موالی مسلمان را شروع کرد، بی آنکه توجه داشته باشد طبق قانون اسلام موالی با پذیرفتن اسلام از پرداخت جزیه معاف می شوند.

در دوران اول خلافت عباسی، برای وصول مالیات ها سه طریق وجود داشت:

۱. محاسبه که طبق فهرستی معین از هر دیار مالیات هایی نقدی یا جنسی یا به هر دو صورت می گرفتند.

۲. مقاسمه^۴ که سهمی از حاصل را - هرچه بود - برای دولت می گرفتند که درآمد دولت به اقتضای سال کم و بیش می شد.

۳. مقاطعه که دولت برای وصول مالیات ناحیه ای با برخی قرار می گذاشت،

۱. منظور اهل ذمه می باشد که مسلمان نیستند و جان و مال آنان در پناه اسلام است و از این رو جزیه می دهند.

۲. *نهج البلاغه*، نامه ۵۳ (نامه به مالک اشتر نخعی).

۳. آن کاترین لمبتون، *دولت و حکومت در اسلام*، ص ۳۴۷.

۴. القاضی ابی یعلی الفراء، *الاحکام السلطانیة*، ص ۱۶۸.

مبنی بر اینکه مالیات آن ناحیه تیول آنان شود. مالیات همه اراضی دولت به یکی از این سه طریق وصول می‌شد. گفتنی است گاه به‌ویژه هنگام خشکسالی و قحطی، مالیات را می‌بخشیدند یا در آن تخفیف می‌دادند.

در زمان بنی‌عباس خلفا شخصاً بر امور مالی نظارت داشتند. در این میان، سفاح - اولین خلیفه عباسی - یک دیوان کل در مراکز خلافت تأسیس کرد و شعبات آن را در شهرستان‌ها دایر نمود و از سویی خالد بن برمک، جد برمکی‌ها را نیز در رأس امور مالی قرار داد. در واقع این نخستین مداخله برمکیان در امور مملکتی بود. برمکیان وصول مالیات ممالک تابعه را به فرزندان خود واگذار می‌کردند و سالانه به‌طور مقاطعه مبالغی به خزانه (بیت‌المال) می‌پرداختند؛ چنانکه یحیی بن برمک مالیات فارس را به‌صورت مقاطعه برداشت. به هرروی، امور مالی نیز مانند سایر امور کشور در زمان عباسیان زیر نظر مستقیم خلفا نبود، بلکه وزیران بر آن نظارت داشتند، اما همین که عباسیان ضعیف شدند، امرا به‌جای وزیران متصدی امور مالی شدند.^۱

ابن‌خردادبه مجموع خراج خراسان و دیگر بخش‌های مربوط به آن را چنین دانسته:^۲

۱. ۴۴ میلیون و ۸۴۶ هزار درهم به‌صورت نقد؛

۲. اسب سواری، ۱۳ رأس؛

۳. گوسفند، ۲ هزار رأس؛

۴. برده غز به قیمت ششصد هزار درهم، ۲ هزار نفر؛

۵. کرباس کندچی، ۱/۱۸۷ قواره؛

۶. آهن تخته، ۱۳۰۰ قطعه دوتایی؛

۱. جرجی زیدان، *تاریخ تمدن اسلام*، ج ۱، ص ۱۷۷ - ۱۷۵.

۲. عبیدالله بن عبدالله بن خردادبه، *مسالك و ممالك*، ص ۳۴.

شایان یادآوری است که در مورد چگونگی وصول خراج در دوره عباسیان قدا - بن جعفر و ابن‌خردادبه نیز مقدار مالیات‌های نواحی گوناگون را ذکر کرده‌اند.^۱ منابع تاریخی، در این دوره مالیات‌ها سنگین بوده و از سویی بازرسی بسیار سختی نیز همراه با خشونت صورت می‌گرفته است؛ تا جایی که حتی به‌هنگام بازگشت حاجیان از مکه، از بارهای خوراکی و شتران عربی نیز باج می‌گرفتند.^۲

گاه فشار مالیاتی بر مردم سبب شورش و طغیان آنها می‌گردید؛ چنانکه در زمان مأمون مردم قم به علت سنگینی خراج، حاکم خود را خلع، و از پرداختن خراج خودداری نمودند، اگرچه شورش آنها پس از اندکی از سوی فرستاده خلیفه سرکوب شد.^۳

با توجه به آنچه گفته شد، خراج را می‌توان یکی از مهم‌ترین منابع درآمد دولت به‌شمار آورد. البته عواید دیگری نیز وجود داشته؛ از قبیل جزیه، زکات، سهم غنایم، گمرک داخلی، باج ماهیگیری، یک دهم کشتیرانی، یک پنجم معدن‌ها، گمرک خارجی، عایدات ضرابخانه، مستغلات، مالیات‌های صنعتگران و... . از مالیات‌های رسیده به بغداد ابتدا حقوق مأموران لشکری و کشوری، قاضیان و جیره‌خواران پایتخت را می‌دادند و آنچه باقی می‌ماند، زیر نظر خلیفه نگاهداری می‌شد.^۴

۱. برای آشنایی بیشتر در مورد مقدار مالیات نواحی مختلف سواد بنگرید به: قدا - بن جعفر، *كتاب الخراج و صنعة الكتابة*، ص ۱۳۲ - ۱۲۹؛ نیز: عبیدالله بن عبدالله بن خردادبه، *مسالك و الممالك*، ص ۱۳ و ۱۴.

۲. ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ج ۱، ص ۱۸۶.

۳. محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری*، ج ۱۳، ص ۵۷۳۳.

۴. جرجی زیدان، *تاریخ تمدن اسلام*، ج ۲، ص ۲۷۶ و ۲۸۵.

خلاصه‌ای از وضعیت راه‌ها و جاده‌ها در زمان عباسیان

از بغداد شبکه پیچیده‌ای از راه‌های چاпарی منشعب می‌گردید که نه تنها برای انتقال و جابه‌جایی سپاهیان، که برای بازرگانان نیز سودمند بود. یکی از معروف‌ترین راه‌ها، شاهراه خراسان بود که تا مشرق ادامه می‌یافت و تخته‌گاه خلافت را از طریق کرمانشاه، همدان، ری و نیشابور به شهرهای مرزی کران سیر دریا متصل می‌کرد. این راه‌ها از شهرهای مختلف انشعاباتی خاص داشت: در کرمانشاه راهی از آن منشعب می‌گشت که به تبریز و اردبیل می‌رفت؛ در همدان راهی از آن جدا شده، به اصفهان می‌رسید؛ از ری نیز راهی به زنجان و اردبیل می‌رفت، و از نیشابور راه‌هایی به طبرس، قاین، هرات و سیستان منشعب می‌گشت. از این سو، راهی دیگر که به جنوب شرقی می‌رفت، بغداد را به بصره متصل می‌کرد. از بصره راهی دیگر به اهواز و شیراز می‌رسید و راه‌های دیگری نیز به شیراز منتهی می‌شد که از اصفهان، ری، یزد و نیشابور و از سیرجان، کرمان و سیستان می‌آمدند. از مرو راهی بود به موازات رود مرو که به مرو کوچک (مرو الرود) می‌رفت که در آنجا با جاده‌ای که از هرات می‌آمد، برمی‌خورد که از آنجا به بلخ و حدود خاوری ماوراءالنهر می‌رسید. راه دیگری که از بخارا به شمال باختری امتداد می‌یافت، به ارگنج در خوارزم می‌رسید و راه دیگری نیز از سمت جنوب باختری به ترمذ در ساحل رود جیحون مقابل بلخ منتهی می‌گردید.^۱

۴. دیوان قضا

یکی از مقامات بسیار مهم، مقام قضایی بوده است؛ آن‌سان که حتی در ابتدای ورود رسول اکرم | به مدینه، در نظام‌نامه‌ای که بین مسلمانان و یهودیان به

۱. برای آگاهی بیشتر از راه‌های بغداد تا دورترین نقاط خراسان بنگرید به: عبیدالله بن عبدالله بن خردادبه، *مسالك و ممالك*، ص ۵۳ - ۲۳؛ نیز: احمد بن عمر بن رسته، *الاعلاق النفیسه*، ص ۲۳۴ - ۱۹۳.

امضا رسید، پیامبر | به‌عنوان مرجع نهایی و قضایی مشخص شدند. به دلیل اهمیت این منصب، در ابتدا خلفا شخصاً به کارهای قضایی رسیدگی می‌کردند، اما بعدها در اثر فزونی یافتن کارهای خلفا، آنان اشخاص دیگری را به جای خود برگزیدند. نخستین خلیفه‌ای که به این کار مبادرت ورزید، عمر بود. وی ابودردا را برای داوری میان مردم مدینه با خود برگزید و شریح را به بصره و ابوموسی را به کوفه فرستاد و حتی در این باره نامه‌ای به ابوموسی نوشت که در آن احکام قضایی نیز آمده بود؛ نامه‌ای که بعدها شهرت فراوانی یافت.^۱

شایان ذکر است که پیشوایان ما به سبب اهمیت داوری همواره به کارگزاران خویش توصیه‌های لازم را می‌کردند؛ چنانکه حضرت علی × در نامه‌ای به مالک‌اشتر چنین فرمود: «برای داوری بین مردمان، از آنان که در نظرت از همه برترند، کسی را برگزین که دارای سعه‌صدر باشد و تنگ‌حوصله نباشد و مخاصمه طرفین دعوی، او را به لجاجت درنندازد و در بند لغزش نیاید، و چون به اشتباه خود پی برد، از بازگشت به حق و اعتراف به آن درنماند و آزر را بر دل خود راه ندهد و بی‌آنکه، به حقیقت امر احاطه یابد، به نظر سطحی و ابتدایی بس نکند؛ از آن‌انکه در مورد شبهه‌ناک بیشتر از همه درنگ کنند تا حقیقت و واقع کار بر آنان روشن گردد و به دلایل و امارات توجه کافی داشته باشند و از کثرت مراجعه اطراف دعوی دلتنگ نگردند و در کشف امور از همه شکیاتر باشند و به‌هنگام روشن شدن حق به قاطعیت حکم دهند...»^۲

در دوره عباسی به فرمان خلیفه برای هر شهرستان یک قاضی می‌فرستادند و سپس برای هر شهر یک یا چند قاضی تعیین می‌شد، تا اینکه در زمان هارون، ابویوسف قاضی - که از فقهای نامی بود - به بغداد آمد و به‌عنوان

۱. عبدالرحمن بن خلدون، *مقدمه ابن خلدون*، ج ۱، ص ۴۲۳.

۲. *نهج البلاغه*، نامه ۵۳ (نامه به مالک اشتر نخعی).

«قاضی القضاة» تعیین شد. گفتنی است وی نخستین کسی است که بدین نام خوانده شد. ابویوسف خدمات بزرگی در اصلاح امور قضایی انجام داد. برای مثال، او اولین کسی است که برای قاضیان لباس مخصوصی در نظر گرفت.^۱

در آغاز کار، قاضیان فقط به حل و فصل دعاوی می پرداختند، اما پس از آنکه تمدن اسلام و در نتیجه دایره امور گسترش یافت، رسیدگی به کارها - که از وظایف خلیفه و دیگران بود - به قاضیان واگذار شد؛ کارهایی چون سرپرستی دارایی دیوانگان، یتیمان، مفلسان و مهجوران، رسیدگی به مصرف موقوفات و اجرای وصیتها و ازدواج دختران یتیم بی سرپرست. کم کم وظایف قاضیان بیشتر شد و از سویی وظیفه رسیدگی به امور ساختمانهای عمومی و راهها نیز اصلاح و تعدیل گردید و از این سو تحقیق درباره آگاهیها و مهارت آنان هم به قاضیان واگذار شد. جالب اینکه پاره‌ای از خلفا قاضیان را به هنگام جهاد به میدان جنگ می بردند؛ چنانکه در زمان مأمون یحیی بن اکثم، قاضی بغداد، به میدان کارزار با رومیان رفت.

گاهی علما، فقها و قاضیان گواه و شاهی بر کار خلیفه بودند؛ آن چنانکه در سفر هارون به شهر ری مقرر شد که هرچه در سپاه وجود دارد و همچنین اموال، گنجها و سلاحها متعلق به شخص مأمون خواهد بود و حتی خود هارون یا دیگری نیز مالک آن نخواهد بود.^۲

در زمان خلافت مأمون، محمد بن سماعه قاضی از کار قضا استعفا کرد و به جای وی اسماعیل بن حماد گمارده شد. همچنین در سال ۲۰۸ هجری محمد بن عبدالرحمان مخزومی از کار قضا در عسکر مهدی برکنار، و به جای او بشر بن ولید کندی منصوب شد.^۳

۱. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ج ۱، ص ۱۸۹.

۲. علی بن محمد بن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

۳. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱۳، ص ۵۷۱۰.

۵. دیوان مظالم

این دیوان که در واقع هم‌ردیف منصب قضا بود، کار رسیدگی به مظالم را برعهده داشت و از سویی به حل و فصل مسائل و مواردی که قاضی از آن درمانده می شد نیز می پرداخت. گاه خلفای عباسی شخصاً به مظالم رسیدگی می کردند. مواردی تفاوت میان رسیدگی قضایی و رسیدگی مظالم را باز می گوید؛ از جمله آنکه مأمور مظالم از یک سو صلابت و قدرتش بیشتر از قاضیان بود و اهل دعوی را از بیهوده‌گویی، و ستمگران را از غلبه‌جویی مانع می شد، و از سویی دیگر می توانست از دقت در قرائن و نشانه‌ها حق را از باطل تشخیص دهد و اهل دعوی را وادار کند که اختلاف خویش را به پایان رسانند؛ حال آنکه قاضی نمی توانست این مسئله را بدون رضایت اهل دعوی انجام دهد.

از دیگر سو، اگر مأمور مظالم به شاهدان بدگمان می شد، شاهدان دیگری می طلبید تا مسئله بر وی روشن شود. او همچنین می توانست به دلخواه خویش شاهدانی را بخواند تا مشاهدات ایشان را بپرسد، اما رسم قاضیان چنان بود که از مدعی شاهد می خواستند، ولی تا زمانی که نمی خواستند، گفتار شاهد را نمی شنیدند.^۱

درحقیقت این دیوان سمبل عدالت و احقاق حق بیچارگان و ضعیفان بود. رئیس این دیوان نامه‌های رسیده را به اطلاع خلیفه می رساند و پس از دستور پیگیری و به سرانجام رساندن آن، در دفاتر ثبت، و سپس اجرا می شد. در واقع احکام صادرشده از سوی قاضی، لازم‌الاجرا بود.^۲ گفتنی است در زمان مأمون روزهای یکشنبه مخصوص رسیدگی به مظالم بود.^۳

۱. القاضی ابی یعلی الفراء، الاحکام السلطانیة، ص ۷۹.

۲. مریم میراحمدی، نظام حکومت ایران در دوران اسلامی، ص ۶۵.

۳. آدام متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم، ج ۱، ص ۲۶۴.

در این دیوان سعی بر آن بود که حقوق ازدست رفته دیگران باز گردانده شود. مثلاً در یکی از روزهایی که مأمون به شکایات مردم رسیدگی می‌کرد، پس از پایان از جا برخاست و به طرف کاخ سلطنتی عزیمت کرد، اما در میان راه زن ژنده پوش ژولیده‌ای راه را بر او گرفت و از عباس پسر مأمون شکایت کرد. مأمون نیز همان لحظه پسر خود را احضار کرد و پس از رسیدگی به نفع آن زن ستمدیده حکم داد.^۱

۱. جرجی زیدان، *تاریخ تمدن اسلام*، ج ۱، ص ۱۹۲.

فصل دوم

اوضاع خراسان در آستانه ورود

امام رضا × به ایران

مبارزه با خوارج و سرکوب آنها، از سوی آخر دلایل انتخاب این شهر به عنوان مرکز امارت بوده است.

بنابر گفته بیشتر جغرافی دانان و مورخان، این منطقه آباد و بسیار پر نعمت بوده و در آن معادن و زر و سیم و گوهرهای مختلفی وجود داشته است.^۱ سرافرازی خراسان بیشتر به سبب کشاورزی این ناحیه بوده؛ تا آنجا که این استان را به حق «انبار غلات ایران» نامیده‌اند. از این رو، زندگی در خراسان با شرایط مطلوبی همراه بوده، اما با این همه، در معرض نابه سامانی کشاورزی و زمانی هم - به دلیل استفاده بهینه از منابع آب - با کامیابی همراه بوده است. پوشیده نماند که کشاورزی و بازرگانی پیوسته در معرض نابه سامانی‌های دیگری نیز بوده است.

مردم این منطقه به جنگاوری شهره، و پیوسته مسلح بودند. خراسانیان حکومتی استوار و پایدار می‌خواستند که در پناه آن به کشاورزی و بازرگانی بپردازند و از سویی منافعشان نیز مصون بماند. این امور در تاریخ خراسان همواره مطرح بوده و سبب می‌شده است که بخش‌های مختلف آن منطقه در پرتو هدفی واحد گرد هم آیند.^۲

در دوره ساسانیان این سرزمین وسیع تحت حکومت اسپهبدی بود که عنوان پادوسبان داشت و چهار مرزبان زیر فرمانش بود که هر یک ربعی از آن را اداره می‌کرد. عوایدی نیز که از آنجا به خزانه دولت ریخته می‌شد، سی و هفت میلیون درهم بود. در اوایل فتوح اسلام هرات، بادغیس و پوشنج تحت فرمان امیری بود که بلاذری از او با عنوان «عظیم» یاد می‌کند؛ چنانکه حاکم ابیورد را نیز با همین عنوان نام می‌برد. در اواخر عهد ساسانیان و مقارن با فتوح اسلام، نیشابور، مرو و

۱. بنگرید به: *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، ص ۸۸؛ نیز: زکریا بن محمد قزوینی، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ص ۱۳۳.

۲. التون دنیل، *تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان*، ص ۱۱ و ۱۲.

پیش از آنکه مشکلات هارون و راهکارهای وی را مورد بررسی قرار دهیم، بجاست که اهمیت منطقه خراسان را باز گوئیم؛ زیرا در روشن شدن بسیاری از رویدادها ما را یاری رسان است.

اهمیت منطقه خراسان

مرزهای سیاسی خراسان در طی تاریخی طولانی بسیار دگرگون شده است: ایالت خراسان در دوره اعراب به چهار ربع تقسیم می‌گردید و هر ربع نیز به نام یکی از چهار شهر بزرگ آن روزگار خوانده می‌شد؛ شهرهایی که در زمان‌های مختلف کرسی آن، ربع یا کرسی تمام ایالت واقع گردیدند که عبارت بودند از نیشابور، مرو، هرات و بلخ.^۱

پس از فتوحات اول اسلامی، کرسی ایالت خراسان، مرو و بلخ بود؛ اما بعدها امرای سلسله طاهریان مرکز فرمانروایی خود را به ناحیه باختر انتقال داده، سپس نیشابور را - که شهر مهمی در غربی‌ترین قسمت‌های چهارگانه بود - مرکز امارت خویش قرار دادند. احتمالاً نزدیک بودن به زادگاه و خواستگاه آنها از یک‌سو، و آبادانی نیشابور نسبت به سایر شهرهای استان خراسان از سویی دیگر، و همچنین

۱. ابواسحق ابراهیم اصطخری، *ممالک و ممالک*، ص ۲۰۳.

سرخس هر یک جداگانه مرزبانی داشتند و فرمانروای طوس نیز عنوان کنارنگ داشت. خراسان با آنکه زود تسلیم فاتحان عرب شد، به سبب دوری از مرکز خلافت اغلب ناحیه‌ای ناآرام بود؛ آن گونه که به کرات با فاتحان درآویخت و سر به شورش برآورد.^۱

خراسان در سال ۲۹ هجری - یعنی در زمان خلافت عثمان - از سوی سپاه اسلام و به رهبری عبدالله بن عامر فتح شد. ناگفته نماند که مسیر وی در فتح خراسان که از بصره تا مرو بود، با مسیری که بعدها امام رضا × پیمود، تشابه بسیاری دارد.^۲

خراسان در زمان حکومت امویان به دلیل دوری از مرکز خلافت به پایگاهی برای مخالفان سیاسی تبدیل شده بود؛ تا آنجا که ابومسلم خراسانی از آتش پنهانی که سال‌ها در زیر خاکستر نهفته بود، بهره گرفت و قدرت را از چنگ امویان در ربود و به عباسیان سپرد. خراسان که نخستین پایگاه عباسیان به‌شمار می‌رفت، اندکی بعد از به قدرت رسیدن آنان، بار دیگر کانونی برای مخالفان سیاسی و مذهبی عباسیان شد.

نهضت مذهبی «استاذسیس» در سال ۱۵۰ هجری، شورش یوسف بن ابراهیم ملقب به «یوسف البرام» در سال ۱۶۰ هجری قیام هاشم بن حکیم ملقب به «المقنع» در سال ۱۶۳ هجری که از دهکده‌ای نزدیک مرو آغاز شد، قیام مذهبی و سیاسی خوارج و نیز شورش‌های متعددی که علیه عباسیان روی داد، خراسان را که روزی خواستگاه عباسیان بود، علیه آنها می‌شوراند.^۳ قیام‌های ضدعباسی در خراسان یکی پس از دیگری سرکوب شد و هیچ‌گاه نتوانست بنیان

۱. عبدالحسین زرین‌کوب، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، ص ۴۹۲.

۲. جلیل عرفان‌منش، *جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا از مدینه تا مرو*، ص ۱۲۳.

۳. همان، ص ۱۵۶.

حکومت عباسیان را متزلزل سازد، اما بی‌شک اگر تلاش‌های هارون الرشید برای سیطره حکومت عباسی بر خراسان و اقدام مأمون در انتقال مرکز حکومت به مرو نبود، این شهر در عصر عباسیان همان سرنوشتی را می‌یافت که پیش‌تر در زمان امویان یافته بود.

در زمان امویان به کرات به خراسان لشکرکشی شد و سرانجام نیز ابومسلم از آنجا برخاست. خراسان طلیعه حکمرانی عباسیان به‌شمار می‌آمد، از این رو با نظر علاقه بدان می‌نگریستند؛ چنانکه منصور، خلیفه عباسی، پسر خویش را به مراعات حال اهل خراسان توصیه کرد و مأمون نیز مدتی مرکز خلافت خویش را در آنجا قرار داد. از سویی تجارت نیز در این بلاد رونقی تمام داشت؛ آن گونه که بین بلاد چین و ترک و هند و ایران کاروان‌ها پیوسته در حرکت بودند.

با توجه به آنچه گفتیم، خلفای عباسی از همان آغاز به این سرزمین وسیع نگاهی دیگر داشتند و حتی آنجا را مملکت خویش می‌شمردند. آنان بعد از خراسان، به حجاز و عراق می‌اندیشیدند؛ چه آنکه عراق از لحاظ مالی بسیار غنی بود و حجاز نیز مایه قوام خلافت و اساس بیعت به‌شمار می‌آمد، اما خراسان، هم از نظر ثروت و هم از لحاظ رجال برای آنان اهمیت داشت.^۱

عباسیان به مجرد رسیدن به قدرت و سرکوبی عمال بنی‌امیه، چنین وانمود می‌کردند که برای رفاه و آسایش مردم همه تلاش خود را می‌کنند، اما پس از چندی آشکار شد که خلفای این خاندان درصدد تحقق هیچ‌یک از وعده‌های خود نیستند. در واقع عملکرد عباسیان نه تنها برای عامه مردم منفعتی نداشت، بلکه به تدریج بر میزان خراج و بیگاری آنان نسبت به دوران پیش افزود.

خراسان برای مأمون آن‌چنان اهمیت داشت که آن را در یک سو و همه کشور را در سوی دیگر می‌نهاد؛ چراکه عمده‌ترین نیرو و تجهیزات لشکری خود علیه

۱. عبدالحسین زرین‌کوب، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، ص ۴۹۲، ۴۹۴ و ۴۹۵.

امین را از این منطقه تدارک دید. از این‌رو، اگر گفته شود تکیه بنی‌عباس تا اواخر دوره مأمون از جهات مختلف - به‌ویژه تشکیل سپاهی نیرومند - بر این منطقه بوده است، سخنی به‌گزارف نگفته‌ایم. از سوی دیگر، مأمون از طرف مادر ایرانی بود و همین امر یکی از دلایل توجه خراسانی‌ها به وی به‌شمار می‌رفت؛ چنانکه خدمات خراسانی‌ها به مأمون در روی‌کار آمدنش و همچنین مغلوب ساختن برادرش امین زبانزد خاص و عام بود.

ایرانیان با روی‌کار آمدن خلفای بنی‌عباس چنین می‌پنداشتند که تسلط اعراب بر ایران خاتمه یافته است، اما خیلی زود دریافتند که پایه اجتماعی حکومت آنان، در زمان خلفای بنی‌امیه پی‌ریزی و مستحکم شده است. دستگاه خلافت عباسیان گسترشی روزافزون داشت و چنان تشریفاتی شد که در هیچ‌یک از ادوار تاریخی اسلام مانندی نداشت. البته بدیهی است که بار سنگین این هزینه‌ها بر دوش کشاورزان، کارگران و دیگر طبقات محروم و کم‌درآمد جامعه بود.^۱

میزان دریافت مالیات از شهرهای ایران در دوران خلفای عباسی و فشار بسیاری که از این راه بر طبقات مالیات ده - یعنی همان طبقات محروم - وارد می‌شد، بر نارضایتی آنان می‌افزود.^۲ از سویی دیگر، بی‌عدالتی‌ها و اندیشه متعصبانه برتری عرب بر عجم - که از سوی حکام بنی‌عباس بر ایرانیان اعمال می‌شد - بیش از پیش بر ناخشنودی آنان از بنی‌عباس افزود و همین امر سبب شد که به‌تدریج قیام‌ها و شورش‌های متعددی در ولایات ایران به‌ویژه منطقه خراسان روی دهد.

۱. عزیزالله بیات، *از عرب تا دیالمه*، ص ۱۰۳.

۲. مأمور وصول مالیات نسبت به خلیفه تعهد داشت که مبلغ معینی را مستقیماً به نام مالیات جمع‌آوری، و به خلیفه پرداخت کند. (بنگرید به: حسینعلی ممتحن، *نهضت صاحب‌الزنج*، ص ۳۶)

در زمان خلافت هارون‌الرشید قیام و شورش‌های متعددی در خراسان روی داد. وی برای حل این مشکلات ابتدا علی بن عیسی بن ماهان را به‌عنوان والی به این منطقه فرستاد که اینک به شرح آن می‌پردازیم.

فرستادن علی بن عیسی بن ماهان به خراسان از سوی هارون‌الرشید

یکی از مسائل بسیار مهم در عصر هارون گماردن علی بن عیسی به‌عنوان والی خراسان بود که این خود در پی آورنده شورش‌ها و حوادثی پی‌درپی در این منطقه بود. علی بن عیسی در خراسان با بیدادگری تمام اموال مردم را می‌گرفت. در چنین اوضاعی که فساد و تباهی وی به اوج خود رسیده بود، عده‌ای از بزرگان از دست او به ستوه آمدند، از این‌رو به هارون نامه نوشتند و از وی درخواست کردند که فرد دیگری را به‌جای وی بگمارد. هارون در این باره با یحیی بن خالد مشورت کرد و او یزید بن مزید را پیشنهاد نمود، اما پذیرفته نشد. پس از مدتی علی بن عیسی با هدایا و تحفه‌های بسیاری از خراسان عازم ری شد؛ چه آنکه خلیفه در آنجا مستقر بود. وی همچنین به خاندان، دبیران، خادمان و سرداران رشید که همراه او بودند، به مقدار مرتبتشان هدایایی داد. خلیفه با دیدن این هدیه‌ها رفتارش نسبت به وی تغییر کرد، از همین‌رو دوباره او را به سمت خراسان فرستاد و حتی بدرقه‌اش نیز کرد.^۱

نگاهی کوتاه به مشکلات هارون تا به قدرت رسیدن مأمون

هارون در زمان خود مشکلاتی چند داشت که به هر یک می‌پردازیم:

۱. محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری*، ج ۱۲، ص ۵۳۳۵ و ۵۳۳۶. برای آگاهی بیشتر درباره هدیه‌های علی بن عیسی به هارون بنگرید به: ابولفضل محمد بن حسین یعقوبی، *تاریخ بیهقی*، ص ۴۱۸ - ۴۱۶.

خوارج: یکی از حساس‌ترین وقایع تاریخ اسلام جنگ صفین بود. که سرمنشأ بسیاری از تحولات شد. مهم‌ترین و تأسف‌بارترین لحظه این جنگ ماجرای «حکمیت» بود: گروهی از یاران امام علی × با اینکه می‌دانستند حضرت را وادار به پذیرش حکمیت کرده‌اند، بر ایشان خرده گرفتند که «چرا حکمیت را پذیرفتی؟» این گروه از آنجا که به‌طور رسمی علیه خلیفه مسلمانان خروج کردند، «خوارج» نام گرفتند. خوارج بعدها به فرقه‌های زیادی تقسیم شدند که با آداب و رسوم خاص خودشان زمینه تفرقه و جدایی در جامعه اسلامی را بیش از پیش رقم زدند. اگرچه حضرت علی × در جنگ نهروان گروه زیادی از خوارج را کشت، فعالیت آنها همچنان در دوره‌های بعد شدت یافت، تا اینکه حجاج بن یوسف در جنگ با آنها اصرار ورزید و مهلب بن ابی صفره را به نبرد با ایشان فرستاد. وی با کوشش فراوان خود پیوسته آنان را از منزلی به منزل دیگر هزیمت می‌داد، تا آنکه خوارج را به سیستان رسانید.^۱

خوارج همواره تحت تعقیب حکومت‌ها به‌ویژه عباسیان بودند، از این رو کم‌کم به مزرهای ایران گریختند و در برخی شهرها از جمله سیستان و کرمان موقعیت نسبتاً پایداری یافتند، تا اینکه سیستان پایگاه خوارج شد. آنها در هر فرصتی فتنه جدیدی را ایجاد می‌کردند و حتی به سرزمین خراسان نیز یورش می‌بردند. پس از مدتی خوارج سیستان معن بن زائده شیبانی، والی آنجا را که از طرف منصور به حکومت رسیده بود، در خانه اش به قتل رساندند.^۲ از شورش‌های دیگری که در سیستان از سوی خوارج صورت گرفت، شورش نوح خارجی بود.^۳ مدتی بعد خارجی دیگری به نام حصین که اهل اوق بود، سپاه سیستان را شکست داد و

۱. احمد بن یعقوب بن واضح، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۲۲۶.

۲. *تاریخ سیستان*، ص ۱۴۷ - ۱۴۰.

۳. همان، ص ۱۴۹.

بادغیس،^۱ پوشنگ^۲ و هرات را گرفت. عمرو بن مروان نیز که از خوارج بود، از این سو اوضاع خراسان را آشفته کرد،^۳ اما آنچه خراسان و سیستان را به سختی دگرگون کرد، عصیان حمزه خارجی بود.

ناگفته نماند که شورش‌های ابوالخصیب و رافع بن لیث نیز در زمان هارون اتفاق افتاد که مشکلاتی را نیز برای خلیفه ایجاد کرد که در اینجا به اختصار به آن می‌پردازیم.

شورش حمزه بن عبدالله خارجی: پس از شکست‌های پی‌درپی سپاهیان هارون از حمز بن عبدالله، او خود برای حل این مشکل به سمت ری حرکت کرد تا پس از مدتی به خراسان برآید و کار حمزه را یکسر کند. در *تاریخ سیستان* چنین آمده:

بنفس خویش رشید بیامد که بخراسان آید بحرب حمزه که او را شوکت و قوت شد و سی هزار سوار با او جمع شد پانصدگان [که] بناحیت‌های فرستاد[ی] و به هیچ‌جای یکروز بیش مقام نکردی....^۴

در نامه‌ای که هارون از گرگان به حمزه خارجی نوشت،^۵ کوشید تا برای اجتناب از بالا گرفتن فتنه، حمزه و سپاهیان را امان دهد و آنها را به ترک قیام و به اطاعت از خود وادارد، اما حمزه در جواب تندی که به نامه خلیفه داد، امان او را رد کرد و خروج خود را جهاد در راه خدا خواند و حتی بدون آنکه وی را با

۱. شهری‌آباد با نعمت بسیار که از شهرهای ناحیه خراسان بوده و سیصد روستا در آنجا قرار داشته. (بنگرید به: *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، ص ۹۲).

۲. به فاصله یک روز راه در مغرب هرات، شهر مهم پوشنگ یا فوشنج و یا بوشنج واقع بود. (بنگرید به: گای لسترنج، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ص ۴۳۷).

۳. *تاریخ سیستان*، ص ۱۵۴.

۴. همان، ص ۱۶۰.

۵. برای آشنایی بیشتر درباره نامه هارون به حمزه و متن نامه حمزه به خلیفه بنگرید به: *تاریخ سیستان*، ص ۱۶۸ - ۱۶۲.

عنوان خلیفه و امیرالمؤمنین خطاب کند، خود را امیرالمؤمنین خواند و بدین گونه هارون را از خلافت خلع نمود. چون جواب نامه حمزه بوی هیچ گونه آشتی نمی داد، از این رو خلیفه برای دفع وی عازم سیستان گشت، اما در خراسان بیمار شد و سرانجام در سناباد طوس وفات یافت.

حمزه بعد از هارون الرشید و در اوایل عهد مأمون در منطقه سند و هند تاخت و تازی هایی نیز کرد، تا اینکه سرانجام - چنانکه گردیزی نقل می کند - در سال ۲۱۳ هجری در جنگی کشته شد.^۱ در این باره یعقوبی می نویسد:

پس از مدتی مأمون حکومت خراسان را به طاهر واگذار کرد و در سال ۲۰۶ هجری به جای غسان بن عباد به این منطقه رفت. در آن زمان حمزه خارجی در خراسان خروج کرد، پس طاهر لشکری پس از لشکری بر سر وی فرستاد و سپس حمزه مرد.^۲

حمزه که خود را امیرالمؤمنین می خواند و خلافت عباسیان را قبول نداشت، از آنجا که در سیستان و خراسان نوعی حکومت سیار تشکیل داده بود، از این رو در یکجا استقرار نمی یافت و همواره سپاهیان خود را به جهاد و دفع ستم مشغول می داشت. او پیوسته یار مظلومان و دشمن ظالمان بود و اجازه نمی داد عاملان خلیفه به کسی ظلم کنند و مال ناحق بستانند. یاران او به قدری بر امور سیستان و خراسان دست یافته بودند که از آن مناطق جز طعام و نفقه گماشتگان خلیفه چیز دیگری حاصل نمی شد.^۳ این قیام - که در واقع از سوی قطری بن الفجا، از رؤسای خوارج و برخی فرقه های ناراضی مشابه پشتیبانی می شد - در حدود بیست سال طول کشید و بیش از پیش منجر به آشفته گی خراسان و سیستان گردید.

۱. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، ص ۶۶ و ۶۷.

۲. احمد بن یعقوب بن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۵.

۳. داود الهامی، اسلام و ایران، ص ۵۵۸.

گفتنی است بر اثر این درگیری ها شمار زیادی از لشکریان خلیفه و همچنین بسیاری از خوارج کشته شدند.

بنابر عقیده خوارج، هدف از این قیام ها برقراری عدالت و مساوات در جامعه بود. البته آنان این عقیده را با توجه به روحیه بادیه نشینی، تعصبات غلط و همچنین شبهات دینی که برای آنها پیش آمده بود، مطرح می کردند. از دیگر اهداف خوارج پرداخت نکردن خراج به عمال خلیفه و نهی کردن مردم از این امر بود و این در حالی بود که خود نیز از آنها خراج نمی گرفتند. خوارج راهی را در پیش گرفته بودند که با اسلام اصیل منافات داشت، اما با این همه، بر آن به شدت پای می فشردند؛ تا بدانجا که حتی خود را نیز «جان فروش»^۱ می نامیدند؛ زیرا در این راه حاضر بودند جان خود را نیز فدا کنند.

این جنبش نه تنها از لحاظ اجتماعی آثار مصیبت باری در مناطق گوناگون - به ویژه خراسان و سیستان - بر جای گذاشت، بلکه از نظر اقتصادی نیز به مردم این مناطق آسیب زیادی وارد کرد؛ چنانکه وقتی سپاهیان خلیفه عازم منطقه ای برای سرکوب خوارج می شدند، آنها را بی رحمانه می کشتند و سرزمین ها و قریه های مجاورشان را نیز می سوزانیدند.

دیگر نکته آنکه، این جنبش ها و شورش ها با مسائل سیاسی نیز گره خورده بود، به گونه ای که آنها در منطقه خودشان و به ویژه در سیستان تقریباً به حالت استقلال عمل می کردند و همین امر منجر به درگیری هایی بین آنها و عمال خلیفه می شد. اگرچه این شورش ها پس از مدتی فروکش می کرد، هرگز نارضایتی عامه مردم از دستگاه خلافت را از بین نمی برد و حتی شورش های دیگری را نیز در قسمت های مختلف دامن می زد.

۱. آنان این تعبیر را - که کنایه از خارجی بودن است - از آیه «

» برگرفته بودند. (بنگرید به: محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۲۶۹).

شورش ابوالخصیب: در سال ۱۸۳ هجری فردی به نام وهیب بن عبدالله نسایی ملقب به «ابوالخصیب» در نساء، یکی از شهرهای خراسان، قیام کرد.^۱ برخی از منابع او را خارجی دانسته‌اند، اما هیچ دلیلی در دست نیست که شورش او را رنگی دینی بخشد. چنانکه از تاریخ الفی برمی‌آید، وی پیش‌تر والی ایبورد بود.^۲ اما به هرروی، سرانجام این شورش به‌دست علی بن عیسی ماهان سرکوب گردید و ابوالخصیب نیز کشته شد.

احتمال می‌رود که این شورش در نتیجه برخوردهای ناروای علی بن عیسی و ظلم و ستم‌هایش در گرفتن اموال مردم از یک‌سو و آشفته‌گی و پریشانی اقتصادی از سوی دیگر روی داده باشد.

شورش رافع بن لیث: از دیگر شورش‌های مهمی که در زمان هارون رخ داد، شورش رافع بن لیث بود که سبب شد مخالفان خلیفه در ماوراءالنهر، به رافع بن لیث بپیوندند؛ مخالفانی که به‌ویژه از دست مأموران خراج خلیفه به ستوه آمده بودند. وی سرانجام در سمرقند حرکت خود را علنی نمود و بدین‌گونه مخالفتش را با حکومت عباسیان اعلام داشت.

به نظر می‌رسد علت اصلی شورش رافع بن لیث چنین بوده که علی بن عیسی بن ماهان چون برای حکومت بر خراسان بدانجا آمد، بر اعرابی که مقیم خراسان بودند، ستم کرد و بدرفتاری و ظلم خود را آشکار ساخت.^۳ شورش رافع به‌قدری مهم بود که هارون پس از مدتی مجبور شد برای رفع آن به اتفاق مأمون به خراسان آید. «چون رافع بن لیث بر هارون‌الرشید خروج کرد و سمرقند بگرفت، هارون هر بن‌اعین را به حرب وی فرستاد و رافع سمرقند را حصار

۱. علی بن محمد بن اثیر، *الکامل*، ج ۱۰، ص ۱۰۵.

۲. التون دنیل، *تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان*، ص ۱۸۵.

۳. ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، *اخبار الطوال*، ص ۴۳۲.

کرد. هرثمه در کار وی عاجز شد. مأمون با هارون‌الرشید به خراسان آمده بود به سبب همین حادثه، و دل هارون به غایت مشغول بود بدین‌کار. مأمون نامه‌ای کرد به فرزندان اسد و بفرمود تا هرثمه را در حرب رافع یاری دهند؛ رافع را بدان داشتند تا با هرثمه صلح کرد، و میان ایشان مصادرت کردند و دل هارون از آن کار فارغ گشت و خطر آن بود که رافع همه خراسان بگرفتی و این کار به نزدیک مأمون نیک در موقع افتاده؛ و در این سفر هارون به طوس وفات یافت.^۱

رافع در سمرقند موقعیت خوبی یافت و روزبه‌روز نیز بر تعداد یارانش افزوده شد؛ چنانکه حتی حاکم آنجا را نیز به قتل رساند. با اینکه هرثمه توانسته بود یکبار آنها را شکستی سخت دهد و از سویی برادر رافع نیز بشیر بن نصر را دستگیر کند و به بغداد بفرستد، این جنبش - که از سوی روستاییان ناراضی حمایت می‌شد - خاموش نگردید، تا اینکه مرگ هارون باعث شد مأمون خود عملاً بر ضد رافع اقدام کند. پس از مدتی چون رافع نتوانست به اهداف خود دست یابد، به‌تدریج روستاییان ماوراءالنهر از اطرافش پراکنده شدند، از این‌رو وی تسلیم مأمون شد و او نیز رافع را عفو کرد و بدین‌ترتیب این شورش نیز پایان یافت.^۲

شورش رافع بن لیث بیانگر ظلم و ستم هارون در حق مردم ماوراءالنهر بود: مأموران خلیفه برای جمع‌آوری مالیات به حقوق مردم تجاوز می‌کردند و این خود منجر به ناراضیتی مردم از خلیفه شد. به هرروی، این شورش‌ها و قیام‌ها افزون بر مشکلاتی که از آن سخن راندیم، به وحدت سیاسی قلمرو هارون نیز آسیب رساند و از سویی بر تعداد ناراضی‌یان از حکومت وقت نیز افزود و همچنین اوضاع خراسان به‌ویژه ماوراءالنهر را آشفته‌تر ساخت.

۱. ابوبکر محمد بن جعفر نرشی، *تاریخ بخارا*، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

۲. عبدالحسین زرین‌کوب، *تاریخ مردم ایران*، ج ۲، ص ۶۷ و ۶۸.

در حقیقت قدرت سیاسی اعراب در زمان هارون و پسرش مأمون به اوج خود رسید: حد شرقی سلطنت آنها در آسیا مرز چین بود. آنان در آفریقا اعراب قبایل وحشی را تا مرزهای حبشه، و رومیان را تا تنگه بسفر راندند و همچنان تا کرانه‌های اقیانوس اطلس پیش رفتند. به‌راستی این دلاورانی که دعوت پیغمبر اسلام را پذیرفتند و به‌صورت ملت واحدی درآمدند، در مدت دو قرن دولت مقتدیری را تشکیل دادند؛ دولتی که در اقتدار و عظمت، بر دولت‌های بزرگ روم و دیگر دولت‌های آن روزگار برتری یافت.^۱

عزل علی بن عیسی از ایالت و امارت خراسان: هارون پس از مدتی علی بن عیسی را از ایالت خراسان عزل کرد تا بدین‌طریق بر شورش‌ها و بی‌نظمی‌های آن منطقه فایق آید. دلیل دیگر عزل وی این بود که رشید بدرفتاری او و از سویی توهین به اعیان و بزرگان خراسان و تحقیر آنان را شنیده بود.^۲ در واقع از همین‌روی بود که بزرگان خراسان از او شکایت کردند و بدین‌ترتیب موجبات عزل او را فراهم آوردند.

پیش از اینکه به مرگ هارون اشاره کنیم، لازم است به مسئله بسیار مهمی بپردازیم که تأثیرات منفی بسیاری از خود بر جای گذاشت و آن مسئله چند ولایتعهدی است.

مسئله ولایتعهدی هارون: یکی از مسائل بسیار مهمی که تأثیر بسزایی در سست کردن پایه‌های حکومت‌ها داشت، مسئله چند ولایتعهدی است. توضیح اینکه، خلفا برای بعد از خود معمولاً دو و یا حتی سه ولیعهد را مشخص می‌کردند و سپس برای آنها از بزرگان و مردم نیز بیعت می‌گرفتند. اگر این جریان در زمان خود خلیفه مشکل‌آفرین نبود، اما به یقین پس از مرگ وی بین خلیفه جدید و

۱. گوستاو لوبون، تمدن اسلام و عرب، ص ۲۱۱ و ۲۱۲.

۲. علی بن محمد بن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۱۴۳.

ولیعدهای بعد از وی درگیری‌های مختلفی روی می‌داد. معمولاً خلیفه جدید تمایل نداشت برادرش یا فرد دیگری که خلیفه پیشین او را به ولایتعهدی برگزیده بود، پس از او به خلافت برسد، بلکه مایل بود پسران خودش منصب ولایتعهدی را تصاحب کنند.

این مسئله ضربات جبران‌ناپذیری بر پیکر دستگاه خلافت - چه امویان و چه عباسیان - وارد کرد؛ آن‌سان که از یک‌سو منجر به ضعف امویان و عباسیان گردید و زمینه را برای درگیری‌های گوناگون و آشوب‌های قومی و کشتارهای جمعی فراهم کرد، و از دوم‌سو تأثیرات منفی بسیاری بر ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه نهاد، و از سوی سوم موجب کینه و دشمنی میان آنان شد. البته این اختلاف و نزاع تنها منحصر به امویان نمی‌شد بلکه فرمانداران آنها را نیز شامل می‌گشت.

وقتی ولیعهد دوم به خلافت می‌رسید، می‌کوشید تا فرماندهان و فرماندارانی را که با خلع وی از ولایتعهدی موافقت کرده بودند، از میان بردارد. نخستین کسی که این عمل را پیش گرفت، مروان بن حکم بود که دو پسر خود عبدالملک و عبدالعزیز را ولیعهد خود کرد.^۱

از میان چهارده خلیفه بنی‌امیه تنها چهار کس، یعنی معاویه اول، یزید اول، مروان اول و عبدالملک بودند که پسرشان مستقیماً از پی ایشان خلافت یافت. آنچه در این‌باره اوضاع را پیچیده‌تر می‌کرد، سنتی بود که بینان‌گذار تیره مروانی بر جای نهاد: او عبدالملک را ولیعهد خویش کرد و از پی او نیز برای عبدالعزیز، پسر دیگرش بیعت گرفت، اما هنگامی که عبدالملک خلافت یافت، کوشید تا ولیعهدی را از برادر به پسر خود ولید انتقال دهد. البته او به این نیز قانع نشد و سلیمان پسر دیگر خویش را ولیعهد دوم خود کرد. به همین‌گونه، ولیعهد نیز کوشید تا برادر از ولیعهدی برکنار کند و فرزندش را به‌جای او نشاند. در حقیقت

۱. حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۴۳۳.

این گونه اختلاف ها عامل تضعیف قدرت امویان نیز به شمار می رفت.^۱

در دوره خلافت عباسیان نیز به مسئله چند ولایتعهدی به ویژه در زمان هارون برمی خوریم. وی نیز برای بعد از خود سه ولیعهد مشخص کرد و با این کار زمینه تفرقه و اختلاف بین برادران به خصوص امین و مأمون را فراهم نمود، تا اینکه سرانجام این آتش کینه دو برادر به درگیری نظامی و قتل امین منجر شد. هارون برای فرزندانش امین و مأمون در سال ۱۷۴ هجری به عنوان ولیعهد خویش بیعت گرفت، مشروط بر اینکه اول امین جانشین شود و سپس مأمون و نسخه ای از این عهدنامه را در کعبه آویختند.^۲ قول دیگری می نویسد: رشید همچنین برای پسر دیگرش قاسم به عنوان ولیعهد پس از مأمون در سال ۱۸۷ هجری بیعت گرفت، ولی ولایتعهدی او را در اختیار مأمون قرار داد. یعنی اگر او خواست و تمایل داشت بعد از خودش جانشین کند یا از آن منصب بردارد.^۳ گویا هارون علاقه وافری به مأمون داشته ولی بنا به دلایل مختلف که بعداً خواهد آمد، امین در موضع برتری قرار گرفت.

مرگ هارون: پس از مدتی که هارون به طوس آمد در دهی بنام «سناباد»^۴ منزل کرد و سخت بیمار شد و در جمادی الاول سال ۱۹۳ هجری در چهل و شش سالگی در گذشت و پسرش صالح بن هارون برای وی نماز خواند و مأمون در هنگام مرگ وی بر بالینش نبود زیرا ۲۳ روز پیش از آن عازم مرو شده بود.^۵

۱. فیلیپ خلیل جتّی، تاریخ عرب، ص ۳۵۶.

۲. ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، ص ۴۲۸.

۳. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۸.

۴. دهکده ای است یک میل از شهر طوس دور است. قبر هارون الرشید آنجا است. بنگرید به:

زکریا بن محمد بن محمود قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۱۶۵.

۵. احمد بن یعقوب بن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۳.

عوامل برتری امین نسبت به مأمون در جریان ولایتعهدی

۱. نسب و هاشمی بودن امین نسبت به مأمون:^۱ در نظر عرب ها نسب از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بود. لذا هم پدر و هم مادر امین هر دو عرب هاشمی بودند در حالیکه مأمون مادرش یک کنیز ایرانی بنام مراجل بود.

۲. امین در دامن فضل یحیی برمکی برادر رضاعی رشید پرورش یافته بود و فضل بن ربیع متصدی امورش گشته بود در حالی که مأمون در دامن جعفر بن یحیی پرورش یافت که نفوذش به مراتب کمتر از بردارش فضل بود^۲ به نظر می رسد مقام جعفر مهم تر بوده و ریاست دیوان برید را به عهده داشت. از طرف دیگر مربی مأمون و کسی که امورش را تصدی می کرد، مردی بود که عباسیان به هیچ وجه دل خوشی از او نداشتند، چه متهم بود به اینکه مایل به علویان است. میان وی و مربی امین، فضل بن ربیع، هم کینه بسیار سختی وجود داشت. این شخص همان کسی بود که بعداً وزیر و همه کاره مأمون گردید یعنی فضل بن سهل.

عباسیان نه تنها از ایرانیان می ترسیدند، بلکه حتی از آنان به ستوه آمده بودند، از این رو خیلی زود جای آنها را در دستگاه خود به ترکان و دیگران واگذار کردند.^۳ «... عیسی بن جعفر به نزد فضل بن یحیی رفته بود و گفته بود که ترا قسم می دهم که در کار بیعت خواهرزاده من، یعنی محمد پسر زبیده - دختر جعفر بن منصور - بکوش که وی فرزند تو است و خلافت وی از آن تست.»^۴ تلاش های فضل بن یحیی برای گرفتن ولایتعهدی امین از رشید را نباید از ذهن دور داشت. از گفتار طبری مشهود است که فضل برای حفظ منافع و تأمین اعتبارات خود بیش از

۱. همان، ص ۴۴۶.

۲. جعفر مرتضی حسینی، زندگی سیاسی هشتمین امام، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۳. همان.

۴. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۲۳۸ و ۵۲۳۹.

پیش کوشید تا مقام ولایتعهدی امین را از رشید بگیرد. گویا هارون نیز تحت تأثیر این بزرگان قرار گرفته، به‌رغم میل خویش امین را ولیعهد اول قرار داد.^۱

۳. نفوذ بیش از حد زبیده، زن رشید و مادر امین در دستگاه خلافت هارون و ترغیب خلیفه نسبت به ولایتعهدی امین. این زن با نفوذ خود بر آن بود تا دولتیان را به مقدم شمردن امین بر مأمون قانع گرداند، به‌طوری که رشید می‌گفت: «اگر ام‌جعفر [= زبیده] و تمایل به بنی‌هاشم نبود، بی‌شک عبدالله را [بر امین] ترجیح می‌دادم.» افزون بر همه اینها، ما هرگز نمی‌دانیم که زبیده برای تضمین ولایتعهدی فرزند خویش، از اموال خود نیز استفاده کرده یا خیر. در این باره سخن فضل بن سهل بر این مطلب اشاره دارد که به مأمون می‌گفت: «او فرزند زبیده است و دایی‌های بنی‌هاشم‌اند و زبیده و اموالش.»^۲ از این رو احتمال می‌رود که دارایی زیاد زبیده در رساندن امین به ولایتعهدی نقش داشته باشد؛ در حالی که مادر مأمون که غیرعرب بود، در روزهای نخستین وضع حملش چشم از دنیا فرو بست، اما حتی اگر هم زنده می‌ماند، هرگز یارای رقابت با زبیده را نمی‌داشت.

به هر روی، گویا دخالت‌های زبیده و بزرگان و مقامات دولتی، رشید را در انتخاب ولیعهدی امین مجبور کرد. البته خود هارون نیز به مسئله برتری نسب در نزد عرب‌ها توجه داشت و می‌دانست که مادر مأمون ایرانی است، اما این دلیل بر آن نبود که از حق مأمون دفاع نکند؛ آنچنان که رشید به کرات از مأمون حمایت کرد و حتی نسبت به موضوع ولیعهدی وی پس از امین بارها تجدیدنظر نمود.

۱. «آورده‌اند که وقتی، زبیده در خدمت هارون الرشید درآمد و دل‌ماندگی [= اظهار دل‌تنگی] کرده و گفت: مأمون را از امین دوستداری و در جانب او بیشتر رعایت می‌کنی. هارون گفت: من هر دو را امتحان کردم؛ آنچه از مأمون مشاهده می‌افتاد، جمله مستعدی زیادت تربیت ما می‌باشد [= آنچه از مأمون مشاهده می‌شود، عنایت ما را بیشتر جلب می‌کند].» (سدیدالدین محمد عوفی، *جوامع الحکایات و لواعب الروایات*، ص ۱۹۹ و ۲۰۰).

۲. جعفر مرتضی حسینی، *زندگی سیاسی هشتمین امام*، ص ۱۰۷.

درباره توجه هارون به این مسئله، همین بس که بدانیم وی مأمون را بیشتر بر سر کارهای نظامی قرار می‌داد و به‌مراتب به وی اعتماد بیشتری داشت تا به امین.

هر چند هارون در شرایط گوناگون بر موضوع ولیعهدی مأمون پس از امین تأکید می‌کرد، به هر جهت با عنوان کردن مسئله چند ولایتعهدی بذر نفاق و کینه را بین دو فرزند خویش کاشت و بدین‌گونه سرنوشت شومی را بر آن دو رقم زد.

خلافت امین و پایان کارش: «... رجای خادم به روز چهارشنبه، چهارده روز رفته از جمادی‌الآخر [۱۹۳ هجری] به نزد محمد آمد؛ صالح پسر رشید وی را فرستاده بود؛ به قولی شب پنجشنبه نیمه جمادی‌الآخر آمد. بقیه آن روز و شب خبر وی را مکتوم داشتند و روز جمعه خبر آشکار شد و کسان از آن سخن کردند.»^۱ در تمام منابع، خوشگذرانی و لهو و لعب امین اشارت رفته است؛ از جمله مسعودی می‌گوید: «... سست رأی و بی‌تدبیر بود و در کار خویش اندیشه نمی‌کرد.»^۲ در این باره بیهقی نیز می‌نویسد: «و محمد زبیده به نشاط و لهو مشغول بود.»^۳

برخورد نظامی امین و مأمون و نتایج آن

با مرگ هارون الرشید، محمد امین در بغداد قدرت را در دست گرفت، اما خیلی زود بر اثر تحریک مخالفان مأمون - که در این زمان زیر نظر برادرش بر نیمه شرقی قلمرو عباسی حکومت می‌کرد - وصیت پدرش را نادیده گرفت و فرزند شیرخوارش موسی را به جانشینی انتخاب کرد و سپس با نقشه‌ای از پیش طراحی شده، از مأمون خواست تا عازم خراسان شود، اما مأمون به توصیه فضل بن سهل از این اقدام امتناع کرد.

۱. محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری*، ج ۱۲، ص ۵۳۹۸.

۲. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۳۹۵.

۳. ابولفضل محمد بن حسین بیهقی، *تاریخ بیهقی*، ص ۳۰.

امین نیز از اقدام مأمون خشمگین شد و نام مأمون را از ولایتعهدی برانداخت و برای فرزند شیرخوارش، موسی بیعت گرفت.

مأمون با شنیدن این خبر، خود را امیرالمؤمنین خواند و سپس بر ضد برادرش شورید. جنگ‌های سخت و خونین این دو برادر با یاری طاهر بن حسین (ذوالیمینین)، هرثمه بن اعین و فضل بن سهل ذوالریاستین سرانجام منجر به پیروزی مأمون شد و امین نیز به قتل رسید.^۱

مورخان نوشته‌اند که مأمون پس از کشته شدن امین ناراحت شد و گریست: «ابوالعباس عبدالله بن هارون الرشید و چون سر مخلوع محمد امین بدو رسید، بر مرگ برادر بگریست و همانجا بمرو قرار کرد و بغداد به طاهر بن الحسین بگذاشت و خود بمرو مستقر شد و طاهر بیعت اهل عراق و یمن و حجاز و شام بستد از بهر مأمون.^۲ خلافت امین از روزی که رشید فوت کرد تا روزی که خودش کشته شد، چهار سال و هفت ماه و بیست و یک روز، و از مرگ هارون تا روزی که خلع شد، سه سال بود و سنش نیز به‌هنگام مرگ بیست و هفت سال و سه ماه و به قولی بیست و هشت سال بود.^۳

۱. برای آگاهی بیشتر در خصوص جنگ‌های امین و مأمون بنگرید به: احمد بن یعقوب بن واضح، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۴۵۱ و ۴۵۲؛ ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، *اخبار الطوال*، ص ۴۳۸؛ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۴۰۴ - ۳۹۸؛ محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری*، ج ۱۳، ص ۵۵۴۲.

پیروزی مأمون بر امین درحقیقت غلبه ایرانیان بر ضد اعراب بود. پس از این موفقیت، فضل بن سهل خراسانی به وزارت مأمون انتخاب شد و ملقب به «ذوالریاستین» گشت و برادرش حسن بن سهل نیز به حکومت عراقین (عراق عجم و عراق عرب)، فارس، حجاز و یمن برگزیده شد و مرکز حکمرانی خود را در شهر بغداد قرار داد. (بنگرید به: حسینی‌علی ممتحن، *نهضت شعوبیه*، ص ۱۷۳).

۲. ابوسعید عبدالحی ضحاک بن محمود گردیزی، *تاریخ گردیزی*، ص ۱۶۹.

۳. احمد بن یعقوب بن واضح، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۴۵۸.

در این پیروزی دو مسئله را نمی‌توان از نظر دور داشت: در سال ۱۸۲ هجری هنگامی که هارون برای امین از مردم بیعت گرفت و قرار شد مأمون بعد از امین خلافت را بر عهده گیرد، مأمون براساس رسم کهن و دیرینه‌ای به ایالت شرقی قلمرو عباسی آمده و به‌عنوان حکمران در خراسان ماند. از سوی دیگر، پیش‌تر گفتیم که مادر مأمون کنیزی از بادغیس خراسان بود و این موضوع اگرچه بعدها منشأ اختلافات و تحولات سیاسی در حکومت عباسی شد، اما در استحکام پایگاه مردمی مأمون در خراسان نقش بسزایی داشت.

برخوردهای نظامی امین و مأمون نتایجی چند را در پی داشت:

۱. آشفته‌گی اوضاع بغداد پس از محاصره آن از سوی طاهر و هرثمه، وارد شدن فشار بیش از حد بر مردم، نارضایتی از حکومت امین و بروز برخی از شورش‌ها در بغداد علیه او؛

۲. ضعیف شدن بیش از حد امین از لحاظ مالی و در نتیجه ناتوانی در پرداخت مقرری سپاه و از سویی نارضایتی سپاهیان در این باره؛

۳. نفوذ و قدرت بسیار زیاد طاهر - به‌عنوان یکی از فرماندهان سپاه مأمون - و پیروزی‌های متعدد وی که منجر به وحشت امین و سپاهیان شد؛

۴. ضعیف شدن افراد عالی‌رتبه امین ازجمله سلیمان بن ابی‌جعفر، ابن‌نهیك و سندی بن شاهک و ترس شدید آنها از طاهر و در نتیجه یاری نرساندن به امین با توجه به تهدیدات طاهر؛

۵. نشان دادن توان نظامی ایرانیان و به‌ویژه خراسانیان و احتیاج شدید خلفای عباسی به آنها به‌ویژه مأمون که در بین عرب‌ها پایگاهی محکم نداشت؛

۶. شکست سپاه امین با توجه به موقعیت برتر وی از لحاظ تجهیزات نظامی و شمار نظامیان، به‌ویژه در برخورد علی بن عیسی با طاهر.

فصل سوم

خلافت مأمون و قیام‌های علویان

روزی خلافت عرب به پادشاهی عجم منجر شود. مأمون حتی برای خود وزیری ایرانی را برگزید. وی فضل بن سهل را عنوان «ذوالریاستین»^۱ داد و به پاس خدماتش - به خصوص همراهی در قتل امین - ممالک شرقی^۲ را به او واگذار نمود و سپس به توصیه فضل برادرش حسن بن سهل را در سال ۱۹۸ هجری به عنوان حاکم به بغداد فرستاد.

این در حالی بود که مردم عراق نسبت به وی خوشبین نبودند؛ به ویژه حس برتری طلبی آنها مانع از پذیرش حاکمی ایرانی بود. در واقع شورش هایی که گاه در بغداد اتفاق می افتاد، حاکی از بدبینی و نارضایتی اعراب از حکومت حسن بن سهل بود. در این زمان طاهر بن حسین از سوی مأمون برای نبرد با نصر بن شبت عازم رقه شد و ولایات موصل، جزیره، شام و مغرب نیز به او واگذار گردید. مأمون پس از کشتن برادرش امین همه مشکلاتش را حل شده می دید و حتی می پنداشت که دیگر با مشکل خاصی مواجه نخواهد شد؛ حال آنکه پس از قتل امین مشکلاتش به مراتب بیشتر گردید، چراکه اولاً کشتن امین باعث نفرت عباسیان از وی و بی اعتمادی به او شد؛ ثانیاً خراسانی ها نیز گرچه در رساندن مأمون به قدرت تلاش بسیاری کردند و او نیز به آنها وعده های مختلفی داد، اما با دیدن ناسپاسی خلیفه نسبت به طاهر و راندن وی از حکومت بغداد^۳

۱. «[او] هم فرمانده جنگ [بود] و هم فرمانده سیاست. راوی گوید که شمشیر فضل بن سهل را به نزد حسن بن سهل دیده بود که با نقره بر یکجانب آن نوشته بود ریاست جنگ و بر جانب دیگر ریاست تدبیر.» (محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۴۷۷)

۲. «از کوه همدان تا کوه سقینان طولاً، و از دریای فارس [= خلیج فارس] و هند تا دریای دیلم و گرگان عرضاً بدو واگذاشت و سه هزار هزار درم مقرری برای وی نهاد.» (همان، ص ۵۴۷۷)

۳. «در این سال [= ۱۹۸ هجری] مأمون به طاهر بن حسین فرمان داد که سوی رقه رود برای نبرد با نصر بن شبت، و حکومت بغداد را از دست وی گرفت و به حسن بن سهل سپرد و حکومت موصل و جزیره شام و مغرب را به طاهر داد.» (همان، ج ۱۳، ص ۵۶۲۷)

خلافت مأمون

مأمون به گفته بیشتر منابع، در سال ۱۹۸ هجری^۱ پس از کشته شدن برادرش به خلافت رسید و زعامت مسلمین را در مرو^۲ بر عهده گرفت. وی از لحاظ شهامت و بلندمندی و بزرگی مشی با توجه به علم و حکمتی که داشت، ستاره درخشان بنی عباس بود. مأمون از همه فنون و دانش ها بهره ای بسزا داشت^۳ و اعلم خلفا به فقه و کلام بود.^۴

با توجه به خدمات ارزنده ای که مردم خراسان به مأمون کردند و موجبات رسیدن وی به خلافت را فراهم نمودند، او در خراسان ماند. ابن حوقل در این باره می گوید: «مأمون خلیفه آنگاه که در مرو بود، همین جا را لشکرگاه کرد و در آنجا خیمه زد...»^۵ حضور مأمون در خراسان و در میان ایرانی ها از یک سو، و تلاش خراسانیان در رساندن مأمون به قدرت از دوم سو، زنگ خطری بود برای اعراب که نکند

۱. احمد بن یعقوب بن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۶۰.

۲. «مرو یکی از شهرهای خراسان بوده، جایی با نعمت فراوان و خرم. این شهر را مرو شاهجان نیز می گویند.» (حدود العالم من المشرق الی المغرب، ص ۹۴)

۳. ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، ص ۴۴۲.

۴. محمد بن اسحاق بن الندیم، الفهرست، ص ۱۹۱.

۵. محمد بن حوقل، سفرنامه ابن حوقل: ایران در «صورة الارض»، ص ۱۷۰.

و همچنین کشتن امین، نسبت به وی بی‌اعتماد شدند.

حال پرسیدنی است که چرا خراسانی‌ها پس از مدتی از مأمون روی‌گردان شدند؟ پیش از پرداختن به این سؤال ضروری است که عملکرد مأمون در خراسان را باز گوئیم: پس از آنکه مأمون دست خود را از دامان فرزندان پدرش، اعراب، و علویان کوتاه دید، به سرزمین خراسان روی کرد؛ همان‌گونه که محمد بن علی عباسی نیز آنجا را برگزید.

مأمون به مردم آن خطه تمایل خود را نشان داد. وی خراسانیان را به خویش نزدیک ساخت و برای آنها چنین وانمود کرد که او دوستدار چیزی است که آنان دوست دارند، و متنفر از چیزی است که آنان از آن متنفرند؛ تا آنجا که وقتی تمایل عده‌ای از آنان را نسبت به علویان دریافت، به دوستی علویان و پیروی از آنان نیز تظاهر کرد، چنانکه حتی پس از رسیدن به خلافت، برای خاموش کردن شورش‌هایی که از جانب علویان در سرزمین‌های مختلف به وقوع پیوست، به خود علویان متوسل گردید. او با دادن وعده‌هایی به مردم خراسان قول داد که ظلم و ستم را ریشه‌کن خواهد کرد. مأمون حکومتش را براساس شرع مقدس اسلام توصیف کرد و از سویی خودش را نیز خدمت‌گزار به اسلام خواند. وی با دادن این وعده‌ها شوری در دل مردم به‌ویژه اهالی خراسان ایجاد کرد؛ مردمی که در دوره پدرش از ظلم و ستم علی بن عیسی بن ماهان به ستوه آمده بودند. آنان که مأمون را منجی خود می‌دانستند، با دل‌بستن به وعده‌های او چنین می‌پنداشتند که از چنگال حکمرانان ستمگر رهایی خواهند یافت.

علل روی‌گردانی خراسانی‌ها از مأمون

با توجه به آنچه گفته شد، علل روی‌گردانی خراسانیان از مأمون را برمی‌شماریم:

۱. خراسانی‌ها به‌ویژه پس از جنگ‌های خونین امین و مأمون و رفتاری که از

مأمون نسبت به بردارش و همچنین پیروانش دیده بودند، به سیاست و زیرکی وی پی بردند. از سوی دیگر، مأمون وعده‌های خود را نیز به فراموشی سپرد. از این‌روی، مردم خراسان تنها راه نجات و ایجاد جامعه‌ای متعالی همراه با عدالت اجتماعی را در سایه حکومت فرزندان علی × می‌دیدند. به همین‌رو، مردم خراسان از مأمون روی گرداندند و حتی برخی از آنها به علویان پیوستند. استقبال کم نظیر مردم در جریان ورود امام رضا × به نیشابور از یک‌سو، و دستور اقامه نماز عید فطر توسط حضرت از سوی دوم، ازجمله مسائلی بود که سبب شد برخی به گرد علویان اجتماع کنند.^۱

۲. با توجه به ظلم و ستم‌ها و جنایاتی که مردم از بنی‌عباس به‌ویژه مأمون دیده بودند، طبیعی بود که از آنها روی‌گردان شوند. اوج ظلم و ستم مأمون به شهادت رساندن امام رضا × بود که در فصل بعد به آن اشاره خواهد شد. پس از شهادت امام × عده‌ای از برادران و برادرزادگان ایشان ازجمله احمد بن موسی، محمد بن موسی، حسین بن موسی و علی بن حمز بن موسی - که برای ملاقات با امام رضا × از عربستان به خراسان می‌آمدند - به‌دستور مأمون مورد تعقیب قرار گرفتند و سرانجام نیز به قتل رسیدند.^۲ شورش قمی‌ها و ظلم و ستم مأموران مالیاتی به مردم قم و کرج نیز بیانگر اعمال ظالمانه مأمون است.^۳ مأمون

۱. دلیل دیگری که می‌توان بر اجتماع عده‌ای از مردم به گرد علویان، ذکر کرد، قیام شریک بن شیخ المهری است که در سال ۱۳۳ هجری در بخارا صورت گرفت. (بنگرید به: احمد بن یعقوب بن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۳۶).

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۶۴۸ و ۶۴۹.

۳. اهالی قم همواره تلاش می‌کردند خراج را کاهش دهند و از این جهت گرفتار مصیبت‌های گوناگونی گردیدند و نه تنها مالیات آنها کاهش پیدا نمی‌کرد، بلکه زیاده‌تر هم می‌شد. دلیل افزایش مالیات نافرمانی مردم قم از مأموران مالیاتی مأمون بود. (بنگرید به: حسن بن محمد قمی، تاریخ قم، ص ۱۶۳).

حتی حضرت رضا × را از اقامه نماز عید بازداشت: هنگامی که امام خواست مطابق سنت پیامبر | بدون هیچ‌گونه تجملاتی نماز عید را بخواند، تأثیر این مسئله در میان مردم به‌اندازه‌ای بود که مأمون دستور داد تا حضرت را از نیمه راه بازگردانند. گویا پس از این واقعه بود که سخت‌گیری‌های مأمون شروع شد و کوشید تا روابط امام با شیعیان را کنترل و حتی قطع کند.

در حقیقت ستم بنی‌عباس به علویان بسیار بیشتر از ستم بنی‌امیه بود. گویاترین گواه ما در این باره نامه‌ای است که مأمون از خراسان برای خویشاوندان خود در بغداد فرستاده است. مأمون که خود از افراد این خاندان بود و بهتر می‌دانست در درون آنها چه می‌گذرد و از نزدیک شاهد همه رویدادها بود، می‌نویسد: به خدا! اگر بنی‌امیه‌ای که دیروز کشتید، از گور برخیزند و به آنان گفته شود که هرگز دست از معایب و کثافت‌کاری‌های خویش برندارید، یقین بدانید که از آنچه شما راه و رسم و سیاست خود قرار داده‌اید، فزونی نخواهند گرفت. از شما هر که هست، هنگام ناراحتی آه و ناله می‌کند و به‌هنگام یافتن چیز خوب آن را از دیگران دریغ می‌دارد؛ شما هرگز عزت‌نفس نخواهید یافت و از شیوه خود برنخواهید گشت، مگر ترس در کارتان باشد.

مأمون در بخش دیگر نامه خود، از حُسن سیاست امیرمؤمنان علی × با فرزندان عباس سخن گفته، سپس می‌نویسد: تا آنکه خدا کار را به‌دست ما سپرد و ما آنان را خوار کردیم و در مضیقه قرار دادیم و بیش از بنی‌امیه به قتلشان رساندیم. امویان فقط کسانی را می‌کشتند که شمشیر به رویشان می‌کشیدند، ولی ما همه را از دم تیغ می‌گذرانیدیم. حال ای بزرگان هاشمی! از شما سؤال می‌شود به چه گناهی آنان کشته شدند؟ تقصیر افرادی که در دجله و فرات افکنده شدند یا در بغداد و کوفه مدفون کشتند، چه بود؟^۱

۱. داود الهامی، *اسلام و ایران*، ص ۵۰۶ و ۵۰۷.

آنچه عباسیان به نام اسلام و مکتب اهل‌بیت به مردم عرضه نمودند، با آنچه مسلمانان انتظار آن را داشتند، تفاوتی اساسی داشت، از این‌رو، تمام آرزوهایی که به خاطر آن با بنی‌امیه پیکار کرده بودند، به یأسی جانکاه تبدیل شده بود. بنی‌عباس به‌جای پیروی از پیامبر | و علی × راه خلفای بنی‌امیه، و گاه با تشریفات و شکوه درباری راه پادشاهان ساسانی را در پیش گرفتند. ایرانیان انتظار داشتند نظام ظالمانه و خودکامه اموی با تمام آثارش در هم کوبیده شود و زمینه ایجاد و برقراری حکومت عدل اسلامی فراهم گردد، اما با روی کار آمدن عباسیان کوچک‌ترین تغییری در این جهت روی نداد.

البته گفتنی است وجود برخی از فشارها، آسیب‌ها و تنش‌های اقتصادی نیز که در جریان قحطی سال ۲۰۱ هجری^۱ گریبانگیر مردم خراسان، ری و اصفهان گردید، در این باره بی‌تأثیر نیست.

مأمون در طول مدت حکومتش با مشکلات گوناگونی روبه‌رو شد، ازجمله شورش‌ها و قیام‌های علویان. علویان در مدتی که امین و مأمون درگیر بودند، این فرصت را مغتنم شمردند تا موقعیت خود را به‌تدریج بهتر کنند، اما مأمون در مقابل این جنبش‌ها ایستاد تا از یک‌سو آنان را ناکام گذارد، و از دیگرسو محبوبیت علویان در میان مردم را نیز از بین برد.

اگرچه برخی از این قیام‌ها در ایران رخ نداد، از این‌روی که مشکلات عمده‌ای برای دستگاه خلافت مأمون ایجاد کرد و او را در سردرگمی عجیبی قرار داد، حائز اهمیت است، از سویی دیگر، مأمون مجبور شد برای خاموش ساختن این قیام‌ها به شخصیت امام رضا × — که محبوبیت زیادی در نزد علویان داشت — تکیه کند، از این‌رو ایشان را از مدینه به مرو دعوت کرد. با توجه به

۱. «در این سال مردم خراسان، ری و اصفهان دچار گرسنگی شدند و خوردنی بسیار گران شد و مرگ رخ نمود.» (محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری*، ج ۱۳، ص ۵۶۶).

اینکه مرو از شهرهای بزرگ خراسان و مرکز خلافت مأمون بود، بررسی جداگانه هر یک از این قیام‌ها که برای مرکز حکومت و پایگاه خلافت خطرآفرین بود، از اهمیت بسزایی برخوردار است، اما پیش از آن باید بدانیم که پیش از مأمون برخورد با علویان به چه روی بوده است.

سیاست ضد علوی هارون: فشار و محدودیت و سخت‌گیری نسبت به علویان از زمان منصور بیشتر شد و در زمان هارون به اوج خود رسید. گواه این ادعا یکی قیام‌های متعددی است که از سوی علویان در زمان هارون روی می‌داد، و دیگری زندانی کردن و آزار امام موسی بن جعفر × در زندان‌های هارون - به‌ویژه در زندان سندی بن شاهک - بود که سرانجام به شهادتش انجامید.

هارون نسبت به شیعیان علی × کینه سختی داشت و همه‌جا مراقب آنها بود و از شکنجه و قتل آنان دریغ نمی‌ورزید. او از کودکی شیعیان را دشمن خود می‌دانست، از همین‌رو شیعیان نیز از خلافت او بیمناک بودند. وقتی هارون خلیفه شد، فرمان داد تا همه فرزندان ابوطالب را یک جا از بغداد به مدینه تبعید کنند. هارون به قدری در دشمنی با آل علی × شهرت یافت که شاعران برای تقرب به او آل علی × را هجو می‌کردند.^۱

یکی از قیام‌ها و شورش‌هایی که در عهد هارون صورت گرفت، شورش یحیی بن عبدالله بن حسن بود. خلیفه که از این موضوع نگران بود، به فرمانروای دیلم نوشت که هرچه زودتر یحیی را تعقیب و دستگیر کرده، به وی تحویل دهد. فرمانروای دیلم نیز یحیی را دستگیر کرد، اما وی از فضل امان خواست و او نیز امانش داد. سرانجام یحیی را نزد هارون بردند و او دستور داد که زندانش کنند. یحیی در زندان سختی‌های بسیاری دید؛ تا جایی که حتی جیره

۱. جرجی زیدان، *تاریخ تمدن اسلام*، ج ۴، ص ۷۰۹.

غذایی‌اش نیز روزبه‌روز کمتر می‌شد، تا اینکه سرانجام بر اثر این فشارها پس از مدتی درگذشت.^۱

قیام‌های علویان

قیام محمد بن ابراهیم بن طباطبا: یکی از قیام‌هایی که در دوره مأمون صورت گرفت، قیام محمد بن ابراهیم - یکی از نوادگان علی × - به همراهی ابوالسرایا در کوفه بود. محمد زید بن موسی بن جعفر × را به بصره فرستاد تا مردم را به‌سوی او خواند، اما خود پس از چهار ماه که از قیامش در کوفه می‌گذشت، جان سپرد و در همان شهر به خاک سپرده شد.^۲

قیام بزرگ ابن طباطبا زمینه ظهور قیام‌هایی دیگر در زمان مأمون بود. درباره علل این قیام نکاتی چند به نظر می‌رسد:

۱. عده‌ای معتقدند طاهر پس از گشودن برخی از ولایت‌ها، توسط مأمون از حکومت عراق عزل شد و به‌جای وی حسن بن سهل به حکومت آن ناحیه رسید. وقتی چنین اتفاقی افتاد، مردم عراق چنین پنداشتند که فضل بن سهل بر مأمون مسلط شده و کارها را به میل خود انجام می‌دهد. به همین‌روی، سران مردم در عراق و عده‌ای از هاشمیان خشمگین شدند و چیرگی فضل بن سهل بر مأمون را برتافتند، از این‌رو بر حسن بن سهل جرئت یافتند و در شهرها شورش کردند. نخستین فردی که قیام نمود، ابن طباطبا بود که در کوفه شورید.^۳ این مسئله بیانگر نفوذ بیش از حد ایرانیان در دستگاه خلافت مأمون می‌باشد که نمونه بارز

۱. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص ۴۴۸. برای آگاهی بیشتر درباره قیام‌های علوی بنگرید به: همان، ص ۴۷۲ - ۴۲۸.

۲. ابوالحسن علی بن اسماعیل الاشعری، *مقالات اسلامیین و اختلاف المصلین*، ص ۴۷.

۳. محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری*، ج ۱۳، ص ۵۶۲۹.

آن فضل بن سهل است که یکی از مقربان خلیفه به‌شمار می‌آمد. در واقع همو بود که نظر خلیفه را در فرستادن برادرش حسن به‌عنوان حاکم بغداد جلب کرد.

۲. ابوالسرایا از مردان هرثمه بود. وقتی هرثمه در کار مقرری‌هایش تعلل کرد و آن را به تأخیر انداخت، ابوالسرایا از این جریان خشمگین شد، از این‌رو به‌سوی کوفه رفت و با محمد بن ابراهیم بیعت کرد و کوفه را گرفت. پس از آن، مردم کوفه نیز با وی بیعت کردند و سپس مردان اطراف کوفه و بدویان و دیگران نیز به‌سوی محمد بن ابراهیم رفتند.^۱

۳. نصر بن شیبب که از شیعیان خاندان پیغمبر و مردی خوش عقیده بود، به نزد محمد آمد و سخن از مظلومیت خاندان پیغمبر | و غصب حقوقشان به‌دست مردم و کشتاری که به‌دست ستمگران آن خاندان شده، به میان آورد و ادامه داد: «تا چه وقت باید حق شما را پایمال کنند و شیعیانتان را تحت فشار قرار دهند و حقتان را ببرند؟» و از این مقوله چندان گفت که محمد بن ابراهیم را حاضر به قیام کرد.^۲ نصر بن شیبب جریان قیام برای یاری محمد بن ابراهیم را با خانواده و عشیره خود مطرح کرد که در این میان دسته‌ای پذیرفتند و دسته‌ای دیگر نپذیرفتند، تا اینکه اختلاف میان آنها بالا گرفت و حتی به روی هم برخاستند. یکی از عموزاده‌ها و نزدیکان نصر در خلوت به نزد او رفت و با وی سخنانی گفت؛ از جمله اینکه خلیفه نابودت خواهد کرد و... سرانجام نصر تحت تأثیر سخنان عموزاده خود قرار گرفت و از یاری محمد بن ابراهیم منصرف شد، از این‌رو نزد وی آمد و عذرخواهی کرد.^۳

محمد بن ابراهیم درحالی‌که از این موضوع خشمگین شده بود، به حجاز

بازگشت و سر راه خود به ابوالسرایا سری بن منصور برخورد که از مخالفان حکومت بود. محمد بن ابراهیم او را به بیعت با خود خواند؛ او نیز دعوتش را پذیرفت و قرار ملاقات و قیام را در کوفه گذاردند.^۱

مدتی پس از آنکه ابن طباطبا وارد کوفه شد، این خبر به حسن بن سهل رسید. از این‌رو، وی با عامل کوفه، سلیمان بن ابوجعفر منصور به‌شدت برخورد کرد و او را ضعیف و ناتوان شمرد و سپس یکی از افرادش به نام زهیر بن مسیب را با ده هزار سوار و پیاده بدانجا فرستاد ابن طباطبا و یارانش برای مقابله به جانب زهیر شتافتند و صبر کردند تا او به دهکده شاهی برسد. سرانجام پس از مدتی با هم درگیر شدند، اما زهیر و سپاهیانش متواری شدند و ابن طباطبا نیز اردوگاهش را غارت نمود و غنیمت‌های بسیاری از او گرفت.^۲

پس از آنکه زهیر شکست خورد، حسن بن سهل اندوهگین از این مسئله، شخصی به نام عبدوس بن عبدالصمد را برای مقابله با سپاه ابن طباطبا روانه کرد، اما سرانجام وی نیز شکست خورد. پس از آن، ابوالسرایا عبدوس را تعقیب کرد و او را کشت و با پیروزی کامل و غنیمتی بسیار به کوفه بازگشت. وقتی ابوالسرایا به کوفه بازگردید، محمد بن ابراهیم در حال احتضار بود، اما وقتی ابوالسرایا را دید، او را از اینکه به لشکر دشمن شیبخون زده، سرزنش کرد و گفت: من از این کار تو بیزارم! چون اولاً تو نمی‌بایست با آنها جنگ می‌کردی و سپس به آنان شیبخون می‌زدی، بلکه باید ابتدا آنها را به امان و سازش دعوت می‌کردی؛ ثانیاً تو حق نداشتی از اموال آنها برگیری، جز آن اسلحه‌هایی که برای جنگ به همراه آورده بودند. پس از این سخنان، ابوالسرایا نیز قول داد که دیگر چنین نکند.^۳

۱. همان، ص ۴۸۰.

۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱۳، ص ۵۶۳۰.

۳. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۹۰.

۱. همان، ص ۵۶۲۹.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۷۷ و ۴۷۸.

۳. همان، ص ۴۷۸ و ۴۷۹.

ابوالسرایا پس از مدتی متوجه شد که ابن طباطبا در حال مرگ است، از همین‌رو به او گفت اگر وصیتی داری به من بگو. ابن طباطبا نیز او را به یاد خدا و ایستادگی در دفاع از دین سفارش کرد و همچنین به او گفت: پس از مرگ من مردم را در انتخاب جانشین من آزاد بگذار تا از آل علی هر کدام را که خواستند، به‌جای من برگزینند، ولی اگر اختلاف ورزیدند، امامت با علی بن عبیدالله باشد؛ چون مذهبش را آزموده‌ام و دین و آیینش مورد رضایت من است. ابن طباطبا پس از لحظه‌ای درگذشت. ابوالسرایا نیز چشمان او را بست و پارچه‌ای روی بدنش کشید و از مرگ او کسی را مطلع نساخت و چون شب شد، جنازه‌اش را به کمک چند تن از زیدیه برداشتند و در سرزمین غری به خاک سپردند.^۱ البته درباره چگونگی مرگ ابن طباطبا سخنان دیگری نیز آمده است.^۲

سرزنش ابوالسرایا از سوی محمد بن ابراهیم پیش از آنکه توییح باشد، تأکیدی است بر اینکه هدف ما چیزی جز حق نیست و اینکه نمی‌توانیم مرتکب اعمالی شویم که با باطل آمیختگی داشته باشد.^۳

علویان در میان خودشان کسانی را داشتند که برای تصدی حکومت به‌مراتب سزاوارتر از عباسیان بودند. در واقع آنها مایل بودند که حکومت را اصلاح، و آن را مطابق با اسلام پی ریزند. آنان اگرچه در این راه موفقیت چندانی به‌دست نیاوردند، وجود این قیام‌ها زنگ خطری بود که مأمون را بیش از پیش وحشت‌زده می‌کرد. از همین‌روی بود که مأمون پس از مدتی تصمیم گرفت برای رضایت خاطر علویان مسئله خلافت و ولایت‌عهدی امام رضا × را مطرح سازد. هرچند

۱. همان، ۴۹۰ و ۴۹۱. برای آشنایی بیشتر درباره چگونگی قیام ابن طباطبا بنگرید به: همان، ص ۴۹۲ - ۴۷۷.

۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱۳، ص ۵۶۳۰.

۳. محمدتقی مدرسی، امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

برخی از منابع چنین نوشته‌اند که مأمون پیش از سرکوب بردارش امین پیمان بسته بود که اگر بر او فایق آمد، حکومت را به برترین یادگار علی بن ابیطالب واگذار نماید - و این یادگار در آن زمان امام رضا × بود - اما هدف اصلی مأمون از این سخنان، آرام ساختن شورش‌های متعدد به‌ویژه علویان بود.^۱

شورش و قیام ابوالسرایا و سرانجام کارش: پس از مرگ ابن طباطبا، ابوالسرایا محمد بن محمد بن زید را به‌جای او نهاد.^۲ پیش‌تر گفتیم که ابن طباطبا در وصیتش به ابوالسرایا چه گفت. پس از مرگ ابن طباطبا و شایع شدن وصیت وی از سوی ابوالسرایا، وی علی بن عبیدالله را از جانب ابن طباطبا به‌عنوان جانشین به مردم معرفی کرد. پس از لحظه‌ای، محمد بن محمد بن زید که جوانی نارس بود، از جا برخاست و رو به علی کرد و گفت: ای اباالحسن! خدا از تو خشنود باشد! محمد ما را به بیعت با تو سفارش کرده؛ دستت را باز کن تا با تو بیعت کنیم. در این هنگام علی بن عبیدالله طی سخنانی اعلام داشت که اگر من وصیت و سفارش او را نپذیرم، نه بدین علت است که خواسته باشم در انجام فرمان او کوتاهی کنم، بلکه من ترس آن را دارم که با قبول این مسئولیت، از کارهای دیگری که ستوده‌تر و سرانجامش بهتر است، باز بمانم. ای محمد (محمد بن محمد بن زید)! خدایت رحمت کند! تو این مسئولیت را بپذیر. آنگاه رو به ابوالسرایا کرد و گفت: نظر تو چیست؟ ابوالسرایا گفت: رضایت من رضایت شماس است. در این هنگام محمد بن محمد را پیش کشیده، با او بیعت کردند.^۳

پس از انجام بیعت، محمد بن محمد عمال و حکامی از جانب خود برای شهرها و سایر امور منصوب کرد. اینان به شهرهای مختلف از جمله یمن، اهواز،

۱. در این باره در فصل آینده توضیح بیشتری خواهد آمد.

۲. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۹.

۳. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۹۲ و ۴۹۳.

مکه، بصره و واسط رفتند و هر روز به فتوحات تازه‌ای دست یافتند و برای محمد به‌صورت مکتوب گزارش می‌کردند.^۱ با توجه به فتوحاتی که انجام شد، حسن بن سهل، حاکم بغداد، چاره‌ای اندیشید. وی ابتدا نامه‌ای به طاهر بن حسین نوشت و در آن نامه از او خواست به بغداد برود تا او را به جنگ با ابوالسرایا بفرستد، اما پس از مدتی با رسیدن نامه‌ای به‌دستش، از فرستادن طاهر پشیمان شد. بخشی از این نامه چنین است: آیا طاهر را برای جنگ با مردمی می‌خواهی بفرستی که عقیده‌اش یاری نمودن آنان و پیروی کردن از آنهاست.^۲

حسن بن سهل سرانجام به هرثمه روی آورد. پس از آنکه حسن بن سهل به بغداد آمد و حاکم شد، هرثمه سمت خود را بدو سپرد و راهی خراسان شد. حسن بن سهل پس از چندی سندی بن شاهک و صالح مصلی‌دار را برای نبرد با ابوالسرایا به‌سوی هرثمه فرستاد اما او قبول نکرد و سندی نیز بازگشت. حسن مجدداً او را با نامه‌های ماهرانه به نزد هرثمه فرستاد، ولی او این بار پذیرفت و به بغداد آمد و پس از مدتی نیز برای رفتن به‌سوی کوفه آماده شد.^۳ البته به هرثمه گفته بودند: «این [= ابوالسرایا] غلام تو بود؛ مگر او به‌دست توانی آورد...»^۴

حسن بن سهل دستور داد دفترهایی را که نام جنگجویان در آنها ثبت شده بود، به نزد هرثمه بردند تا از میان آنان هر کس را که خواهد، انتخاب کند. حسن درهای خزائن اموال را نیز برای وی باز کرد تا هرچه خواهد، بگیرد. هرثمه در تهیه سپاه و تجهیزات جنگی فروگذار نکرد و با لشکری جرّار از بغداد خارج شد و در «یاسریه» منزل کرد و پس از مدتی نیز از آنجا به‌سوی کوفه

۱. همان، ص ۴۳۹.

۲. همان، ص ۴۹۴ و ۴۹۵.

۳. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱۳، ص ۵۶۳۱.

۴. ابوسعید عبدالحی ضحاک بن محمود گردیزی، تاریخ گردیزی، ص ۱۷۳.

حرکت کردند.^۱ سرانجام در دهم جمادی‌الآخر سال ۱۹۹ هجری در ناحیه کوفه میان سپاه ابوالسرایا و هرثمه جنگهایی به وقوع پیوست. ابوالسرایا در این پیکارها پیروزی‌هایی نیز به‌دست آورد، اما سرانجام دستگیر شد و سپس وی و اسرای دیگر را به نزد حسن بن سهل در نهروان بردند. پس از آن حسن فرمان داد تا ابوالسرایا را گردن زدند و دو پاره کردند و بر دو پل بغداد آویختند.^۲ به‌دستور وی، محمد بن محمد را نیز زهر خوراندند که همین سبب مرگ وی شد.^۳

این قیام پیکره حکومت عباسی را لرزاند و جبهه‌های مختلفی در شهرهای متعدد ایجاد کرد؛ جبهه‌هایی که در مدت استمرار خود پیوسته حکومت عباسی را به زانو درآورد. از این‌رو می‌توان این قیام را بزرگ‌ترین قیام علیه حکومت عباسی دانست؛ چه آنکه بیشترین نیروی خود را در جهت نابودی این حکومت به‌کار گرفت.^۴

پیامدهای قیام ابن‌طباطبا و ابوالسرایا

این شورش و قیام بنا بر گفته طبری بیش از دو ماه به طول نینجامید، اما بازتاب آن چنان بود که قیام‌های دیگری را نیز در سرزمین‌های مختلف به دنبال داشت. اینک پیامدهای این قیام را برمی‌رسیم:

۱. نفوذ بسیار زیاد علویان در مناطق مختلف و از سویی هدایت و ارشاد مردم و نیز اعلام بی‌زاری از حکومت وقت عباسیان؛ آنان در اهواز، واسط، یمن، بصره و

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۹۷.

۲. احمد بن یعقوب بن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۶۴.

۳. همان، ص ۵۱۰.

۴. محمدتقی مدرسی، امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی، ص ۲۴۹ و ۲۶۱. برای آگاهی دقیق‌تر و

کامل‌تر درباره قیام ابوالسرایا و سرانجام آن، بنگرید به: ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین،

ص ۵۰۷ - ۴۴۷.

مکه نفوذی تام یافتند، به گونه‌ای که توانستند این مناطق را تحت کنترل خود درآورده، دامنه فتوحات خود را روزه‌روز بیشتر کنند.

۲. افزون شدن طرفداران علویان؛ چنانکه مردم شام و جزیره به محمد بن محمد نامه نوشتند که ما چشم به راه فرستاده تو هستیم تا تو را اطاعت کنیم.

۳. مأمون دریافت که نه تنها در میان فرزندان پدر، بلکه در میان اعراب و علویان نیز پایگاهی ندارد و آنها از عملکرد وی خشنود نیستند؛ به‌ویژه آنکه اعراب او را اصیل نمی‌دانستند. اعراب کشته شدن امین از سوی مأمون را برنمی‌تافتند، چراکه امین در بین آنها از پایگاه متعادلی برخوردار بود و از سویی توانسته بود اطمینان و دوستی اعراب را نسبت به خود جلب کند، تا جایی که حتی وزیر خود را فضل بن ربیع قرار داد که از اعراب بود.

قیام زید بن موسی (زید النار): یکی از قیام‌های مهمی که در زمان مأمون صورت گرفت، قیام و شورش زید بن موسی بود. پس از خاموش شدن قیام و شورش ابن طباطبا، برخی از علویان دیگر که در واقع عمال او بودند، دست به قیام زدند و در مناطقی که مستقر بودند، اعلام استقلال و خودمختاری نمودند.

زید در بصره قیام کرد و عده‌ای از خاندانش نیز همراه وی بودند. اما اینکه وی از چه رو به زیدالنار شهرت یافته، باید گفت وی تعداد زیادی از خانه‌های بنی‌عباسی و پیروانشان را در بصره سوزانید. او اگر یکی از سیاه‌جامگان بنی‌عباس را می‌دید یا یکی از آنان را به نزد او می‌بردند، وی را در آتش می‌سوزاند. البته او در بصره اموالی را نیز به غارت برده بود.^۱

پس از اینکه محمد بن محمد بن زید به‌عنوان جانشین ابن طباطبا مشخص شد، عاملانی را از جمله زید بن موسی بن جعفر به شهرهای مختلف فرستاد.

۱. محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری*، ج ۱۳، ص ۵۶۳۷. به نظر می‌رسد که از میان مورخان، ابوالفرج اصفهانی این قیام را کامل‌تر آورده است.

ابوالفرج در این باره چنین می‌نویسد: «... و اما عباس بن محمد که به حکومت بصره منصوب شده بود، بطرف آن شهر روان شد و در راه که می‌رفت، علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین نیز از یک‌سو، و زید بن موسی بن جعفر - که بدنبال مأموریت خود سمت اهواز می‌رفت - از سوی دیگر بدو ملحق شدند و بسوی بصره براه افتادند. در آن وقت کسی که از طرف مأمون در بصره حکومت می‌کرد، شخصی بود از اهل بادغیس بنام حسن بن علی، معروف به مأمونی؛ به جنگ آنها بیرون آمد، ولی تاب مقاومت در برابر آن سه نیاورده، فرار کرد و لشکرش به‌دست طالبیین افتاد.»^۱

درباره سرانجام این قیام مورخان سخنان همسانی به‌دست نداده‌اند: به گفته‌ای علی بن سعید، زید بن موسی را اسیر کرد، و به نقلی دیگر امان خواست و امانش دادند.^۲ در جایی دیگر نیز آمده: عیسی بن یزید جلودی که یکی از سرداران علی بن سعید بود، نزدیک بصره رسید و با زید بن موسی و یارانش جنگید. سپاهیان زید شکست خوردند و خود او نیز فرار کرد، اما پس از مدتی عیسی او را دستگیر کرد و به نزد مأمون فرستاد. مأمون نیز بر او منت نهاد و او را رها کرد.^۳

قیام ابراهیم بن موسی بن جعفر: وقتی خبر ابوالسرایا و علویانی که در عراق بودند، به ابراهیم رسید، با عده‌ای از مردم خاندانش از مکه بیرون آمد و به‌سوی یمن رفت. در آن زمان حاکم یمن - از جانب مأمون - شخصی به نام اسحاق بن موسی بود. پس از مدتی حمدو - بن علی بن عیسی بن ماهان را به یمن فرستادند؛ چه آنکه ابراهیم بن موسی بن جعفر علوی بر آنجا مستولی شده بود.

۱. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص ۴۹۴.

۲. محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری*، ج ۱۳، ص ۵۶۳۷.

۳. احمد بن یعقوب بن واضح، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۴۶۶.

پس از چندی ابراهیم و همراهانش به جنگ با حمدویه پرداختند و نبردهای زیادی میان آنان روی داد که در نتیجه شماری از دوطرف نیز کشته شدند، اما مدتی بعد ابراهیم بن موسی شکست خورد و به عراق رفت و مأمون نیز از گناه او درگذشت.^۱

ظهور اَفْطَس در مدینه: در روزگار مأمون حسین بن حسن بن علی بن حسین بن علی × معروف به ابن اَفْطَس در مدینه ظهور کرد. گویند وی در آغاز دعوت ابن طباطبا را می‌گستراند، اما چون ابن طباطبا وفات یافت، افراد را به امامت خویش خواند. وی پس از آن به‌سوی مکه رفت و هنگامی که مردم در منی بودند، به آنها پیوست. سپس امیر حاج، داود بن عیسی بن موسی هاشمی فرار کرد و مردم به‌سوی عرفة رفتند و بدون اینکه کسی از فرزندان عباسی با ایشان باشد، به‌سوی مُزْدَلْهه^۲ رفت. او با مردم آنجا که امام جماعت نداشتند، نماز کرد و آنگاه به‌سوی منی رفت و قربانی کرد و وارد مکه شد و سپس همه پوشش خانه را جز پارچه قبای سفید که بر آن بود، فرو ریخت^۳ و به‌جای آن دو جامه ابریشم نازک - که ابوالسرایا همراه آنها فرستاده بود - بر خانه کعبه پوشانیدند؛ پارچه‌ای که بر آن نوشته بود: «اصفر بن اصفر، ابوالسرایا، دعوتگر آل محمد، این را سفارش داد برای پوشش خانه حرام خدای و اینکه پوشش ستمگران بنی‌عباس را از آن بردارند و از پوشش آنها پاک شود، به سال صد و نود و نهم».^۴

۱. اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، *مقالات الاسلامیین*، ص ۴۷. گفتنی است ابراهیم بن موسی بن جعفر پس از اخراج نماینده مأمون از یمن، به آنجا حمله کرد و حکومت را در دست گرفت. (بنگرید به: عادل ادیب، *زندگانی تحلیلی پیشوایان ما ائمه دوازده‌گانه*، ص ۲۲۵).

۲. «مُزْدَلْهه در میان مکه و عرفات است، و چون آفتاب غروب کرد، حجاج از عرفات خارج شده و به مشعر یا مزدلفه حرکت می‌کنند؛ چون از عرفات بازگردند، جای نماز و شب مُقام کردن آنجا باشد. (ابوالقاسم بن احمد جیهانی، *اشکال العالم*، ص ۴۴).

۳. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۴۴۰ و ۴۴۱.

۴. محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری*، ج ۱۳، ص ۵۶۳۹.

در ادامه آمده: «سپس حسین بن حسن گفت تا پوششی را که بر کعبه قبلاً بوده، میان یارانش - از علویان و پیروانشان - به‌ترتیب منزلتی که به نزد وی داشتند، تقسیم کنند. ابن اَفطس هر کس را شنید که سپرده‌ای از فرزندان عباس و پیروانشان به نزد وی هست، در خانه‌اش هجوم برد؛ اگر چیزی از این باب برگرفت آن کس را عقوبت کرد و اگر چیزی به نزدش نیافت، وی را بداشت و شکنجه کرد تا به‌اندازه توانش از خویش فدیة دهد و به نزد شاهدان مقرر شود که این از سپاه‌پوشان بنی‌عباس و پیروان آنهاست؛ بسیار کس دچار این بلیه شدند»^۱

قیام محمد بن جعفر بن صادق × و سرانجام کارش: محمد بن جعفر در آغاز کار و عنفوان جوانی دعوت محمد بن ابراهیم بن طباطبا، دوست ابوالسرایا را گسترش می‌داد، اما وقتی وی وفات یافت، دعوت خویش را آشکار کرد و خود را امیرمؤمنان نامید. به جز محمد بن جعفر هیچ‌یک از افراد خاندان محمد که پیش‌تر یا بعد از وی قیام کردند، عنوان امیرمؤمنان بر خود ننهاده‌اند. وی به سبب جمال و کمالی که داشت، دیباج نیز نامیده می‌شد و در مکه و اطراف قصه‌ها داشت.^۲

ابوالفرج درباره چگونگی بیعت با محمد بن جعفر طالبی روایات متعددی آورده است که به یکی از آنها اشاره می‌کنیم: «در ایام ابوالسرایا مردی نامه‌ای [در مدینه] نوشت و در آن به فاطمه، دختر رسول‌الله و همه خاندان آن حضرت دشنام داده بود، و محمد بن جعفر مردی گوشه‌نشین بود که در امور سیاسی دخالت نمی‌کرد. طالبیین آن نامه را نزد او آورده و برای او خواندند. محمد بدانها جوابی نداد و از جا برخاست؛ به خانه رفت و هنگامی بیرون آمد که زره پوشیده و شمشیر

۱. همان، ص ۵۶۳۹.

۲. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۴۴۰.

بگردن آویخته بود و مردم را بسوی خود می‌خواند و چنین گفت: خدا داند من از کسانی نبودم که دست بدین کار بزنم، ولی امروز از آتشش می‌سوزم.^۱

در ادامه آمده: «سرانجام گروهی از طالبیین به‌مراهی محمد بن جعفر به جنگ هارون بن مسیب در مکه رفتند و در میان آنها بودند حسین بن حسن افطس و محمد بن سلیمان ابن داود بن حسن بن حسن و محمد بن حسن معروف به سلیق و علی بن حسین بن عیسی بن زید و علی بن حسین بن زید و علی بن جعفر بن محمد، و جنگ سختی کردند و گروه بسیاری از همراهان هارون بن مسیب را کشتند و غلامی خواجه که همراه محمد بن جعفر بود، نیزه‌ای بدو زد که بر زمین افتاد، ولی یارانش حمله کردند و او را از میدان جنگ بیرون بردند. آنگاه محمد بن جعفر و همراهانش به کوه ثبیر رفتند و مدتی در آنجا ماندند. هارون کسی را به نزد محمد بن جعفر فرستاد تا دست از جنگ بردارد و به همین منظور برادرزاده محمد، علی بن موسی‌الرضا × را نیز به نزدش اعزام داشت؛ ولی سخنان فرستادگان را نپذیرفت.^۲

ابوالفرج می‌افزاید: «سرانجام هارون بن مسیب وی و یارانش را محاصره کرد و چون سه روز بگذشت و توشه و خواروبار و آبشان به پایان رسید، همراهان و یاران محمد از دورش پراکنده شدند و او ناچار شد لباس خود را تغییر داد و رداء و نعلین پوشیده، خود را بسرپرده هارون رسانید و از او برای یارانش امان خواست و او امانش داد.^۳

مورخان درباره سرانجام محمد بن جعفر سخنان تقریباً مشابهی دارند، اما درباره محل فوت وی، در بین آنها اختلاف نظر وجود دارد. در این باره برخی می‌نویسند:

۱. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص ۴۹۹.

۲. همان، ص ۵۰۰.

۳. همان.

«پس از آنکه حسن بن سهل، محمد بن جعفر را به نزد مأمون فرستاد، او در همان خراسان از دنیا رفت و چون جنازه‌اش را برای دفن حرکت دادند، مأمون خود را به جنازه او و میان دو چوب تابوت رسانید و آن را به دوش کشید تا در قبرش گذاردند. آنگاه گفت: این فرد از خویشاوندی است که دویست سال بود طریق جفا و بی‌مهری با ما را پیش گرفته بود.»^۱ برخی نیز می‌نویسند: «محمد بن جعفر دیباج به جرجان^۲ وفات یافت و مأمون بر او نماز گزارد و در همان محل وی را دفن کردند.»^۳

بنابر آنچه گفته آمد، روشن شد که عباسیان و علویان از همان اوایل دوره بنی‌عباس به‌ویژه از زمان منصور^۴ به بعد عداوتی آشکار داشتند. عباسیان به اشکال مختلف درصدد بودند که از نفوذ علویان بکاهند. آنان گاه با حیل‌گری از در دوستی و عفو و گذشت و احترام نسبت به آنها وارد می‌شدند. از این‌رو، اینکه می‌بینیم مأمون گاه شورشیان علوی را می‌بخشید، این بخشش نه به‌معنای سازش، بلکه درحقیقت برای جلوگیری از شورش‌های دیگر و تظاهر به دوستی با علویان بود.

موضع امام رضا × در مقابل قیام‌های علویان

امام رضا × انقلاب‌های علویان را نه کاملاً تأیید می‌کرد و نه آنها را رد می‌نمود. این نهضت‌ها از آن‌روی که گامی در جهت آگاهی بخشیدن به توده‌ها برای مخالفت با خلفا و رژیم‌های ستمگر بود، مورد تأیید ضمنی امام بود، در نحوه عمل دیدگاه‌های امام با سران نهضت‌ها تفاوت داشت. برای مثال، امام در مورد نهضت

۱. همان، ص ۵۰۱.

۲. «شهری بزرگ و نامدار که نزدیک طبرستان است.» (زکریا بن محمد قزوینی، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ص ۱۲۳).

۳. حسن بن محمد قمی، *تاریخ قم*، ص ۲۲۳.

۴. برای آگاهی بیشتر درباره جنایات منصور و سایر خلفای عباسی بنگرید به: ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص ۳۷۰ - ۱۷۸.

برادرش زید اصل قیام او را نمی‌کوبید، بلکه با شیوه‌های نادرست او مخالف بود و آن را نکوهش می‌کرد. حضرت با نهضت ابوالسرایا نیز همکاری نکرد؛ زیرا آشکارا شکست آن را پیش‌بینی می‌کرد و از همین‌رو نمی‌خواست در شورش بی‌سرانجام مشارکت کند.^۱

مواضع امام رضا × نسبت به انقلاب‌های علویان اگرچه از نگاه عده‌ای تحمل‌ناپذیر و ناموجه بود، گذشت زمان و فرجام کار نشان داد که امام در انتخاب خط‌مشی سیاسی خود اشتباه نکرده است.^۲

اقدامات مأمون برای رهایی از مشکلات

مأمون برای رهایی از مشکلات و موانعی که برای حکومتش به‌وجود آمده بود و از سویی به‌منظور حفظ قدرت خود، به چنین اقداماتی دست یازید:

۱. تلاش برای سرکوب و فرونشاندن قیام‌های علویان؛
۲. از بین بردن محبت و احترامی که علویان در جامعه داشتند و کاهش نفوذ و تحقیر کردن آنها؛
۳. تلاش برای جلب اعتماد و محبت اعراب نسبت به خویش؛
۴. روی آوردن به علویان به‌ویژه امام رضا × به‌منظور تداوم بخشیدن به نظام حکومتی خود. مأمون با این حيله - اگرچه با مخالفت اعراب نیز روبه‌رو شد - حکومت خود را دوام بیشتری بخشید. در واقع می‌توان گفت مأمون اولین کسی است که سعی کرد خلأ موجود میان علویان و عباسیان را از بین ببرد، یا به سخن دیگر، علویان را از مردم جدا کرده، به بنی‌عباس پیوند دهد.

۱. جواد محدثی، تاریخ سیاسی ائمه، ص ۱۸۲ و ۱۸۳.

۲. همان، ص ۱۸۳.

فصل چهارم

ولایتعهدی امام رضا × و بازتاب حضور ایشان در ایران

۳. متهم کردن امام رضا × به ریاست‌طلبی: مأمون در واقع می‌خواست بدین شکل امام رضا × را در بین مردم بدنام کند. حضرت به مأمون گفت: من می‌دانم تو چه می‌خواهی! مأمون پرسید: چه می‌خواهم؟! امام گفت: آیا امانم می‌دهی، اگر راست بگویم؟ مأمون گفت: تو در امانی. حضرت فرمود: تو نظرت این است که مردم بگویند علی بن موسی به دنیا بی‌رغبت نیست، بلکه این دنیاست که به او بی‌رغبت است؛ مگر نمی‌بینید چگونه از روی آز و طمع ولایت‌عهدی را پذیرفت.^۱

۴. مشروعیت بخشیدن به خلافت خود از طریق امام × : پس از کشته شدن امین از سوی برادرش مأمون، در خصوص مشروع بودن خلافت وی نوعی تردید در میان برخی از مردم ایجاد شده بود. در واقع مأمون با این حربه می‌خواست خلافتی را که به‌زور بر آن تسلط پیدا کرده بود، جامه شرعی بپوشاند^۲ تا بدین طریق از حمایت مردمی نیز برخوردار گردد.

۵. تحکیم خلافت خود و از سویی کم‌رنگ کردن شخصیت و محبوبیت امام رضا × : مأمون با این کار بر آن بود تا جایگاه خود را در جامعه قوت بخشد و از سوی دیگر منزلت آن حضرت را در نزد افکار عمومی نیز خدشه‌دار کند.^۳

۶. جلب نظر ایرانیان: با توجه به اینکه عده‌ای از ایرانیان علاقه‌مند به خاندان پیامبر بودند، از این‌رو مأمون درصدد جذب آنان برآمد.

۷. نزدیکی مأمون به امام رضا × و دور کردن مردم از ایشان: با توجه به محبوبیت امام × و نفوذ معنوی بسیار زیاد حضرت در جامعه، مأمون می‌کوشید تا با مطرح کردن مسئله ولایت‌عهدی، خودش را به امام بیشتر نزدیک کند و از

در فصل گذشته اشاره کردیم که مأمون برای رفع مشکلات خود، از میان علویان به پرهیزگارترین آنها، یعنی امام رضا × روی آورد، از این‌رو ابتدا به ایشان پیشنهاد خلافت داد، اما وقتی امام × از پذیرش آن امتناع نمود، وی مسئله ولایت‌عهدی را مطرح کرد. حال پرسیدنی است که هدف مأمون از این پیشنهاد چه بود؟ با پرداختن به انگیزه‌های مأمون از این کار، پاسخ به این سؤال نیز آشکار خواهد شد.

انگیزه‌های مأمون از ولایت‌عهدی امام رضا ×

۱. وفای به عهد: عده‌ای بر این عقیده‌اند که مأمون با خدای خودش عهد کرده بود که هرگاه در مقابل برادرش امین به پیروزی رسید، خلافت را به برترین یادگار ابوطالب بسپارد که در آن زمان داناتر از همه آنها امام رضا × بود.^۱

۲. فرونشاندن قیام‌های علویان: مأمون برای ساکت کردن علویان دست به چنین حيله‌ای زد. او حتی علی بن موسی × را احضار کرد و لقبش را «رضا» نامید تا طرفداران عقیده زیدیه سکوت کنند و همچنین از مخالفتی که با خلفای عباسی دارند، تا حدی بکاهند.^۲

۱. محمد بن نعمان (مفید)، الارشاد، ص ۶۰۲.

۲. محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۳۱۰.

۱. همان.

۲. خلافت مأمون از نظر عامه اهل سنت مشروع بود.

۳. کنگره جهانی امام رضا، مجموعه آثار نخستین کنگره جهانی حضرت رضا ×، ص ۳۸۷.

دیگرسو با وارد کردن امام به دستگاه خلافت به تدریج مردم و به‌ویژه شیعیان مخلص را از ایشان دور گرداند.

۸. کنترل دقیق امام رضا × : مأمون دختر خود «ام حبیب» را به زنی به علی بن موسی‌الرضا × داده بود^۱ و افزون بر این، افراد دیگری را نیز مراقب ایشان قرار داد تا تمام حرکات و اعمال امام را به مأمون گزارش دهند. ازجمله این مراقبان شخصی بود به نام «هشام بن ابراهیم راشدی» که از نزدیکان حضرت نیز به‌شمار می‌آمد.

۹. خلع سلاح کردن امام رضا × : با توجه به اینکه امام رضا × با شروطی ولایتعهدی را پذیرفتند - که پس از این خواهد آمد - از این‌رو مأمون می‌خواست امام را در منصب ولایتعهدی قرار دهد تا مردم بگویند اوضاع هیچ فرقی نکرد، یا اینکه آل‌علی × را متهم کند که اینها تا زمانی که دستشان کوتاه است، چنین سخنانی می‌گویند، ولی وقتی به خلافت یا ولایتعهدی می‌رسند، دیگر سخنی نمی‌گویند.^۲

۱۰. جلب کردن عموم مردم به‌سوی نظام حکومتی: بر سر خوان حکومت عباسی افرادی کم لیاقت و چاپلوس نشسته بودند که تنها به شهرت و گردآوری مال می‌اندیشیدند، از این‌رو مأمون به‌چنان شخصیت عظیمی چون امام رضا × نیاز داشت تا این خلأ را پر سازد، و از دیگر سوی با حضور حضرت، در برابر هجوم علمای سایر ادیان نیز تاب آورد. توضیح اینکه، هنگام بروز ضعف و پراکندگی در دستگاه دولت عباسی، متفکران سایر ادیان بر فعالیت خود بسی می‌افزودند، از همین‌رو حکومت در آن ایام به دانشمندان لایق و آزاداندیش نیاز داشت.^۳

۱. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۴۴۲.

۲. مرتضی مطهری، *سیری در سیره ائمه اطهار*، ص ۲۰۹.

۳. جعفر مرتضی حسینی، *زندگی سیاسی هشتمین امام*، ص ۱۳۸.

با توجه به انگیزه‌هایی که برشمردیم، به نکاتی چند پی می‌بریم:
الف) پذیرش ولایتعهدی مأمون از سوی امام × در شرایطی توأم با تهدید صورت گرفت. بنابراین امام به ناچار به ولایتعهدی مأمون تن در دادند.

ب) وجود امام × در مقام یک شخصیتی علمی و معنوی برای مأمون خطرآفرین بود، از این‌رو می‌بایست حرکت امام در جامعه کنترل می‌گشت.

ج) مأمون هنگامی مسئله ولایتعهدی را مطرح نمود که مطمئن بود خلافت در خانواده‌اش باقی خواهد ماند. در واقع بسیار بعید می‌نمود که مأمون پس از زحمات بسیار برای سرکوب برادرش، به ناگاه درصدد افتد خلافت را به آل‌علی × بسپارد. از سوی دیگر، امام رضا × بیش از بیست سال از مأمون بزرگ‌تر بود. بنابراین باز هم بعید به نظر می‌رسید که ولایتعهدی به مقام خلافت رسد.

د) جریان مطرح نمودن ولایتعهدی امام رضا × یکی از مهم‌ترین شگردهای مأمون بود تا بدین‌ترتیب از مشکلاتش رهایی یابد.

ه) مأمون به ظاهر امام × را تکریم می‌نمود، اما بر آن بود تا پس از مدتی با تحقیر نمودن حضرت، او را بی‌لیاقت جلوه دهد.

پاره‌ای از مورخان و محققان بر این نکته اذعان دارند که طراح جریان ولایتعهدی امام رضا × خود مأمون نبوده، بلکه فضل بن سهل بوده است: «کسی که این پیشنهاد [= ولایتعهدی] را به مأمون کرده و همواره آن را در نزد وی جلوه می‌داد، همانا وزیرش فضل بن سهل بود.»^۱ گفتنی است از میان محققان جدید نیز عده‌ای بر این عقیده‌اند.^۲

با توجه به آنچه که ذکر شد، مأمون پس از مدتی دستور داد امام رضا × را

۱. محمد بن علی بن طباطبای، *تاریخ فخری*، ص ۳۰۰ و ۳۰۱.

۲. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: جرجی زیدان، *تاریخ تمدن اسلام*، ص ۷۹۷ و ۷۹۸.

از مدینه به مرو منتقل کنند. البته مأمون پیش‌تر با ارسال نامه‌هایی حضرت رضا × را به خراسان طلبیده بود، اما امام × به عللی عذر می‌خواست. از این‌رو، مأمون پیوسته نامه می‌نوشت، تا اینکه آن حضرت دانست که چاره‌ای ندارد جز اینکه از مدینه بیرون آید. مأمون دستور داده بود که راه کوهستان و قم را در پیش بگیرند،^۱ بلکه از راه بصره و اهواز و فارس و نیشابور امام × را حرکت دهند.^۲ در مسیری که آنان در پیش گرفتند، شیعیان کمتری حضور داشتند، از این‌رو احتمال می‌رود مأمون بدین سبب این مسیر را برگزیده باشد.

امام رضا × در مسیری که به سمت مرو در حرکت بودند، پس از مدتی به نیشابور رسیدند. حضرت در آنجا با اجتماع عظیمی از مردم این خطه روبه‌رو شدند که بیانگر دوستی آنها نسبت به اهل بیت^۳ بود. در همین محل بود که امام × بنابر تقاضای مردم و طالبان علم حدیث قدسی بسیار مهمی را - که از پدرانش به او رسیده بود - بیان فرمود: «

؛ کلمه لا اله الا الله حصار محکم من است؛ هر کس داخل آن شد، از عذاب من ایمن خواهد بود...». آنگاه پس از مدتی که همگان درصدد نوشتن این

۱. محمد بن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ج ۲، ص ۴۰۷. جماعتی از یاران امام رضا روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: هنگامی که می‌خواستم از مدینه خارج شوم، اهل و عیال خود را جمع کردم و آنان را دستور دادم که برای من گریه کنند تا من صدای گریه آنان را بشنوم؛ زیرا من می‌دانستم که ابدأ به سوی ایشان برگشت نخواهم کرد. (بنگرید به: ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب*، ص ۳۹۴).

۲. مسیر حرکت امام رضا از مدینه به مرو چنین است: مدینه (وطن حضرت)، بصره، ارجان (حاکم‌نشین اهواز که در آن وقت آباده بوده و آثار مسجدی که منسوب است به حضرت رضا در بلد ارجان معروف است)، فارس، خاک اصفهان نیشابور (که در محله بلاش آباد منزل فرمودند)، ده سرخ (نیم فرسخی شریف‌آباد و شش فرسخی مشهد مقدس که همان قریه الحمراءست)، سناباد، سرخس، مرو. (عبدالحی بلاغی، *تاریخ نائین*، ص ۲۳۵ و ۲۳۶، به نقل از: مطلع الشمس).

حدیث برآمدند، امام فرمودند: البته این مطلب شروطی دارد و «انا من شروطها» یعنی پذیرش [ولایت] من از جمله شروط آن است.^۱

این مطلب پس از توحید پایه و اساس تفکر شیعی است. حضرت با این سخن بر آن بود تا «محبت» مردم را نسبت به علویان جهت‌دار کند، یا به بیانی نیکوتر، تشیع ناشی از دوستی «اهل بیت» را به یک «تشیع اعتقادی» اصیل تبدیل کند.^۲ بنابراین باید گفت که حضرت رضا × در یک جمله، تمام ایمان، سعادت، قرآن و سنت را عرضه کردند.^۳

کسی که از سوی مأمون، مأمور انتقال امام از مدینه به خراسان شد، شخصی به نام رجاء بن ابی‌ضحاک بود^۴ که سرانجام امام را به نزد مأمون در مرو آورد. پس از آن، حضرت را در خانه‌ای جداگانه جای دادند، اما مدتی بعد مأمون به دنبال امام × فرستاد تا خلافت را بدو واگذار کند.

پیشنهاد پذیرش خلافت به امام رضا × و مخالفت ایشان

در گفتگوی میان حضرت و مأمون، شیخ صدوق چنین آورده: مأمون به حضرت رضا × گفت: من مقام علمی و فضل و بی‌اعتنایی شما به دنیا و پارسایی و ترس از خدا و ورع و عبادت تو را شناختم ای فرزند رسول خدا! و ترا به خلافت سزاوارتر از خویش تشخیص دادم. حضرت فرمود: به بندگی پروردگار خود افتخار می‌کنم و به زهد و بی‌رغبتی به دنیا، نجات و خلاص خود را از شر دنیا می‌طلبم؛

۱. محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۴۹، ص ۱۲۳ و ۱۲۷؛ نیز بنگرید به: محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، *عیون اخبار الرضا*، ج ۲، ص ۲۹۹ و ۳۰۰.

۲. رسول جعفریان، *تاریخ تشیع در ایران*، ص ۱۵۴.

۳. حسین مظاهری، *زندگانی چهارده معصوم*، ص ۱۳۵.

۴. احمد بن یعقوب بن واضح، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۴۶۵.

با ورع و عدم نزدیکی به محرّمات الهی امیدوار رسیدن به سعادت و فائز شدن به بهره‌های خداوندی و درجات قرب به درگاه اویم، و با تواضع و فروتنی در این دنیا آرزوی مقام بلند را به نزد پروردگار خود دارم. مأمون گفت: من در نظر دارم خود را از خلافت خلع کنم و این مقام را به تو بسپارم و با تو بیعت کنم.

حضرت در پاسخ او فرمود: اگر این خلافت از آنِ توست، پس خدا برای تو قرار داده است و جایز نیست که لباس و خلعتی را که خداوند به قامت تو پوشانیده، از تن بیرون کنی و به غیر خود بیوشانی و به دیگری واگذار نمایی، و اگر این مقام از آنِ تو نیست، پس حق اینکه چیزی را که از تو نیست، به من واگذاری، نداری. مأمون گفت: ای فرزند پیغمبر! ناچاری از اینکه این پیشنهاد را بپذیری و این فرمان را قبول کنی. حضرت فرمود: این امر را هیچ‌گاه از روی میل و رغبت نمی‌پذیرم. بدین ترتیب مأمون در این موضوع پی‌درپی تا چند روز اصرار می‌ورزید و پافشاری می‌نمود، تا اینکه از آن مأیوس گشت.^۱

در واقع امام با سخنانش به مأمون فهماند که مسئله خلافت تکلیف است و چیزی نیست که بتوان از آن چشم پوشید. به دیگر سخن، امام در واقع بدو گفت اگر خلافت حق تو نیست یا به تعبیری آن را غضب نموده‌ای، چگونه به من عرضه می‌داری؟

حال جای این پرسش است که آیا مسئله واگذاری خلافت به امام رضا × مسئله‌ای جدی بود؟ در پاسخ باید گفت هیچ عقل سلیمی نمی‌پذیرد که پس از زحمات بسیار زیاد مأمون در رسیدن به خلافت - که حتی از کشتن برادرش نیز خودداری نکرد - او به یکباره از خلافت دست بشوید. از سوی دوم، اگر مأمون در صدد بود جامعه را در مسیر مصالح اسلام پیش ببرد، چرا مانع حرکت امام از راه کوفه و قم شد؟ از سوی سوم، مأمون در این پیشنهاد اصرار زیادی نورزید و امام را

۱. محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۳۱۲ و ۳۱۳.

تهدید به قتل نیز نکرد، اما در قضیه ولایتعهدی، حضرت تهدید به مرگ شد، به گونه‌ای که اگر آن را نمی‌پذیرفت، مطمئناً کشته می‌شد، و از سوی آخر، اگر مأمون واقعاً در پیشنهاد خلافت به امام × مصمم و جدی بود، چرا پس از مدتی که امام برای خواندن نماز عید فطر به سمت مصلی رفت جلوی حضرت را گرفت؟^۱

سؤال دیگر اینکه، اگر امام × پیشنهاد خلافت را قبول می‌کرد، موضع مأمون در مقابل ایشان چه بود؟ پیش از پاسخ باید یادآور شویم جامعه‌ای که امام در آن قرار داشت، از اسلام اصیل فرسنگ‌ها به دور بود. از این‌رو چگونه امام می‌توانست در مقابل این جامعه منحرف خلافت را بپذیرد؛ آن‌هم جامعه‌ای که در مادیات و تجملات و خواهش‌های نفسانی غرق شده بود. اگر امام خلافت را می‌پذیرفت، می‌بایست از درون جامعه را اصلاح، و اسلام اصیل را جایگزین می‌کرد؛ سیره و روش جدش رسول‌الله | را در جامعه احیا می‌نمود؛ کسانی را که به ناحق به سمتی رسیده بودند، از مقامشان عزل می‌کرد؛ بیت‌المال مسلمین را سر و سامان می‌بخشید و یا به تعبیر دیگر، حق را به حق‌دار می‌رساند.

بنابراین اصلاح این موارد در چنین جامعه منحرفی عملاً کاری دشوار بود. البته این بدان معنا نیست که امام رضا × توان اجراکردن سنت‌های الهی را نداشته، بلکه در واقع اجتماع از درک و آگاهی عمیقی برخوردار نبوده تا اندیشه‌های ایشان را به تحقق رساند. از سوی دیگر، دستگاه حکومت عباسیان فاسد و منحرف بود، از این‌رو اگر امام × از آنان می‌خواست که مبانی اسلامی را رعایت کنند، یقیناً به آن تن در نمی‌دادند. افزون بر این، امام × به نیت پلید مأمون آگاه بود و می‌دانست که مسئله پیشنهاد خلافت در واقع ارزیابی ایشان است، یا به بیان دیگر، مأمون می‌خواست شوق امام نسبت به خلافت را بسنجد.

۱. همان، ص ۳۴۱ - ۳۳۹.

بنابر این پذیرش خلافت از سوی امام × در آن جامعه منحرف - با توجه به قیام‌های گوناگونی که به امام × ارادتی محض نداشتند - امری بیهوده بود، ضمن اینکه با این کار مأمون نیز تقویت می‌گردید و بدین ترتیب می‌توانست مشروعیت حکومت خود را به علویان بقبولاند و از سویی پایه‌های قیام‌های علویان را سست کند، و از دیگر سو حکومت خود را مستحکم سازد.

افزون بر آنچه گفتیم، مأمون در شرایطی خلافت را به امام پیشنهاد کرد که همه امکانات را در اختیار داشت و از قدرت کافی نیز برخوردار بود، از همین روی ممکن بود پس از مدتی که امام × خلافت را برعهده گرفت، روش ایشان را برنتابد و درصدد قتل ایشان برآید.

پذیرش ولایتعهدی مأمون شروط امام × در این باره

پس از آنکه مأمون در جریان واگذاری خلافت به امام رضا × با امتناع ایشان مواجه شد، وی به‌منظور رفع مشکلاتش از یک‌سو، و تثبیت پایه‌های حکومت خویش از سوی دیگر، ولایتعهدی را به امام × پیشنهاد داد.

در جایی چنین آمده: مأمون گفت اکنون که خلافت را نمی‌پذیری و حاضر نمی‌شوی که من به‌عنوان خلیفه با تو بیعت کنم، پس باید ولیعهدی مرا قبول کنی تا خلافت پس از من از آن تو باشد. حضرت فرمود: به خدا سوگند! پدرم از جد گرامی‌اش امیرمؤمنان × و از رسول خدا ^۸ برای من حدیث کرد که من در زمان حیات تو مسموم و مظلومانه کشته می‌شوم؛ درحالی که فرشتگان آسمان و زمین بر من می‌گیرند و در سرزمین غربت در کنار هارون‌الرشید مدفون می‌گردم. مأمون بگریست و سپس پرسید: ای پسر رسول خدا! چه کسی تو را می‌کشد؟ تا من زنده هستم، چه کسی قدرت یا جرئت بدی کردن به تو را خواهد داشت؟ حضرت فرمود: اگر بخواهم قاتل خود را معرفی کنم، می‌گویم چه کسی مرا

خواهد کشت. مأمون گفت: ای پسر رسول خدا! با این گفتار می‌خواهی خود را آسوده کنی و ولایتعهدی مرا نپذیری تا مردمان بگویند علی بن موسی چقدر زاهد و بی‌رغبت به ریاست دنیاست؟ حضرت فرمود: به خدا سوگند! از روزی که خدای عزوجل مرا آفرید، تاکنون دروغ نگفته‌ام و دین را برای رسیدن به دنیا ترک نگفته‌ام؛ من خوب می‌دانم تو چه می‌خواهی. مأمون پرسید: چه می‌خواهم؟ امام گفت: آیا امانم می‌دهی اگر راست بگویم؟ مأمون گفت: تو در امانی. حضرت فرمود: تو نظرت این است که مردم بگویند علی بن موسی به دنیا و ریاست بی‌رغبت نیست، بلکه این دنیاست که به او بی‌رغبت است؛ مگر نمی‌بینی چگونه از روی آز و طمع ولایتعهدی را پذیرفت؛ باشد که به خلافت نایل گردد.

مأمون از این سخن در خشم شده، گفت: تو مرتب با من طوری رفتار می‌کنی که من آن را خوش ندارم؛ گویا از قدرت و شوکت من باک نداری و خود را ایمن می‌دانی؛ به خدا سوگند! باید ولایتعهدی را به اختیار بپذیری، و گرنه تو را بدان مجبور می‌کنم؛ پس اگر قبول کردی که چه بهتر، و اگر مخالفت نمودی، گردنت را می‌زنم. حضرت فرمود: خداوند مرا از اینکه خود را به هلاکت اندازم، نهی فرموده؛ اگر امر بدین منوال است، هر کار که به نظرت رسیده، انجام ده؛ من آن را می‌پذیرم، مشروط بر اینکه در عزل و نصب احدی دخالت نکنم، رسمی را تغییر ندهم، سنتی را نشکنم و دورادور مشاور و راهنما باشم. پس مأمون با این شرط از او پذیرفت و امام × را ولیعهد قرار داد، اما کاملاً از آن کراهت داشت.^۱

هنگامی که امام × ولایتعهدی را پذیرفت، در روز پنجشنبه‌ای بود که رسماً جلوس کرد. فضل بن سهل نیز در آن مجلس تصمیم خلیفه را به اطلاع عامه مردم رسانید و لقب آن حضرت را «رضا» نهادند و سپس به مردم دستور دادند

۱. همان، ص ۳۱۵ - ۳۱۳. درباره نقل‌های دیگری که در این باره آمده، بنگرید به: محمد بن نعمان (مفید)، الاشاره، ج ۲، ص ۲۵۰ و ۲۵۱.

جامه سبز بیوشند و روز پنجشنبه آینده بار دوم برای تجدید بیعت به نزد او روند و مخارج و روزی یک سال خود را به خاطر آن روز فرخنده از دست خلیفه دریافت کنند.^۱ بعد از مدتی مأمون طبقات مختلفی از وزرا و سران سپاه و شخصیت‌های بزرگ را دعوت کرد و درحالی که همه آنها لباس سبز پوشیده بودند، نخست به پسرش عباس دستور داد که پیش از همه مردم با امام بیعت کند. حضرت دست خود را بالا گرفت، به طوری که پشت دستش به طرف خود ایشان بود و کف آن به روی مردم. مأمون گفت: دست خود را برای بیعت باز کن. حضرت فرمود: همانا رسول خدا | این گونه بیعت می‌کرد. سپس مردم با حضرت بیعت کردند.^۲

پس از آن، سخنوران و شاعران برخاسته، هر کدام در فضیلت حضرت رضا × و ولایتعهدی او سخن‌ها گفتند و شعرها سرودند و به فراخور حالشان جایزه‌هایی نیز گرفتند. بعد از مدتی ابوعباد یک یک علویان را صدا زد و آنان نیز پیش آمده، جایزه‌های خود را گرفتند.

مأمون به حضرت رضا × گفت: برای مردم خطبه‌ای بخوان. حضرت حمد و ثنای پروردگار را به جا آورد و نگاه فرمود: «همانا از برای ما بر شما حقی است به واسطه رسول خدا | ، و از شما نیز به واسطه آن حضرت بر ما حقی است؛ پس هر گاه شما حق ما را دادید، بر ما نیز مراعات حق شما لازم است.» در این مجلس بیش از این چند جمله کوتاه سخنی از امام نقل نشده است. پس از آن مأمون دستور داد سکه‌ها را به نام آن حضرت زدند و بر آنها به نام رضا مهر کردند و سپس پرچم‌ها بر سر او به اهتزاز درآمد.^۳ از نظر اجتماعی، کار مأمون

۱. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص ۵۲۴.

۲. محمد بن نعمان (مفید)، *الارشاد*، ص ۲۵۲ و ۲۵۳.

۳. همان، ص ۲۵۳ و ۲۵۴. سخنان کوتاه امام بهترین دلیل است بر این حقیقت که ایشان موضع مخالف داشته و به آینده بیعت راضی نبوده است. امام نخواستند که با قرار دادن خود

چیزی جز عوام‌فریبی نبود. وی در گام بعد، دختر خود را به همسری حضرت رضا × درآورد.^۱

دلایل قبول ولایتعهدی از سوی امام ×: پس از پذیرش ولایتعهدی، عده‌ای بر امام خرده گرفتند که چرا شما با توجه به زهد و پارسایی‌تان ولایتعهدی مأمون را پذیرفتید؟ حضرت فرمود: خدا می‌داند که تا چه حد این کار را نمی‌پسندیدم، ولی وقتی امر دائر شد میان قبول این امر و کشته شدن، آن را بر قتل نفس برگزیدم؛ وای بر ایشان! آیا نمی‌دانند که یوسف پیامبر بود و چون ضرورت اقتضا کرد، به پادشاه مصر گفت: «... مرا هم ضرورت و ناچاری

با کمال اکراه و ناخشنودی بدین کار کشانید و پس از اینکه مشرف بر هلاک بودم، آن را به اکراه پذیرفتم و در این امر داخل نگشتم، مگر مانند کسی که از آن خارج شده باشد. من شکایت خویش را به خدا می‌برم و از او یاری می‌جویم.^۲

در خصوص تحت فشار قرار گرفتن امام × برای پذیرش ولایتعهدی، در جایی دیگر چنین آمده: «چون امام رضا × ولیعهد شد، شنیدم دست به آسمان برداشت [و] گفت: بار خدایا! تو می‌دانی که من در فشارم و چاره‌ای ندارم؛ از من مؤاخذه مکن، چنانکه از بندهات و پیغمبرت یوسف برای ولایت مصر مؤاخذه نکردی که گرفتار آن شد.»^۳

با توجه به آنچه گفته آمد، در می‌یابیم که امام × مجبور بود با پذیرش ولایتعهدی مأمون جان خویش را حفظ کند تا در آن شرایط بحرانی جامعه - که

در مقام وصی و جانشینی مأمون بر حکم او پیرایه شرعی ببندند و آن را مشروعیت ببخشند. (بنگرید به: جمعی از نویسندگان لبنان، *زندگانی حضرت امام رضا*، ص ۷۸)

۱. محمد نصیری، *تاریخ تحلیلی اسلام*، ص ۱۷۴.

۲. محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، *عیون اخبارالرضا*، ج ۲، ص ۳۱۲.

۳. همو، *امالی*، ص ۶۵۹.

موج فکری و فرهنگی بیگانه به تدریج مستولی شده بود - امت اسلامی را از وجود خویش محروم نسازد.

یکی از دلایل قبول ولایتعهدی از سوی امام × این بود که بدین طریق زمینه حضور اهل بیت ^۸ در صحنه سیاست - که سال‌ها از آن محروم بودند - فراهم می‌شد تا در نتیجه مردم گمان نکنند آنها فقط عالم و فقیه‌اند و نمی‌توانند حکومت و زمامداری کنند. امام × در پاسخ به سؤال ابن عرفه که «چه چیز شما را مجبور به پذیرش ولایتعهدی مأمون کرد»، پاسخ داد: همان چیزی که جدم امیرالمؤمنین را واداشت که در شورای شش نفری شرکت نماید.^۱

اگر امام ولایتعهدی مأمون را نمی‌پذیرفت، امت اسلامی گمان می‌برد که ائمه ^۸ نمی‌خواهند حاکمیت در اختیار آنان باشد. به سخن دیگر، مردم در آن صورت می‌پنداشتند که حکومت امری جدای از دین است و آمیختگی دین و سیاست مورد پذیرش اسلام نیست. امام × در واقع بر آن بود تا عملاً این اندیشه را درهم بشکند.^۲

به هرروی، مأمون هنگام انتصاب امام به ولایتعهدی، می‌پنداشت که به اهداف خود خواهد رسید، اما عملاً چنین نشد. در این باره در *عیون اخبار الرضا* چنین آمده: «... ما خواستیم او را ولیعهد خود کنیم تا اینکه دعوتش برای ما باشد و مردم را به سوی ما خواند و با قبولی ولایتعهدی اعتراف به خلافت ما کرده باشد و ملک و پادشاهی را از آن ما داند؛ و کسانی که گول او را خورده و مفتون او شده‌اند، بدانند و اعتقاد پیدا کنند که آن درست نبوده و در حق به شک افتاده و سست شوند، و بدانند که آنچه مدعی بوده، در کم و زیاد نادرست است و امر

۱. همو، *عیون اخبار الرضا*، ج ۲، ص ۳۱۵.

۲. محمدتقی مدرسی، *امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی*، ص ۲۶۳ و ۲۶۴.

خلافت به امضای ضمنی او از برای ما و مخصوص ماست، نه برای او و ما. ترسیدیم که اگر او را بر آن حال رها کنیم، به نحوی بر ما رخنه کند و نوعی شکاف ایجاد کند که نتوانیم آن را جلوگیری و از ناحیه او بلایی به سر ما آید که طاقت تحمل آن را نداشته باشیم. حال که او را ولیعهد خود کردیم و مرتکب خطایی شدیم و با بلند نمودنش خود را مشرف بر هلاک کردیم، اکنون جایز نیست در امر او سستی به خرج دهیم، و احتیاج داریم که اندک‌اندک فرودش آریم تا در نظر ملت جلوه دهیم که او لیاقت این امر را ندارد؛ سپس فکری به حالش کنیم که بلا را از ما قطع کند و از فکرش خلاص شویم.^۱

افزون بر دلیلی که پیش‌تر گفته شد، امام رضا × می‌خواست قصد مأمون را مبنی بر خدشه‌دار کردن وجهه ائمه ^۸ و از سویی به بن‌بست کشاندن جنبش مکتبی خنثی کند. توضیح اینکه مأمون برای رسیدن به هدف خود روش خاصی را در پیش گرفته بود: او قصد داشت با آوردن امام × به خراسان به اهداف خود جامه عمل بپوشاند، اما اگر چنین نشد، یکی از فرزندان ائمه مانند علی بن اسماعیل یا محمد بن جعفر یا اسحاق بن موسی و یا فرد دیگری از فرزندان علی بن ابی‌طالب × را به خراسان آورد و منصب ولایتعهدی را بدو دهد. مأمون حتی می‌توانست یکی از طالبیان متملق و چاپلوس را نیز به ولایتعهدی منصوب کند و بدین ترتیب جنبش مکتبی را تضعیف کند، اما به هرروی با پذیرش ولایتعهدی از سوی امام × چنین روی نداد.^۲

بیعت مردم بغداد با ابراهیم بن مهدی پس از ولایتعهدی امام رضا × : چون مأمون امام رضا × را به ولایتعهدی منصوب کرد، بنی‌عباس بر وی خشم

۱. محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، *عیون اخبار الرضا*، ج ۲، ص ۳۸۹ و ۳۹۰.

۲. محمدتقی مدرسی، *امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی*، ص ۲۶۴ و ۲۶۵.

گرفتند و در بغداد مجمعی تشکیل داده، او را از خلافت خلع، و به جای وی ابراهیم بن مهدی را منصوب کردند. پس از بیعت مأمون با علی بن موسی × وی دستور داد که مردم جامه سبز بپوشند. در این هنگام نامه حسن بن سهل به عیسی بن محمد رسید، مبنی بر اینکه مردم بغداد با امام × بیعت کنند. این در حالی بود که عباسیان با ابراهیم بن مهدی به عنوان خلیفه بیعت نموده، و از پی وی برادرزاده اش اسحاق بن موسی و مأمون را خلع کرده بودند. در اول محرم سال ۲۰۲ هجری به هر کس که با ابراهیم بن مهدی بیعت می کرد، ده دینار می دادند که البته عده ای نپذیرفتند. هنگامی که روز جمعه فرارسید، ابراهیم بر منبر رفت و نخستین کسی که با وی بیعت کرد، عبیدالله بن عباس هاشمی بود. سپس منصور بن مهدی و بعد از او عده ای از بنی هاشم و همچنین تعدادی از سرداران بیعت کردند.^۱

بعد از مدتی که ابراهیم بن مهدی نبردهای مختلفی انجام داد و پیروزی هایی به دست آورد، در سال ۲۰۳ هجری غایب شد^۲ و مشخص نشد که در کجاست. وی از خانه اش بیرون رفت و عبدالله بن صاعد، منشی وی و نیز زنی از بستگانش همراه وی بودند و چون رو به راه نهاد، به عبدالله بن صاعد گفت: برگرد نزد مادرم و از او بخواه که گوهری را که نزد وی است، بدهد. پس عبدالله بازگشت و او رهسپار شد و جایش پنهان گشت.^۳

سرانجام مأمون در اول سال ۲۰۸ هجری بر ابن شکله، ابراهیم بن مهدی پیروز شده، شبانه بر او دست یافت و در همان شب جلوس کرد و بار عام داد. سپس مأمون او را بدون بند نزد احمد بن خالد زندانی کرد و به او دستور داد تا با

۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱۳، ص ۵۶۶۰ و ۵۶۶۲.

۲. همان، ص ۵۶۷۹.

۳. احمد بن یعقوب بن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۲.

ابراهیم به نیکی رفتار کند. ناگفته نماند که مأمون پس از مدتی او را بخشید و آزادش کرد.

موضع گیری امام رضا × پس از پذیرش ولایتعهدی در مقابل مأمون

امام با اینکه ولایتعهدی مأمون را پذیرفتند، هیچ گاه حکومت او را به رسمیت نشناختند. حضرت می فرمود: «این حکومت بر ستم و ظلم بنا نهاده شده است.» نیز در جایی دیگر فرمود: «...من در عزل و نصب احدی دخالت نمی کنم و رسمی را تغییر نمی دهم و سنتی را نمی شکنم...»^۱

در جای دیگر امام خطاب به مأمون چنین می فرماید: همانا مأمون ولایت امر مسلمین را به من سپرده و این مسئولیتی بس خطیر است. همانا وی حرام خدا را حلال، و حلال خدا را حرام کرده و با این حال درصدد است این نسبت ها را به ما دهد.^۲

از مجموع این روایات برمی آید که امام رضا × پس از رسیدن به مقام ولایتعهدی هرگز درصدد سازش با حکومت ظالمانه مأمون برنیامدند، بلکه در هر فرصتی علاوه بر اعلام حقانیت اهل بیت^۳ در امر حکومت و زمامداری جامعه، غاصبانه بودن حکومت مأمون را متذکر می شد.

مأمون پیوسته در شرایط مختلف سعی داشت امام × را یکی از عناصر حکومت عباسی نشان دهد؛ چنانکه به کرات از ایشان می خواست که به مسجد بروند و امامت مردم را بر عهده گیرند، تا اینکه امام × پذیرفتند، اما هنوز از منزل خارج نشده بود که مردم برای زیارت ایشان صف بسته بودند و به سبب احساس گناه در برابر امام، فریادهایشان به گریه بلند شد. جاسوسان مأمون وی را

۱. محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۱۵.

۲. ابی جعفر محمد بن علی ابن شهر آشوب، مناقب آل علی ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۴.

از چگونگی اوضاع آگاه ساختند، از این رو مأمون با درخواست از امام مبنی بر رفتن به خانه، توانست از این مهلکه نجات یابد.^۱

امام × در هر فرصتی سعی داشت اذهان مردم را نسبت به ولایتعهدی خودش که توأم با تهدید و اجبار و قتل بود، آگاه سازد. امام در مدتی که ولایتعهدی را بر عهده داشت، هرگز تحت تأثیر تجملات و زرق و برق حکومتی قرار نگرفت، هر چند مأمون درصدد بود تا بدین وسیله مقام و شخصیت معنوی ایشان را خدشه دار کند.

نتایج پذیرش ولایتعهدی امام رضا ×

۱. کاهش فشار بر علویان و دوستان امام؛
۲. معرفی حقایق و ارزش‌های دینی در جریان پذیرفتن ولایتعهدی؛
۳. بر ملا ساختن چهره منافقانه و ظالمانه مأمون؛
۴. تلاش‌های وسیع حضرت در جریان مناظره با ادیان مختلف در بیان داشتن توحید و معرفی آن؛
۵. محبوب شدن امام × در بین رؤسای مذاهب و مردم، پس از جریان مناظره؛
۶. وارد شدن امام رضا × به صحنه سیاست پس از سال‌ها دوری امامان و اهل بیت از حکومت؛
۷. اعلام عدم مشروعیت دستگاه خلافت مأمون از سوی امام ×، با اینکه حضرت در منصب ولایتعهدی قرار داشت؛
۸. تحقق نیافتن اهداف مأمون در پی ولایتعهدی امام رضا × و تلاش برای از بین بردن ایشان.

۱. محمدتقی مدرسی، امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی، ص ۲۷۰.

مناظره با دانشمندان ادیان مختلف

یکی از اقداماتی که مأمون برای پایین آوردن شخصیت و مرتبت علمی امام × انجام داد، تشکیل جلسات مختلف با حضور دانشمندان و علمای ادیان گوناگون بود. امام مانند سایر امامان داشتن علوم و معارف پیغمبر | را - که شرط اساسی امامت است - مدعی بود. بنابراین اگر مأمون موفق می‌شد کذب این ادعا را ثابت کند، مذهب شیعه را با بن‌بست روبه‌رو کرده بود.^۱

مأمون علمای فِرَق^۲ و مذاهب مختلف را از هر کجای عالم دعوت می‌کرد تا با آن حضرت به مباحثه بنشینند و او را محکوم و مجاب سازند، اما هیچ‌یک از آنها با آن حضرت به بحث نپرداخت، جز اینکه به مقام علمی او اعتراف نمود و دلایل حضرت او را مجاب کرد.^۳

ابوالصلت در این باره می‌گوید: «...چون امام در میان مردم با ارائه فضایل خود محبوبیت روزافزون می‌یافت، مأمون بر آن شد که متکلمان را از هر نقطه کشور فرا بخواند تا در مباحثه امام را به عجز دراندازد و بدین وسیله مقامش را در نظر دانشمندان پایین بیاورد و عامه مردم نیز کمبودهایش را دریابند، ولی امام دشمنان خود - از یهودی، مسیحی، گبر، برهمن، منکر خدا... - همه را در بحث محکوم می‌نمود...»^۴ دربار مأمون پیوسته محل برگزاری این گونه مباحثات بود، اما پس از شهادت امام × دیگر اثری از آن مجالس علمی و بحث‌های کلامی دیده نشد.

امام رضا × به نوفلی می‌گفت: می‌دانی مأمون از این مناظرات مختلفی که تشکیل می‌دهد چه وقت پشیمان می‌شود؟ زمانی که ببیند با اهل تورات با

۱. جعفر مرتضی حسینی، زندگی سیاسی هشتمین امام، ص ۱۹۵.

۲. یهود، نصاری، ستاره پرستان، برهمنیان هندی، ملحدان و... .

۳. محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۳۸۷.

۴. همان، ج ۲، ص ۵۸۵.

توراتشان، با اهل انجیل با انجلیشان، با رومیان به رومی و با هر فرقه‌ای از علما به زبان خودشان بحث می‌کنم و آنگاه که همه را مجاب کردم و در بحث بر همگی پیروز شدم و همه آنها سخنان مرا پذیرفتند، مأمون خواهد دانست آنچه درصددش می‌باشد، شایسته او نیست؛ در این هنگام است که مأمون پشیمان خواهد شد؛»^۱

در جریان مناظرات امام با ادیان مختلف نه تنها از موقعیت و شخصیت علمی امام کاسته نشد، بلکه روزبه‌روز بر جایگاه علمی و مرتبت ایشان افزوده گشت؛ تا آنجا که حتی مردم اعتراف کردند کسی که شایستگی و لیاقت زمامداری دارد، در واقع خود امام است، نه مأمون.

اهداف مأمون از تشکیل مجالس مناظره امام رضا ×

۱. پایین آوردن مقام و رتبت امام × در نزد مردم به‌ویژه ایرانیان که سخت به اهل‌بیت^۲ عشق می‌ورزیدند؛
۲. منحصر کردن امام × تنها در بُعد علمی، تا به تدریج حضرت را از مسائل سیاسی کنار زند و چنین وانمود کند که امام مرد عالمی است و او را با مسائل سیاسی، کاری نیست و به این ترتیب شعار تفکیک دین از سیاست را سر دهد.
۳. همیشه سیاستمداران کهنه کار اصرار دارند که در مقطع‌های مختلف، توده مردم را به گونه‌ای سرگرم کنند که از مسائل اصلی جامعه و ضعف‌های حکومت دور مانند. بدین‌بین، مأمون با طرح مناظره امام رضا × با علمای بزرگ ادیان بر آن بود تا به راحتی کارهای سیاسی خود را دنبال کند و بدین ترتیب نقاط ضعف حکومتش را بپوشاند.

۱. همان، ج ۱، ص ۳۱۶. برای آشنایی بیشتر درباره مناظرات امام رضا × با ادیان مختلف بنگرید به: همان، ج ۱.

۴. مأمون که خود فردی فاضل بود، تمایل داشت که به‌عنوان زمامداری عالِم در جامعه اسلامی معرفی گردد و از سویی همه او را دوستدار علم و دانش بدانند. از آنجا که این جلسات بحث و مناظره قطعاً جنبه سیاسی داشته و مسائل سیاسی نیز معمولاً تک علتی نیستند، از این‌رو هیچ دور نیست که بگوییم همه این انگیزه‌های چهارگانه برای مأمون مطرح بوده است.^۱

مناظرات امام با پیروان ادیان و مکاتب

گرچه امام رضا × مناظرات بسیاری داشته، اما از همه مهم‌تر هفت مناظره است که فهرست‌وار بیان می‌گردد:

۱. مناظره با جاثلیق؛^۲
۲. مناظره با رأس‌الجالوت؛^۳
۳. مناظره با هیربذ اکبر؛^۴
۴. مناظره با عمران صابی؛^۵

۱. مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۵۱۱، ۵۱۴ و ۵۱۵.
۲. لفظی یونانی به معنای رئیس اسقف‌ها و پیشوای عیسوی، و همچنین لقبی است که به علمای بزرگ نصاری داده می‌شد. «قاضی ترسایان، بزرگ مسیحیان در بلاد اسلام به بغداد که زیردست بطریق انطاکیه بوده است و بعد از جاثلیق مَطران است و بعد از مَطران اسقف که در هر شهر باشد؛ بعد از آن قسیس و بعد از آن شَماس.» (علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ج ۵، ص ۶۴۳۴)
۳. لقب دانشمندان و بزرگان ملت یهود است.
۴. تشریفات مذهبی که مستلزم اطلاع و تجربه مخصوص بود و در معابد از سوی هیربذان اجرا می‌شد. خوارزمی معنای لفظ هیربذ را «خادم آتش» گفته است. (بنگرید به: آرتور کریستن‌سن، تاریخ ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۳۹ و ۱۴۰).
۵. چنانکه از نامش پیداست، از مذهب صابئین دفاع می‌کرد. صابئین گروهی هستند که خود را پیرو حضرت یحیی می‌دانند و به دو گروه موحد و مشرک تقسیم شده‌اند که در این میان گروهی از آنان نیز رو به ستاره‌پرستی آورده‌اند.

گفتنی است که این چهار مناظره در یک مجلس و با حضور مأمون و جمعی از دانشمندان و رجال خراسان صورت گرفت.

۵. مناظره با سلیمان مروزی^۱ که مستقلاً در مجلسی با حضور مأمون و اطرافیانش روی داد؛

۶. مناظره با علی بن محمد بن جهم^۲؛

۷. مناظره با ارباب مذاهب مختلف در بصره.

مناظره با جاثلیق

مأمون در مجلسی که مملو از افرادی سرشناس بود، رو به جاثلیق کرد و گفت: ای جاثلیق! این پسر عموی من علی بن موسی بن جعفر × است؛ من دوست دارم با او سخن بگویم و مناظره کنی، اما طریق عدالت را در بحث‌ها رها مکن.

جاثلیق گفت: ای امیرمؤمنان! من چگونه بحث و گفتگو کنم که او با کتاب‌هایی استدلال می‌کند که من منکر آنم، و به پیامبری عقیده دارد که من به او ایمان نیاورده‌ام.

در اینجا امام × شروع به سخن کرد و فرمود: ای نصرانی! اگر با انجیل خودت برای تو استدلال کنم، اقرار خواهی کرد؟

جاثلیق گفت: آیا می‌توانم گفتار انجیل را انکار کنم؟ آری، به خدا سوگند! اقرار خواهم کرد، هر چند بر ضرر من باشد.

امام × فرمود: هر چه قدر می‌خواهی، بپرس و جوابش را بشنو.

۱. مشهورترین عالم علم کلام در خطه خراسان در عصر مأمون بود و مأمون برای او احترام زیادی قائل می‌شد.

۲. وی ناصبی و دشمن اهل بیت بوده است.

جاثلیق: درباره نبوت عیسی و کتابش چه می‌گویی؟ آیا چیزی را از این دو انکار می‌کنی؟

امام × : من به نبوت عیسی و کتابش و آنچه امتش را بشارت داده و حواریون به آن اقرار کرده‌اند، اعتراف می‌کنم، و به نبوت عیسی که اقرار به نبوت محمد | و کتابش نکرده و امتش را به آن بشارت نداده، کافر!

جاثلیق: آیا به‌هنگام قضاوت از دو شاهد عادل استفاده نمی‌کنی؟

امام × : آری.

جاثلیق: پس دو شاهد از غیر اهل مذهب خود، از کسانی که نصاری شهادت آنان را مردود نمی‌شمارند، بر نبوت محمد | اقامه کن و از ما نیز بخواه که دو شاهد بر این معنا از غیر اهل مذهب خود بیاوریم.

امام × : هم‌اکنون انصاف را رعایت کردی ای نصرانی! آیا کسی را که عادل بود و نزد مسیح عیسی بن مریم مقدم بود، می‌پذیری؟

جاثلیق: این مرد عادل کیست؟ نامش را ببر.

امام × : درباره یوحنا دیلمی چه می‌گویی؟

جاثلیق: به به! محبوب‌ترین فرد نزد مسیح را بیان کردی!

امام × : تو را سوگند می‌دهم! آیا انجیل این سخن را بیان می‌کند که یوحنا گفت: «حضرت مسیح مرا از دین محمد عربی باخبر ساخت و به من بشارت داد که بعد از او چنین پیامبری خواهد آمد، من نیز به حواریون بشارت دادم و آنها به او ایمان آوردند؟»

جاثلیق گفت: آری! این سخن را یوحنا از مسیح نقل کرده و بشارت نبوت مردی و نیز بشارت به اهل بیت و وصیش داده است، اما نگفته است این در چه زمانی واقع می‌شود و این گروه را برای ما نام نبرده تا آنها را بشناسیم.

امام × : اگر ما کسی را بیاوریم که انجیل را بخواند و آیاتی از آن را که نام

محمد | و اهل بیتش و امتش در آنهاست، تلاوت کند، آیا به او ایمان می‌آوری؟
جائلیق: بسیار خوب است.

امام × : به نسطاس رومی فرمود: آیا سِفَرِ سوم انجیل را از حفظ داری؟
نسطاس گفت: بلی، از حفظ دارم.

سپس امام به رأس‌الجالوت، بزرگ یهودیان، رو کرد و فرمود: آیا تو هم انجیل را می‌خوانی؟

رأس‌الجالوت گفت: آری، به جان خودم سوگند!

امام × فرمود: سِفَرِ سوم را بگیر؛ اگر در آن ذکر از محمد و اهل بیتش بود، به نفع من شهادت ده و اگر نبود شهادت، نده. سپس امام × سِفَرِ سوم را قرائت کرد؛ وقتی به نام پیامبر | رسید، آنگاه متوقف شد و رو به جائلیق کرد و فرمود: ای نصرانی! تو را به حق مسیح و مادرش! آیا قبول داری که من از انجیل باخبرم؟
جائلیق: آری.

سپس امام × نام پیامبر | و اهل بیت و امتش را برای او تلاوت کرد و سپس افزود: ای نصرانی! چه می‌گویی؟ این سخن عیسی بن مریم است؟ اگر تکذیب کنی، آنچه انجیل در این زمینه می‌گوید، موسی و عیسی هر دو را تکذیب کرده‌ای و کافر شده‌ای.

جائلیق: من آنچه وجود آن در انجیل برای من روشن شده است، انکار نمی‌کنم و به آن اعتراف دارم.

امام × : همگی شاهد باشید که او اقرار کرد. سپس فرمود: ای جائلیق! هر سؤالی می‌خواهی، بکن.

جائلیق سؤالات دیگری نیز از امام × پرسید که حضرت با درایت تمام و به درستی به آنها پاسخ گفت. آنگاه امام × از جائلیق سؤالاتی پرسیدند که جائلیق

به کلی درمانده شده بود، به گونه‌ای که هیچ راه فرار نداشت. از این‌رو، هنگامی که امام × مجدداً از او خواست که اگر سؤالی داری، مطرح کن، او از هرگونه سؤالی خودداری کرد و گفت: اکنون شخص دیگری غیر از من سؤال می‌کند؛ قسم به حق مسیح که گمان نمی‌کردم در میان مسلمانان کسی مثل تو باشد!^۱

بازتاب حضور امام رضا × در ایران و گسترش تشیع در خراسان

پیش از وارد شدن به این موضوع می‌طلبید که به اختصار علت شیعه شدن ایرانیان را بررسی نماییم. علت گراییدن ایرانیان به اسلام و مذهب تشیع دو چیز است:
۱. حکومت حق؛ ۲. عدالت اجتماعی.

آن چیزی است که بیش از هر عامل دیگر روح تشنه ایرانی را به سوی اسلام کشید، عدل و مساوات اسلامی است. توده مردم ایران از ظلم و ستم ساسانیان به ستوه آمده بودند و از زندگی طبقاتی به شدت رنج می‌بردند، تا اینکه گمشده خود را در اسلام یافتند.^۲ آنان حکومت اسلامی را از نظر سیاسی - در نیمه قرن اول اسلامی - بسیار شورانگیز یافتند. ایرانیان پس از مدتی خلافت اصیل اسلامی را در دوران زمامداری حضرت علی × - که هدفش گسترش عدالت و مبارزه با تبعیض بود - مشاهده کردند. در واقع عدالت بی‌نظیر امام × و ساده‌زیستی مثال زدنی وی توجه ایرانیان را به اسلام و تشیع جلب کرد.

ایرانیان نخستین بار علی × را درحالی دیدند که اشک از دیدگان فرو می‌بارید و با اسیران فُرس همدردی می‌نمود. همین که اسیران ایرانی (موالی) وارد مدینه شدند، عمر اراده کرد که زنان آنها را بفروشد و مردان آنها را به بردگی گیرند، اما در این میان امیرمؤمنان × سخن پیامبر را بازگفت: بزرگان هر قوم را

۱. مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۵۱۶، ۵۲۳ - ۵۲۱.

۲. داوود الهامی، اسلام و ایران، ص ۶۸۷.

گرامی دارید، هر چند مخالف شما باشند. مردم ایران گرامی و محترم هستند و خود تسلیم شده رو به ما آورده‌اند و به رغبت در اسلام وارد شده‌اند. من سهم خودم و بنی‌هاشم را به خاطر خدا آزاد کردم. پس از آن، مهاجر و انصار نیز گفتند: ما نیز حق خود را به تو بخشیدیم ای برادر رسول خدا | . امام فرمود: بار خدایا! پس شاهد باش که آنان بخشیدند و من قبول نمودم و آزاد کردم. پس عمر گفت: علی بن ابی‌طالب پیش افتاد و امتی را برد و تصمیم مرا درباره اعاجم به هم کوبید.^۱

ایرانیان هنوز چند صباحی زیر لوای اسلام نیارمیده بودند که ناگهان چهره حکومت اسلامی با تسلط بنی‌امیه بر دستگاه خلافت به کلی عوض شد. آنان که حکومت اصیل اسلامی را در خاندان پیامبر | می‌دیدند، به کمک داعی بنی‌عباس، ابومسلم در خراسان شتافتند تا بدین ترتیب نابودی امویان را رقم زنند، تا اینکه بنی‌عباس به جای آنها نشستند؛ بنی‌عباسی نیز پس از چندی عملاً در انحرافات غوطه خوردند. اما ایرانیان با توجه به درایتی که داشتند، عدالت و حکومت اسلامی را تنها در خاندان علی × می‌دیدند و بس، از این‌رو همواره در جهت اندیشه‌های آنان گام برمی‌داشتند.

بنابراین زمینه‌گرایی به تشیع در خراسان، از دوره خلافت امام علی × آغاز شد و همواره نیز رو به رشد بود و حتی این فروغ در زمان خلفای اموی هیچ‌گاه خاموش نشد. آنچه سبب شد که تشیع گسترش و تعمیق بیشتری یابد، شهادت امام حسین و سپس زید بن علی و یحیی بن زید بود؛ به‌ویژه با شهادت یحیی در «جوزجان» و قتل عام یاران و طرفداران او عواطف و احساسات خراسانیان نسبت به علی × و فرزندانش به اوج خود رسید. در زمان امام نشاط و جنبش شیعی چنان شده بود که علناً حب و ولای خاندان رسول خدا | اظهار می‌شد؛ تا

۱. همان، ص ۶۹۱.

جایی که حتی مأمون در برابر ارباب کلام آشکارا دم از ولای اهل‌بیت^۸ می‌زد و همچنین با علما درباره خلافت امیرالمؤمنین × به مناظره نشست و با براهین قاطع خود آنان را مجاب می‌ساخت.^۱

اولین قیام شیعی که برای براندازی دستگاه خلافت نوبنیاد عباسیان صورت گرفت، قیام «شریک بن شیخ» در بخارا و ماوراءالنهر بود. وی درباره علت مخالفت خود با حکومت عباسی چنین می‌گوید: «بنی‌مروان برای ما ذلت آوردند، اما خداوند به کمک ما آمده و آنها را از بین برد. ما از بنی‌عباس متابعت نکردیم که همچنان شاهد قتل و خونریزی باشیم؛ حکومت هیچ شخصی جز اهل‌بیت^۸ ما را کفایت نمی‌کند.» سرانجام این قیام با فرستاده‌های زیاد بن صالح از سوی ابومسلم متلاشی شد.^۲

همان‌گونه که می‌بینیم، تفکر شیعی با «روی کار آمدن فردی از اهل‌بیت» در پیوند است، اگرچه ممکن است اینان در طرفداری خود چندان اخلاص دینی نداشته باشند. بنابراین آنچه مهم است «موضع سیاسی» آنان می‌باشد.^۳

سخت‌گیری‌های منصور،^۴ نسبت به علویان و به‌خصوص «بنی‌الحسن» موجب عصیان آنها شد. اولین حرکت آنها که از دهه دوم حکومت بنی‌عباس آغاز گردید، از سوی محمد بن عبدالله بود که علاوه بر داشتن زمینه‌هایی در حجاز و عراق، در ایران نیز طرفدارانی داشت.

۱. محمدحسین مظفر، تاریخ شیعه، ص ۱۱۴.

۲. عبدالمجید ناصری‌داوودی، تشیع در خراسان عهد تیموریان، ص ۶۰ و ۶۱.

۳. رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۴۷.

۴. «منصور تلاش‌های خود را بر دو هدف عمده و اساسی تمرکز داد: اول اینکه حقوق خاندانش را براساس زمینه‌های مذهبی و شرعی توجیه کند، و دوم اینکه خلافت خود را به جماعت مسلمین بقبولاند و این امر مستلزم تفکیک روابط و پیوستگی خود با همه گروه‌های انقلابی و افراتی و سازمان‌ها و گروه‌های موجود بود...» (حسین محمد جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ص ۳۲۳).

یکی دیگر از این قیام‌ها قیام ابراهیم بن عبدالله است. مرکز این قیام در بصره و نزدیک به مناطق ایران بوده است. هنگامی که ابراهیم بصره را گرفت، نمایندگانی به شهرهای مختلف جنوب غربی ایران فرستاد. یکی از داعیان او مغیر بن مفرغ بود که به اهواز رفت و در آنجا پس از اشغال شهر، با فرستاده منصور، خازم بن خزیمه درگیر شد و بر او غلبه کرد، اما چندی بعد شکست خورد و به بصره بازگشت. یکی دیگر از داعیان شخصی به نام عمرو بن شداد بود که به فارس رفت و بر آن منطقه نیز مسلط گردید، اما بعد از کشته شدن ابراهیم به بصره بازگشت.^۱

حرکت پیروزمندانه ابراهیم، حرکتی «علوی» بود که زمینه بروز آن در بلاد ایران وجود داشت. از سویی دیگر، تشیع آنها بیشتر تشیعی سیاسی بود که زمینه آن نیز محبت مردم به علویان از باب «بناء رسول الله» بوده است. اما در مجموع می‌توان این دو حرکت را به‌طور ضمنی تشیعی اعتقادی دانست.^۲

در زمان خلافت هادی نیز حسین بن علی، شهید فخ قیام کرد، اما سرانجام سرکوب گردید^۳ و عباسیان سر او را از مکه به خراسان فرستادند. این امر نشانه نفوذ تشیع در این بلاد بود. البته این برخورد عباسیان با قیام‌های علوی نتایجی به‌رغم میلشان نیز در پی داشت که احتمالاً بدینی مردم ایران و خراسان نسبت به آنان در شمار همین نتایج باشد. شهادت قیام کنندگان باعث محبوبیت زیاد علویان در حجاز، عراق و ایران می‌شد. از این‌رو، بنی‌عباس بیشترین وحشت را از علویان داشتند.

۱. همان، ص ۱۴۹.

۲. همان.

۳. قیام حسین بن علی رهبر انقلاب فُخ، به آزادی بردگان مکه کمک کرد؛ چنانکه به بانگ بلند گفت: «هر بنده‌ای سوی ما آید، آزاد است.» (بنگرید به: صادق آئینه‌وند، قیام‌های شیعه در تاریخ اسلام، ص ۲۲).

امام رضا × در برابر این قیام‌ها هدایت شیعیان را از همان آغاز در مسیری صحیح آغاز کرد. حضرت بر آن بود تا مردم را از افتادن در دام حرکت‌هایی که از سرچشمه اصیل تشیع سیراب نشده و از نعمت امامت بی‌بهره بودند، باز دارد. حضرت در این باره آشکارا و بدون هیچ‌گونه مماشات سیاسی و تقیه مذهبی فعالیت مستقل خود را شروع کرد.^۱

نکته درخور توجه آنکه، وجهه علمی امام × مهم‌ترین عامل گسترش تشیع به‌شمار می‌آمد؛ به‌خصوص که مبانی فکری شیعه نیز در آن اوضاع مشخص شده بود. رجاء بن ابی الضحاک که مسئولیت آوردن امام را برعهده داشت، در مورد حوادث طول راه چنین نقل می‌کند: در هیچ شهری از شهرها فرود نمی‌آمدیم، مگر آنکه مردم به سراغ او می‌آمدند و از او در مورد مسائلشان استفتا کرده، معالم دینی‌شان را می‌پرسیدند. او نیز احادیث زیادی از طریق پدرانش - تا برسد به پیامبر | - برای آنها نقل می‌کرد.^۲

در این باره این نکته دریافتی است که تکیه امامان × بر طریق پدران خود، بهترین گواه بر توسعه «تفکر شیعی» است؛ طریقی که تنها با اتکا بر اهل بیت^۳ احادیثی گفته شده که در سلسله سند آن، تنها نام اهل بیت آمده است، نه راویانی دیگر. این سند در بین راویان حدیث به نام «الذهب» مشهور است.^۴

پیش‌تر درباره مناظرات علمی امام × با علمای ادیان مختلف سخن گفتیم که این نیز به‌منظور سامان بخشیدن شیعیان و گسترش «تفکر شیعی» بوده است. البته در این میان نقش نامه‌های امام به افراد مختلف - برای توضیح مبانی شیعه - را نمی‌توان نادیده انگاشت.

۱. عبدالمجید ناصری داوودی، تشیع در خراسان، عهد تیموریان، ص ۶۵.

۲. رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۵۵.

۳. همان.

یاران ایرانی امام رضا ×

یکی از فعالیت‌های ائمه^۸ تربیت شخصیت‌هایی اسلامی و شیعی بوده است تا فرهنگ غنی شیعه را در میان مردم بگسترانند. امام رضا × در این زمینه شاگردانی را تربیت کرد که - چه در زمان حضرت و چه بعد از وی - در تبیین و ترویج اندیشه‌های او بسیار کوشیدند که در میان آنان ایرانیانی هم بودند؛ دانشمندانی مانند اباصلت هروی، فضل بن شاذان نیشابوری، زکریا بن آدم قمی، عبدالله بن مبارک نهلوندی، حسن بن سعید اهوازی، محمد بن فضل رنجی (قندهاری) معروف به کرخی، محمد بن سلیمان دیلمی و...^۱

در میان اصحاب امام رضا × کسانی هستند که حتی اگر عرب نیز بوده‌اند، در شهرهای ایرانی زندگی می‌کرده و از این‌رو نامی ایرانی یافته‌اند. اینان عبارت‌اند از: ابراهیم بن ابی‌محمد خراسانی، ابوسعید الخراسانی، محمد بن عبدالله الخراسانی، سلیمان بن حفص مروزی، سلیمان بن صالح مروزی، سهل بن قاسم نوشجانی، ابوالقاسم الفارسی، فتح بن یزید الجرجانی، فضا بن ایوب ازدی ساکن اهواز، محمد بن اسحاق طالقانی، محمد بن ابی‌عقوب بلخی، محمد بن زید طبری، نعیم بن صالح طبری، ابوسعید النیسابوری، حمز بن جعفر الارجانی ابوحنون مولى الرضا.^۲ اینک درباره برخی از اینان بیشتر سخن می‌گوییم:

۱. زکریا بن آدم عبدالله سعد اشعری قمی بسیار جلیل‌القدر و محترم بود؛ آن‌سان که حتی امام رضا × برخی از یارانش را برای اخذ حدیث به او ارجاع می‌داد و می‌گفت: «^۳ گفتنی است

که وی در قبرستان شیخان قم به خاک سپرده شد.

۱. عبدالمجید ناصری داوودی، تشیع در خراسان، عهد تیموریان، ص ۶۷.

۲. رسول جعفریان، حیات فکری سیاسی امامان شیعه، ص ۴۸۶.

۳. ابی‌جعفر حسن بن علی طوسی، الفهرست، ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

۲. صفوان بن یحیی، یکی از صحابه امام رضا × که دارای تألیفاتی است و به سال ۲۱۰ هجری وفات یافت؛

۳. احمد بن محمد بن ابی‌نصر بن‌زنی که از اصحاب موسی بن جعفر × و امام رضا × است کتاب‌های الجامع و المسائل از اوست؛

۴. ابو عبدالله محمد بن خالد برقی قمی، از اصحاب امام رضا × و امامان بعدش است و دارای تألیفات متعددی می‌باشد، مانند العویص، التبصره، المحاسن و الرجال که در آن کسانی را که از امیرالمؤمنین × روایت کرده‌اند، نام برده است. ابوعلی بن همام محاسن برقی را از او می‌دادند و همچنین بیش از هفتاد کتاب او را که در الفهرست ابن‌الندیم آمده، نام می‌برد.

۵. حسن بن سهل نوفلی که گرچه توثیق نشده، کتاب‌های سودمندی دارد؛
۶. حسن بن محبوب سرّاد (زراد) نیز از یاران امام هشتم و امام نهم است و کتاب‌های تفسیر، النکاح، الفرائض، حدود و دیات از اوست؛

۷. احمد بن محمد بن خالد برقی که صاحب تألیفاتی است، از جمله احتجاج، السفر و البلدان که بزرگ‌تر از کتاب پدرش است؛

۸. حسن و حسین، فرزندان سعید اهوازی، از یاران امام رضا × و امام جواد × هستند که دانشی گسترده در علوم فقه و حدیث و... داشتند. گفتنی است ابن‌ندیم بیش از ده کتاب آنان را نام برده است.^۱

امام رضا × و نماز عید

مأمون پس از اینکه امام رضا × را مجبور به پذیرفتن ولایتعهدی خود نمود، درصدد برآمد که با ترفندی، مردم حضور امام × در دستگاه خلافت و دخالت

۱. علی‌اکبر حسینی، تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۲، ص ۲۲۸ و ۲۲۹.

ایشان در امور جاری را ببینند، از این رو از حضرت خواست که نماز عید را اقامه کند، اما امام به شروط خود مبنی بر دخالت نکردن در شئون حکومت اشاره کرد و از پذیرش آن خودداری نمود، ولی مأمون پیوسته اصرار کرد، تا اینکه امام مجبور شد آن را بپذیرد.

امام رضا × به مأمون پیغام داد که اگر مرا معذور داری، دوست‌تر دارم و اگر معذورم نداری، من آن‌گونه که رسول خدا | و امیرالمؤمنین × برای نماز عید بیرون می‌رفتند، بیرون خواهم رفت. مأمون نیز گفت: هرگونه که می‌خواهی، بیرون برو. وی سپس به سرلشکران و پرده‌داران و دیگر مردمان دستور داد که اول بامداد برای نماز به در خانه حضرت رضا × بروند. در صبح آن روز، مردم برای دیدار حضرت رضا × بر سر راه‌ها و بالای بام‌ها نشسته بودند و زنان و کودکان نیز همگی بیرون آمده و چشم به راه آن حضرت بودند.

آن حضرت پای برهنه درحالی که زیر جامه خود را تا نصف ساق پا بالا زده بود، به راه افتاد. پس اندکی راه رفت و آنگاه سر به‌سوی آسمان بلند کرد و تکبیر گفت و همراهان و موالیان او نیز تکبیر گفتند. حضرت سپس به راه افتاد تا به در خانه رسید. سربازان که آن حضرت را بر آن حال و هیئت دیدند، همگی خود را از مرکب‌ها به زمین انداخته، کفش‌های خود را بیرون آوردند و خوشحال‌ترین آنان در آن هنگام کسی بود که چاقویی به همراه داشت که با آن بند نعلین خود را بُرد و پابرهنه شود. پس حضرت تکبیر گفت و مردم نیز با او تکبیر گفتند؛ گویی آسمان و در و دیوارها نیز با او تکبیر می‌گفتند. مردم که حضرت رضا × با آن حال دیدند، صدای تکبیرش را که شنیدند، چنان صداها را به گریه بلند کردند که شهر مرو به لرزه درآمد. خبر به مأمون رسید؛ فضل بن سهل ذوالریاستین گفت: ای امیرالمؤمنین! اگر علی بن موسی الرضا بدین حال به مصلی برود، مردم شیفته او خواهند شد و همه ما بر خون خود اندیشناک خواهیم گشت، پس کسی را به نزد

او بفرست که بازگردد. مأمون نیز کسی را فرستاد و آن کس به حضرت گفت: ما شما را به زحمت و رنج انداختیم و ما خوش نداریم که سختی و مشقتی به شما برسد، پس شما باز گردید؛ هر که همیشه با مردم نماز می‌خوانده، اکنون نیز او نماز عید را خواهد خواند. حضرت رضا × کفش خود را طلبید و پوشید، آنگاه سوار مرکب شده، بازگشت. پس کار نماز عید مردم در آن روز پراکنده شد و نماز مرتبی خوانده نشد.^۱

با توجه به آنچه گفته آمد، درمی‌یابیم که امام × در برنامه‌های عبادی خویش نیز بر آن بودند تا سنت رسول‌الله | و امیرالمؤمنین × را تحقق بخشند؛ مسئله‌ای که در تبیین جایگاه شیعه و معارف اسلامی نقش برجسته‌ای دارد. چنین می‌نماید که بعد از این واقعه مأمون درصدد برآمد تا از ارتباط شیعیان با امام × ممانعت کند و از سویی رفت و آمد آنان را نیز به‌شدت کنترل کند؛ تا جایی که حتی اجازه ملاقات با امام نیز داده نمی‌شد.

سفر مأمون از خراسان به بغداد

امام رضا × پاره‌ای از رویدادهای پیرامون مأمون را برای وی باز گفت و همین امر سبب شد که مأمون پس از چندی به بغداد رود. اینک ماجرای پیش از سفر مأمون را برمی‌رسیم:

مأمون به حضرت گفت: به طوری که فضل به من خبر داده، با ابراهیم بن مهدی بیعت خلافت نکرده‌اند، بلکه او را امارت داده‌اند که به کارشان رسیدگی کند. امام × به او گفت: فضل به تو دروغ گفته و جنگ میان ابراهیم و حسن بن سهل به‌پاست؛ مردم درباره وی و برادرش، و من و بیعت کردن تو با من از پی

۱. محمد بن نعمان (مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.

خویش اعتراض دارند.^۱ مأمون گفت: آیا از مردم اردوی من کسی این را می‌داند؟ امام اشاره کردند بلی، یحیی بن معاذ، عبدالعزیز بن عمران و عده‌ای از سران سپاه. مأمون دستور داد آنها را به نزد من آورید تا از آنها پرسش کنم. آنها را به نزد مأمون بردند و او درباره آنچه امام رضا × گفته بود، از آنها سؤال کرد. آنها در ابتدا نخواستند سخنی بگویند؛ چراکه ممکن بود فضل بن سهل معترضشان شود.

از این‌رو، مأمون به آنان امان داد و آنها نیز از فتنه‌هایی که مردم در آن افتاده بودند، خبر دادند و همچنین به او گفتند که مردم خاندان وی و وابستگان و سردارانش بر او خشمگین هستند و درباره بسیاری از کارها و اشتباه فضل به‌ویژه در مورد هرثمه اعتراض دارند. هرثمه آمده بود تا مأمون را در جریان کارها قرار دهد و بگوید چگونه کار کند و اگر کارهایش را سامان ندهد، خلافت از وی و از مردم خاندانش گرفته می‌شود، اما فضل به‌طور پنهانی کسی را فرستاد تا هرثمه را بکشد.^۲

آنان پس از گفتن حقیقت از مأمون خواستند که به بغداد رود و همچنین گفتند اگر بنی‌هاشم و وابستگان و سرداران و سپاهیان ترا ببینند، بدان آرام گیرند و مطیع‌تر شوند. هنگامی که سخنان این افراد در نزد مأمون به حقیقت پیوست، پس از مدتی به‌سوی بغداد حرکت کرد.^۳

پس از آن، گویا فضل بن سهل از این اقدام مأمون خشمگین شد، از همین‌رو درصدد برآمد تا از سفر او به بغداد ممانعت کند، اما موفق نشد. وقتی سپاهیان مأمون به سرخس رسیدند، گروهی به فضل بن سهل - که در حمام بود - حمله

۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱۳، ص ۵۶۷۱.

۲. همان.

۳. همان، ص ۵۶۷۲. برای دانستن دیگر نقل‌هایی که در این باره آمده، بنگرید به: محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۶۴ و ۳۶۵.

بردند و او را به قتل رساندند.^۱ این واقعه در دوم شعبان سال ۲۰۲ هجری روی داد.

برخی از مورخان فضل بن سهل را مردی شریف، با سخاوت، جوانمرد و فاضل دانسته‌اند و معتقدند که وی در این خصایص به شیوه برمکیان عمل می‌نمود. او در مجازات شدت عمل نشان می‌داد و نسبت به آنچه نمی‌پذیرفت مصمم بود. هرگاه کاری توجه او را جلب می‌نمود، آن را با خوش‌رویی انجام می‌داد. او فصاحت کلام داشت و به آنچه جانشینان او احتیاج داشتند، نیازمند نبود.^۲

هنگامی که فضل بن سهل در حمام کشته شد، قاتلان وی که از اطرافیان مأمون بودند نیز بدستور خلیفه دستگیر شدند. سپس به‌دستور مأمون گردن‌های آنان را زدند و سرهایشان را به نزد حسن بن سهل - که در واسط بود - فرستاد و او را از مصیبتی که از کشته شدن فضل بر او روی نموده، با خبر کرد و اینکه وی را به‌جای فضل نهاده است. مأمون پس از مدتی سرانجام در روز عید فطر از سرخس به‌سوی عراق حرکت کرد.^۳

شهادت امام رضا ×

پس از آنکه فضل بن سهل را در حمام سرخس کشتند، مأمون از جهت وی آسوده گردید. در واقع یکی از دلایلی که باعث شد در بغداد شورش و قیام علیه خلیفه ایجاد شود، مسئله ولایتعهدی امام × بود که عده‌ای معتقد بودند

۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱۳، ص ۵۶۷۲. برای آگاهی از نقل‌های دیگری که درباره کشته شدن فضل آمده بنگرید به: محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، عیون اخبار الرضا، ص ۳۷۴ - ۳۶۹.

۲. ابوعبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری، الوزراء و الکتاب، ص ۳۸۶.

۳. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ص ۵۶۷۲ و ۵۶۷۳.

تلاش‌های فضل باعث شده که مأمون خلافت را با ولیعهدی امام به خاندان علی × منتقل کند. از این‌رو، کشتن فضل این جریان را مرتفع کرد؛ بدین‌معنا که خلیفه قصد داشت به مردم بگوید هم‌اکنون که عازم عراق هستیم، عواملی را که باعث نارضایتی شما شده، از میان برداشتم. بعد از فضل بن سهل، مأمون تنها به کشتن امام × می‌اندیشید؛ چراکه درحقیقت وجود امام رضا × نمونه‌ای عالی بود از عینیت بخشیدن به ارزش‌های معنوی یا تبلیغ عملی. اینکه مأمون چرا امام رضا × را به شهادت رساند، سخنی است که شیخ صدوق بدان پرداخته: شخصی گفت من از ابوالصلت هروی پرسیدم: چگونه مأمون با آن اكرامی که به علی بن موسی × می‌کرد - تا آنجا که او را ولیعهد خود قرار داد - دلش طاقت آورد آن حضرت را بکشد؟ در پاسخ من گفت: مأمون برای آنکه حضرت را از نظر عملی ناقص جلوه دهد و از قدرتش نیز بکاهد و از سویی برای مجاب کردن او در میان علما، از کشورهای گوناگون علمای علم کلام و دانشمندان عقاید مختلف را برای بحث با آن حضرت دعوت کرد.

هیچ‌کس از مخالفان گروه‌های مختلف دینی در مباحثه با او تاب نیاورد. همه را با دلیل و برهان قانع کرد و بر جملگی آنان غالب آمد؛ تا آنجا که همه می‌گفتند او از مأمون برای خلافت اسلامی سزاوارتر است. وقتی این مسئله را که سخن روز شده بود، به گوش مأمون رسانیدند، وی برآشفته و حسدش شدت یافت. از سوی دیگر، حضرت از مأمون باکی نداشت و حق را به صراحت می‌گفت و بیشتر اوقات جوابی به سؤال مأمون می‌داد که خوشایند او نبود. مأمون نیز بر او خشم می‌گرفت و کینه او را در دل می‌داشت و اظهار نمی‌کرد، و چون از هر حيله برای آن حضرت عاجز ماند، از این راه داخل شد و او را با زهر به قتل رسانید.^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، *عیون اخبارالرضا*، ص ۵۸۴ و ۵۸۵.

درباره چگونگی مرگ حضرت بیشتر مورخان معتقدند که مأمون به ایشان زهر خورانیده. ابوالفرج در این‌باره می‌نویسد: حضرت رضا × انگور را دوست می‌داشت؛ برای مسموم ساختن ایشان انگوری را گرفتند و در بیخ دانه‌های آن سوزن‌های زهرآلود زدند و چند روز آن سوزن‌ها به همان حال بود. آنگاه آن را بیرون آوردند و انگورها را به نزد ایشان بردند و آن حضرت از همان انگورها خورد و سبب قتل وی گردید، و گفته‌اند این نوع زهر خوراندن ماهرانه‌ترین نوع آن است.^۱

شایان ذکر است که امام رضا × درباره شهادتشان پیشگویی نیز کرده بودند. در جایی آمده: «... وا عجباً از این امر که من و هارون مانند ایندوایم و انگستان خود را به یکدیگر چسبانید،^۲ کنایه از اینکه مرا در کنار هارون به خاک می‌سپارند. امام همچنین فرمود: به خدا سوگند! هیچ‌کس از ما جز شهید و کشته شده نیست. گفته شد ای پسر رسول خدا! چه کسی تو را می‌کشد؟ فرمود: بدترین خلق خدا در روزگار من مرا با زهر خواهد کشت و سپس در خانه‌ای تنگ و در سرزمین غربت مرا به خاک می‌سپارد.^۳

در جایی پیشگویی دیگری نیز آمده: در همان روزی که با ایشان بیعت کردند، یکی از خواص آن حضرت گفت: من در خدمت آن جناب بودم و به سبب ظاهر شدن فضل آن حضرت خوشحال بودم. امام مرا به نزد خود طلبید و آهسته فرمود که به این امر خوشحال مباش زیرا که این کار به اتمام نخواهد رسید و به این حال نخواهم ماند.^۴

۱. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص ۵۲۸.

۲. محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، *عیون اخبارالرضا*، ج ۲، ص ۵۴۷.

۳. محمد بن حسن قتال نیشابوری، *روضه الواعظین*، ص ۳۸۲.

۴. عباس قمی، *منتهی الآمال، زندگی چهارده معصوم*، ج ۲، ص ۸۹۸.

هنگامی که حضرت امام رضا × از دنیا رفت، مأمون مرگ او را پنهان کرد و یک شبانه‌روز جنازه را گذارد، سپس کسی را به نزد محمد بن جعفر، عموی آن حضرت که در خراسان بود، فرستاد و او را با گروهی از فرزندان ابوطالب حاضر کرد و سپس خبر مرگ آن حضرت را به اطلاع آنان رساند و جنازه را که به ظاهر صحیح و سالم بود بدانشان نشان داد. آنگاه مأمون گریست و بدن مطهر آن حضرت را مخاطب قرار داده، گفت: «ای برادر، به‌راستی بر من ناگوار است که تو را بر این حالت ببینم. من آرزومند بودم که خودم پیش از تو از این جهان بروم، ولی خدا نخواست.» مأمون پس از این سخنان اندوه و بی‌تابی زیادی از خود نشان داد. آنگاه به دنبال جنازه آن حضرت حرکت کرد و آن را تا جایی که اکنون حضرت در آنجا مدفون است، بر دوش کشید و سپس جنازه را آورد و در آنجا، در کنار قبر هارون به خاک سپرد.^۱

دعبل را قصیده‌ای است درباره شهادت امام رضا × که قسمتی از ابیات آن چنین است:

«اگر به خاطر تأسی به پیامبر و خاندان او نبود، از دیده سیلاب اشک جاری می‌کردم. او جان من است، ولی خاندان پیامبر را در برابر جان، در خانه دل جایگاهی دیگر است. میراث پیامبر به آنان زیان رساند و چنین است که آنان برای شهادت و مرگ قرعه می‌کشند. ای قبری که در سرزمین طوس جایگاهی غریب داری! اشک‌های غم پیوسته بر تو ریزان باد! در شبهه‌ام که تو را زهر خوراندند تا بر تو گریه کنم، یا به مرگ طبیعی از دنیا رفته‌ای تا داغ تو بر من آسان‌تر گردد.»^۲

۱. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص ۵۲۹. قبر امام رضا × در بیرون شهر نوقان و در مجاورت آن قبر رشید در مقبره‌ای زیبا در قریه‌ای به نام سناباد است که حصنی استوار دارد و گروهی در آن معتکف‌اند. (محمد بن حوقل، *سفرنامه ابن حوقل: ایران در «صورة الارض»*، ص ۱۶۹)

۲. صادق آئینه‌وند، *ادبیات انقلاب در شیعه*، ج ۱، ص ۱۱۷ و ۱۱۸. امام رضا در ماه صفر سال ۲۰۳ هجری در طوس از سرزمین خراسان به شهادت رسید. قبر هارون‌الرشید در پشت و

مهاجرت سادات به ایران در آستانه ورود امام رضا × به خراسان

یکی از دلایل عمده نفوذ تشیع در ایران، ورود سادات علوی به این منطقه بوده است. دلایل ورود سادات به ایران عبارت است از:

۱. امن بودن مناطق ایران؛ ایران دور از دسترس حکومت‌هایی بود که مرکز آنها در شام و یا عراق قرار داشت. فشارهای عباسیان و پیش از آنها امویان، باعث شد که آنها بدین مناطق مهاجرت کنند.
۲. مرفه بودن شهرهای ایران.

۳. محبوب بودن آنان نزد مردم این سامان، چه آنکه آنها فرزندان رسول خدا | بودند.^۱ این مهاجرت‌ها بیشتر از قرن دوم به بعد بوده است، به‌ویژه با آمدن حضرت علی بن موسی × به ایران. تسامح مأمون در مقابل سخت‌گیری پدرش رشید نسبت به سادات، در رشد و گسترش علویان تاثیر بسزایی داشت. او گرچه با قیام‌های آنها به‌شدت برخورد کرد، به علت اعتقادی که به برتری علی × بر سایر خلفا داشت، نسبت به علویان نیز احترام زیادی قائل بود، اما با این همه، سیاست او در اواخر نسبت به این افراد - که در هر حال حکومت عباسیان را تهدید می‌کردند - کاملاً عوض شد. آمدن حضرت فاطمه معصومه ÷ به ایران ازجمله مهاجرت‌هایی بود که هم زمان با آمدن علی بن موسی × به ایران صورت گرفت.^۲ حضور این بانوی گرامی سبب گسترش بیشتر تشیع در قم گردید؛ آن‌سان که پس از رحلت ایشان و به خاک سپردنشان در این

پایین قبر امام رضا قرار گرفت؛ چون امام علی بن موسی‌الرضا در خانه حمید بن قحطبه در جلوی قبر هارون و در برابر آن دفن شد. (بنگرید به: عبدالرزاق کُمّونه حسینی، *آرامگاه‌های خاندان پاک پیامبر و بزرگان صحابه و تابعین*، ص ۱۰۸.)

۱. رسول جعفریان، *تاریخ تشیع در ایران*، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

۲. همان، ص ۱۶۲.

شهر نیز تربت مطهرشان مورد زیارت خاص و عام قرار گرفت حتی بعد از وفات ایشان عده‌ای از سادات نیز به قم مهاجرت کردند.

حضرت احمد بن موسی کاظم × نیز در دوره مأمون با گروهی عازم شیراز شد تا سرانجام به برادرش امام رضا × پیبوند. چون قتلخ خان، فرماندار مأمون در شیراز از آمدن احمد آگاه شد، در بیرون شهر در محلی روی به احمد آورد که به آن نقطه خان زینان، می‌گفتند. هر دو گروه با هم برخورد کردند و میانشان جنگ درگرفت؛ پس مردی از یاران قتلخ فریاد زد: اگر می‌خواهید به امام رضا × برسید، او شهید شد. هنگامی که یاران احمد بن موسی این سخن را شنیدند، از اطرافش پراکنده شدند و جز بعضی از قبیله و برادرانش کسی با او نماند. پس به طرف شیراز روی آورد و مخالفان در پی او آمدند و در همین نقطه که اکنون آرامگاه اوست و به شاه چراغ معروف است، وی را به شهادت رساندند.^۱

مرعشی درباره آمدن سادات به ایران چنین می‌نویسد: «سادات از آوازه ولایت و عهدنامه مأمون که بر حضرت امام پناهی داده بود، روی بدین طرف نهادند و او را بیست و یک برادر دیگر بودند. این مجموع برادران و بنواعماد از سادات حسینی و حسنی، به ولایت ری و عراق رسیدند...»^۲

پس از اقدام مأمون در به شهادت رساندن حضرت امام رضا × سادات به دیلمستان و طبرستان پناه بردند. مرعشی در این زمینه می‌نویسد: «...چون سادات خبر غدر مأمون - که با حضرت رضا کرد - شنیدند، پناه بکوهستان دیلمستان و طبرستان بردند و بعضی بدانجا شهید گشتند و مزار و مرقد ایشان مشهور و معروفست و بعضی در همان‌جا توطن نمودند و اولاد و اتباع ایشان باقیست و

۱. بنگرید به: عبدالرزاق کمونه حسینی، آرامگاه‌های خاندان پاک پیامبر و بزرگان صحابه و تابعین، ص ۱۶۰.

۲. ظهیرالدین بن نصیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان و مازندران، ص ۲۷۷.

چون اصفهیدان مازندران در اوایل که اسلام قبول کردند، شیعه بودند و با اولاد رسول^۸ حُسن اعتقاد داشتند؛ سادات را در این ملک مقام آسان‌تر بود...»^۱

این مزارهای متبرک در ایران، نمودی است از آرمان‌های راستین تشیع که از اسلام ریشه گرفته بود و در حقیقت پشتوانه عظیمی برای معیارها و ارزش‌های والای مکتب تشیع محسوب می‌گردید: این مکان‌ها افزون بر اینکه محلی برای زیارت مشتاقان خاندان اهل بیت^۸ بود، مدرسه بزرگی نیز برای زائران تلقی می‌گردید که از معرفت امامزادگان و فضایل اخلاقی آن بزرگواران بهره‌مند گردند و از سویی به مظلومیت و حقانیت آنان پی برند که این خود در گسترش مذهب شیعه نیز مؤثر بود. به بیان دیگر، این آرامگاه‌ها هر کدام به کانونی برای گسترش فرهنگ تشیع تبدیل گردید.

نفوذ تشیع در سبزوار موجب شد که این شهر پذیرای سادات فراوان از شهرها و مناطق دور و نزدیک باشد و آن را محل امن و مرکز فعالیت خویش قرار دهند؛ چنانکه فضل بن شاذان، یکی از اصحاب دانشمند و معروف امام رضا × از نیشابور سنی‌نشین به این شهر مهاجرت کردند.^۲

در اوایل قرن سوم هجری حضور امام رضا × تشیع را از جهت پشتوانه فرهنگی و علمی و اصلاح مبانی عقیدتی به گونه‌ای بی‌سابقه تقویت کرد؛ به گونه‌ای که بعد از شهادت آن حضرت خط فکری و سیره عملی وی در ترویج

۱. همان، ص ۲۷۸.

۲. عبدالمجید ناصری داوودی، تشیع در خراسان عهد تیموریان، ص ۶۹. عده‌ای از سادات و علویان نیز به اصفهان وارد شده، در این شهر اقامت کردند و به زندگی ادامه داده، کم‌کم دارای عائله شدند و بالاخره فرزندان و اعقابشان رو به ازدیاد و گسترش نهادند و به مرور زمان سهمی از جمعیت اصفهان و شهرها و قصبات و دهات و اطراف آن را (مانند زواره و اردستان) به خود اختصاص دادند. (بنگرید به: مهدی فقیه‌ایمانی، تاریخ تشیع اصفهان از دمه سوم قرن اول تا پایان قرن دهم، ص ۱۶۳).

تشیع و رفع حملات گوناگون از آن، با فداکاری و کوشش دست پروردگان وی ادامه یافت و بدین ترتیب خراسان همچنان به عنوان محل امن شیعیان و سرزمینی شیعه پرور، در فضای تشیع به حیات خویش ادامه داد، تا آنجا که سادات علوی به تدریج و به طور مستمر عزم این دیار می کردند.^۱

اهمیت نفوذ تشیع و گستردگی آن پس از ورود امام رضا × در خراسان به گونه‌ای بود که زمینه قیام محمد بن قاسم علوی در طالقان فراهم شد. هرچند این قیام در سال ۲۱۹ هجری و چند سال بعد از شهادت امام رضا × رخ داد، از آن روی که باعث گسترش تشیع در بخشی از خطه ایران گردید، در خور توجه است. محمد بن قاسم در زمان معتصم در طالقان خروج کرد و پس از جنگ‌هایی که میان او و عبدالله بن طاهر روی داد، سرانجام عبدالله او را دستگیر کرد و به نزد معتصم فرستاد.^۲ وی پیش از آن مدتی در جوزجان تلاش کرد و طولی نکشید که چهل هزار نفر از مردم آنجا با وی بیعت کردند^۳ که این خود بیانگر وسعت گرایش‌های شیعی در خراسان است. با پیدایش قیام‌های شیعی در مازندران و گیلان، مهاجرت‌های سادات رو به گسترش نهاد و به تدریج بر شکوه و عظمت آنان افزوده گشت و از سویی - با توجه به دلایلی که برشمردیم - در میان مردم نیز پایگاهی بلند یافتند.

در این دوره، عراق و کوفه - با اینکه شیعیان بسیاری در آنجا بودند - دیگر منطقه امنی برای سادات نبود. علویان نیز با توجه به سوابق کوفه که در مواقع حساس همکاری نمی کردند، حاضر نبودند در آن منطقه دست به حرکتی بزنند. بنابراین پس از عراق، ایران یکی از بهترین مناطق برای قیام بود.^۴

۱. عبدالمجید ناصری داوودی، تشیع در خراسان، عهد تیموریان، ص ۷۰.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۵۳۷.

۳. همان؛ نیز برای آگاهی بیشتر درباره این قیام بنگرید به: همان، ص ۵۴۸ - ۵۳۶.

۴. رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۶۳.

پس از شهادت امام رضا × جمعی دیگر از علویان و فرزندان امامان به فرماندهی یک سپاه سه هزار نفری از علویان و شیعیان آنان، به منظور خونخواهی امام و قیام علیه مأمون عباسی به جانب ایران سرازیر شدند. مأمون نیز نامه‌ای به اطراف فرستاد مبنی بر اینکه علویان را مورد آزار و ستم قرار دهند. بنابراین عده‌ای از آنها به دستور مأمون یا خلفای بعد از او شهید و یا مسموم شدند.^۱

پیشینه تاریخی سادات منطقه خراسان

به همراه فتوحات مسلمانان، جمعیت انبوهی از اعراب به مناطق فتح شده روی آوردند. در فتح خراسان نیز عده‌ای از صحابه پیامبر | به این منطقه آمدند و برای همیشه در آنجا ماندند و مرگشان نیز در همان‌جا اتفاق افتاد؛ چنانکه نوادگان عبدالله بن عامر،^۲ فاتح نیشابور نیز تا قرن پنجم در این منطقه بوده‌اند.

همچنین فرزندان قطن بن عمرو، صحابی‌ای که در بیهق^۳ وفات کرد، شناخته شده‌اند.^۴

ولایت بُست را در نیشابور، «عربستان خراسان» می‌گفتند و این به جهت حضور در خور توجه قبایل عرب در آنجا بوده است.^۵

سادات که اصطلاحاً به فرزندان رسول خدا | از حضرت فاطمه ÷ اطلاق

۱. بزرگ عالم‌زاده، حسین بن موسی ستاره پرفروغ آسمان کویر، ص ۳۶ و ۳۷.

۲. عبدالله بن عامر در سال ۳۰ هجری قمری نیشابور را گشود و پس از گشودن این شهر، احنف بن قیس را به مرو، اوس بن ثعلبه تمیمی را به هرات، حاتم بن نعمان باهلی را به مرو، عبدالله بن خازم سلمی را به سرخس گسیل داشت و اینان این مناطق را فتح کردند. (بنگرید به: احمد بن یعقوب بن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۹ و ۶۰)

۳. شهری کوچک در خراسان است. (زکریا بن محمد قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۱۱۱).

۴. حسین حسینیان مقدم، تاریخ تشیع (۲)، ص ۲۳۷.

۵. همان.

می‌شود، در موطن عربی خود از سوی حکام بنی‌امیه و بنی‌عباس متحمل سختی‌های بسیار می‌شدند و حاکمان نسبت به فعالیت‌های آنان حساسیت و توجه ویژه‌ای داشتند. آنان به بهانه‌های مختلف مورد بازخواست و آزار و اذیت قرار می‌گرفتند. این‌گونه رفتار، آنان را واداشت تا برای رهایی از ستم حاکمان وقت مخفیانه به زندگی ادامه دهند و یا به مناطقی که از حکومت مرکزی دور بود، مهاجرت کنند. سختگیری‌های حاکمانی چون حجاج بن یوسف ثقفی^۱ در عراق، موجب مهاجرت اعراب به دیگر سرزمین‌ها می‌شد؛ چنانکه گزارش‌هایی از خروج سادات و علویان در زمان حکومت بنی‌امیه در دست داریم.^۲

پس از قیام زید بن علی بن الحسین که در نهایت به شهادت وی و شکست قیامش منجر گردید، فرزندش یحیی بن زید از خراسان گریخت و رهسپار بلخ شد.^۳ با قیام عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر در زمان مروان بن محمد - که به تسلط شهرهای فارس، حلوان، قومن، اصفهان، ری، همدان و اصطخر انجامید - هرچند حرکتش به شکست گرایید و به‌سوی خراسان گریخت و در آنجا به‌دست ابومسلم کشته شد،^۴ ولی این قیام‌ها زمینه دیگری برای مهاجرت سادات و علویان به این منطقه بود.

حرکت عبدالله بن معاویه تا حد زیادی می‌توانست به نشر افکار شیعی در ایران کمک کند. آمدن او به ایران که با اشاره برخی از مردم کوفه در رفتن به

۱. برای آگاهی بیشتر در خصوص ستمگری‌های حجاج بن یوسف و برخی اعمال دیگر او. (بنگرید به: ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۱۵۸ - ۱۲۹).

۲. حسین حسینیان‌مقدم، *تاریخ تشیع* (۲)، ص ۲۳۷.

۳. احمد بن یعقوب بن واضح، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۲۹۹.

۴. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۲۴۶ و ۲۴۷؛ محمد بن علی بن طباطبای، *تاریخ فخری*، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

شرق و فارس صورت گرفت، نشان دهنده وجود زمینه برای نشر چنین تفکری بوده است و گویا موالی نیز از او حمایت کرده‌اند.^۱

پس از آنکه یحیی بن زید به ایران آمد، راه این مهاجرت‌ها - که بیشتر از قرن دوم به بعد بود - گشوده شد. در زمان منصور عباسی کسانی که از محمد بن عبدالله و برادرش ابراهیم - که از علویان بودند - حمایت می‌کردند، تحت تعقیب قرار گرفتند و به همین‌رو از ترس منصور به سرعت به این منطقه روی آوردند. پس از آن، این مهاجرت‌ها رو به گسترش نهاد.^۲

یکی از دلایل آمدن سادات به ایران، جذب نیرو برای قیام بود. مردم ایران که یکبار به‌هنگام روی‌کار آمدن عباسیان علاقه خود را برای تغییر حاکمیت امویان نشان داده و امتحان خوبی پس داده بودند، می‌توانستند بار دیگر نیز چنین کنند. در واقع همین تصور بود که علویان را به‌سوی این مناطق می‌کشاند؛ حال آنکه آگاهی عمومی مردم ایران نسبت به علویان و حتی فعالیت خود علویان در تحریک مردم، اندک بود. فعالیت عباسیان پس از سی سال به نتیجه رسید، این در حالی بود که علویان با یک تحرک اندک، قصد چنین کار بزرگی را داشتند.^۳

پیش‌تر به مهاجرت سادات به ایران در آستانه ورود امام رضا × به خراسان و پس از شهادت ایشان و همچنین به اهمیت نفوذ تشیع و گستردگی آن در مناطق مختلف به‌ویژه در خراسان اشاره شد.

سادات که به مناطق مختلفی از ایران مهاجرت می‌کردند، مورد احترام بودند؛ زیرا آنان را فرزندان رسول خدا | می‌دانستند. مقدسی در خصوص ابراز علاقه و محبت شدید مردم خراسان به سادات چنین می‌گوید: «در این منطقه، اولاد

۱. رسول جعفریان، *تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم هجری*، ص ۱۴۵.

۲. همان، ص ۱۶۰.

۳. همان، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.

علی × را ارج می‌نهند و از بنی‌هاشم کسی در آنجا نیست، مگر غریبه باشند.^۱ این احترام برای ساداتی بود که از نسل فاطمه ÷ بودند، و فرزندان علی × از دیگر همسر او از چنین احترامی برخوردار نبودند. نوادگانی از محمد بن حنفیه نیز در بیهق حضور داشتند که هرچند علوی‌تبار بودند، ولی به این نسب مشهور و معروف نشده‌اند.^۲

بیهق یکی از شهرهای خراسان بوده که امروزه مرکز آن سبزوار است. مردم آن از ابتدا با علاقه و رغبت‌ایمان آوردند. این شهر مرکزی برای تشیع محسوب می‌شده و تشیع در آن از زمان طاهریان رواج یافته و یکی از دلایل این گسترش، مهاجرت‌های زیادی است که سادات از شهرهای مختلف از جمله نیشابور و ری به آن منطقه داشته‌اند.^۳ حمدالله مستوفی در خصوص مذهب مردم بیهق چنین می‌نویسد: «مردم آنجا شیعه اثنی عشری‌اند.»^۴ ابن‌فندق در تاریخ بیهق نیز به شیعه بودن مردم این سرزمین و همچنین مهاجرت سادات و خاندان‌های آنها به این منطقه اشاره نموده است.^۵

در اطراف بیهق، شهرهایی همچون نیشابور را باید از داشتن گرایش‌های گسترده شیعی مستثنی نمود؛ چراکه این شهر، مرکز روحانیت و علوم دینی اهل سنت بوده و شیعه آن نیز در فشار و تحت مراقبت بوده‌اند.^۶ با این حال، حضور افرادی همچون فضل بن شاذان (متوفی ۲۶۰) نشانه وجود خاندان‌های

۱. محمد بن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ج ۲، ص ۴۷۳.

۲. حسین حسینیان‌مقدم، *تاریخ تشیع (۲)*، ص ۲۳۸.

۳. رسول جعفریان، *تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم هجری*، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

۴. حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، ص ۳۰۶.

۵. بنگرید به: علی بن زید بیهقی، *تاریخ بیهق*.

۶. علی دوانی، *مفاخر اسلام*.

شیعی در این شهر است. وی از سوی عبیدالله بن طاهر تحت فشار بود و پس از مدتی نیز به بیهق تبعید شد.^۱

قم و تشیع

شهر قم که اولین مرکز تشیع در ایران بوده، پیشینه تشیع آن به ربع آخر قرن اول هجری باز می‌گردد. تا آن موقع، ایران هنوز گرفتار کشمکش بین پذیرش اسلام و باقی ماندن بر دین آبا و اجدادی خود بود، اما قم، مشی مذهبی خود را برگزیده بود. عرب‌هایی که وارد این منطقه شدند، از «اشعری‌ها» بودند که اصل آنها از مناطق جنوب حجاز بود.^۲ بنا به نقل یعقوبی، بیشتر عرب‌هایی که ساکن قم شدند، از قبیله «مذحج» و پس از آن «اشعری‌ها» بودند.^۳

محمد بن سائب بن مالک اشعری - جد خاندان اشعری - که به قم مهاجرت کرده بود، از جمله شیعیانی بود که برای گرفتن انتقام خون امام حسین × و شهدای کربلا در قیام مختار شرکت کرد و پس از شکست مختار، به دست حجاج بن یوسف ثقفی به شهادت رسید.^۴

زمانی که شیعیان در اظهار مذهب و عقیده خویش تقیه می‌کردند، موسی بن عبدالله بن سعد اشعری اولین کسی بود که در قم اظهار تشیع کرد و اهل قم از وی پیروی کردند.^۵

بنابراین اعراب اشعری بودند که شهر قم را پایه‌گذاری کردند و در کنار آنها

۱. رسول جعفریان، *تاریخ تشیع در ایران*، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.

۲. همان، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۳. احمد بن یعقوب یعقوبی، *البلدان*، ص ۴۸.

۴. حسن بن محمد قمی، *تاریخ قم*، ص ۲۴۵.

۵. همان، ص ۲۷۸.

فصل چهارم: ولایتعهدی امام رضا × و بازتاب حضور ایشان در ایران □ ۱۵۱

بی‌شک ایرانیانی نیز بوده و یا بعدها به این منطقه آمده‌اند؛ آن‌سان که بنا به گفته ابن‌حوقل، زبان آنها پس از مدتی به فارسی تبدیل شد.^۱

قزوینی در نوع تشیع قم می‌گوید: «مذهب سکنه قم تشیع است؛ دوازده امامی هستند و در مذهب غلو می‌کنند.»^۲ مقدسی بیان می‌دارد که مردم قم، شیعه غالی هستند.^۳

حمدالله مستوفی چنین می‌گوید: «مردم آنجا شیعه اثنی عشری‌اند و به غایت متعصب.»^۴ حدود العالم در کتاب مجهول المؤلف چنین می‌نویسد: «شهریست بزرگ و ویران و کشت بسیار و مردمانی شیعی‌اند...»^۵

محبت و علاقه‌مندی اشعریان به اهل بیت عصمت و طهارت^۶ بسیار بود؛ به‌گونه‌ای که جامه‌ای را که امام رضا × به دعبل خزاعی بخشیده بود، برای تبرک و شفا به هزار مثقال طلا از او خریدند. شایان ذکر است که این علاقه‌مندی دوسویه بود و ائمه اطهار × نیز با بخشش هدایا و اموال شخصی خود به این خاندان شیعی نسبت به آنان اظهار محبت می‌کردند؛ چنانکه جامه‌ها و انگشترهای خود را به زکریا بن ادريس، زکریا بن آدم و عیسی بن عبدالله بن سعد اشعری هدیه دادند.^۶

درباره اهمیت این شهر به‌عنوان کانون فعالیت‌های شیعی در روایتی از

۱. رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۱۹.

۲. زکریا بن محمد قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۲۱۱.

۳. محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ج ۲، ص ۵۹۱.

۴. حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۶۷.

۵. حدود العالم من المشرق الى المغرب، ص ۱۴۲.

۶. حسن بن محمد قمی، تاریخ قم، ص ۲۷۹؛ محمد بن نعمان (مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۱ و ۳۷۲.

امام صادق × چنین نقل شده است: «مکه، حرم خدا و مدینه، حرم پیامبر | و کوفه، حرم علی × و قم، حرم اهل بیت × معرفی شده است.»^۱

علل مهاجرت سادات طالبیه به قم

۱. فشارها و سخت‌گیری‌های امویان و سپس عباسیان نسبت به سادات و علویان که همراه با تهدید و سرکوب آنان بود.
۲. احضار امام رضا × از مدینه به مرو توسط مأمون و واگذاری ولایتعهدی به ایشان از یک‌سو، رونق یافتن کانون‌ها و فعالیت‌های شیعی با مهاجرت ایشان به این منطقه از دوم‌سو، ایجاد دلگرمی و تقویت روحیه سادات با آمدن امام به خراسان از سوم‌سو و سرانجام امنیت، آسایش و مجبوبیتی که در میان مردم ایران داشتند.
۳. وجود مرقد مطهر حضرت فاطمه معصومه ÷ در این شهر. در روایتی از امام صادق × چنین آمده است: «... به شهر قم زنی را از فرزندان من، فاطمه نام دفن کنند و هر کس زیارت او دریابد به بهشت رود و بهشت او را واجب شود.»^۲
۴. شیوه عملی زندگی سادات که توأم با زهد و عبادات بود، از عوامل گرایش و توجه مردم به آنان بوده است؛ چنانکه ابن‌اسفندیار می‌نویسد: «به هر وقت ساداتی را که به نواحی ایشان نشستند بودند، می‌دیدند، زهد، علم و ورع ایشان را اعتقاد می‌کردند و می‌گفتند: آنچه سیرت مسلمانی است، با سادات است.»^۳

۵. پس از مهاجرت خاندان اشعری از کوفه به قم و با توجه به گرایش شیعی خود، ساداتی را که به قم پناه می‌آوردند، مورد احترام و حمایت خود قرار می‌دادند و از آنان می‌خواستند به قم هجرت کنند. با مهاجرت برخی از سادات، اقوام و

۱. همان، ص ۲۱۴ و ۲۱۵.

۲. همان، ص ۲۱۵.

۳. بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۲۲۹.

خویشان آنان نیز به این مناطق روی آوردند.

۶ تشکیل حکومت سادات زیدی مذهب در ری و طبرستان نیز از جمله عوامل مهمی بود تا دیگر سادات، متوجه این منطقه شوند. طبیعی است هم سویی مذهبی ری با قم ایجاب کند سادات با اعتماد، اطمینان و پشتیبانی بیشتری که حاصل شده بود، ترغیب شوند تا به قم مهاجرت کنند.^۱

این سادات مهاجر، برخی حسنی، حسینی و برخی دیگر از فرزندان جعفر بن ابی طالب، عقیل و محمد بن حنفیه بودند که از مناطق مختلف، به ویژه از کوفه و بغداد به قم مهاجرت کرده بودند. شایان ذکر است سادات طالبیه، پیوسته میان شهرهای این منطقه در رفت و آمد بودند.

گاه از ری به قم و بالعکس و گاه نیز از قم به کاشان و طبرستان و نواحی این شهرها مهاجرت می کردند. از همین رو، اینک مزار بسیاری از آنان در این شهرها پراکنده است که در نزد مردم به «امامزاده» معروف اند.^۲ مزارها و مقابر این امام زادگان به تدریج باعث تجمع ارادتمندان به آنها شد و موجبات گسترش و تقویت کانون های شیعی در ایران گردید.

تأثیر تشیع قم بر سایر مناطق

با دقت در عقاید مذهبی سایر شهرهای اطراف قم به خوبی می توان حدس زد که تشیع از این ناحیه به آن شهرها راه یافته است. البته با توجه به قوت علمای این شهر نیز این موضوع به سهولت پذیرفتنی است.^۳

«آوه» یا «آبه» شهری است که مردم آن گرایش شیعی شدید داشته اند

۱. حسین حسینیان مقدم، تاریخ تشیع (۲)، ص ۲۶۱.

۲. همان، ص ۲۶۱.

۳. رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۳۰.

قزوینی در این باره چنین می نویسد: «شهرکی است نزدیک ساوه. اهل آبه از غلات شیعه هستند؛ با اهل ساوه که همگی سنی هستند، میانه شان شکر آب است.»^۱ مستوفی در این رابطه نوشته است: «اهالی خود ساوه، سنی مذهب اند، اما تمام دهات اطراف آن، شیعه اثنی عشری اند.»^۲

یکی دیگر از این شهرها که تشیع قم بر آن اثرگذار بوده «کاشان» است. قزوینی در این باره چنین نوشته: «اهل قاشان [= کاشان] شیعه امامیه اند و در مذهب غلو می کنند.»^۳ یاقوت حموی نیز نوشته که اهل کاشان همگی شیعه امامیه هستند.^۴ همچنین گفته اند سکنه روستای «ماهاباد» که از روستاهای کاشان بوده، همگی شیعه مذهب و دوازده امامی هستند.^۵

اهالی «فراهان» یکی دیگر از مناطق اطراف قم، شیعه اثنی عشری بوده اند. مستوفی در این باره چنین می نویسد: «... مردم آن، شیعه اثنی عشری اند و به غایت متعصب.»^۶

«تفرش» که گاهی «طبرس» نیز بر آن اطلاق شده، در شمار همین مناطق شیعه نشین اطراف قم بوده است. مستوفی می گوید: «مردم آنجا شیعه اثنی عشری بوده و از قدیم الایام، همین مذهب را داشته اند.»^۷ اعتمادالسلطنه در کتاب مرآت البلدان، نقل کرده: «عمده سکنه تفرش سادات حسینی اند.» گویند

۱. زکریا بن محمد قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۶۵.

۲. حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۶۲ و ۶۳.

۳. زکریا بن محمد قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۱۹۷.

۴. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۹۶.

۵. زکریا بن محمد قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۲۱۹.

۶. حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۶۹.

۷. رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۳۱.

این سادات از مکه هجرت کرده و به آنجا آمده و سکنی گزیده‌اند.^۱ عمده تشیعی که در مناطق جبل بوده، احتمالاً به جهت تأثیر از تشیع قم بوده است. با توجه به مطالب گفته شده، از یک‌سو این شهرها کانونی برای حضور سادات و علویان بوده و به واسطه همین افراد، شیعه امامیه گسترش یافته و در عین حال تأثیر تشیع قم بر این مناطق نیز از دوم‌سو موجب گسترش تشیع و ایجاد کانون‌های شیعی در آن گردیده است.

برخی از پیامدها و تأثیرات حضور امام رضا × در ایران

۱. رشد حوزه‌های علمی و گسترش تشیع

ازجمله مسئولیت‌های مهم ائمه اطهار × به‌ویژه امام رضا ×، از یک‌سو ارشاد و هدایت آحاد مردم و سوق دادن آنها به قرآن و سیره پیامبر اعظم | و از دوم‌سو تعلیم و تربیت مردم و توجه دادن آنان به علم و دانش و مبارزه با انواع نادانی‌ها، جهالت‌ها و شبهات و سرانجام تربیت شاگردان، عالمان و اندیشمندان بوده است؛ کسانی که هر یک در اعتلا و گسترش فرهنگ و مبانی تفکرات شیعی سهم بسزایی داشته‌اند.

امام رضا × هم در مدینه منوره و هم زمانی که به مرو هجرت نمود، همواره پاسخگوی تشنگان و جویندگان علم و دانش و معرفت بود. در این خصوص آن حضرت فرمود: «دانش‌های ما را فراگیرید و به مردم یاد دهید؛ زیرا اگر مردم زیبایی سخن ما را بدانند، از ما پیروی می‌کنند.»^۲ همچنین ایشان می‌فرمود: «من در روضه منوره نبوی می‌نشستم؛ درحالی‌که علمای بسیاری در مدینه حضور داشتند، هنگامی که یکی از آنان در پاسخ سؤالی درمی‌ماند، همگی آنان، افراد را

۱. اعتماد |، *مرآت البلدان*، ج ۱، ص ۷۵۶.

۲. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۲، ص ۳۰.

به نزد من می‌فرستادند و من پاسخگوی سؤالات آنان بودم.»^۱

علی بن موسی‌الرضا × طی دوران اقامت خود در مرو - مرکز علمی و اداری خراسان - برای ترقی‌اندیشه و اعتقادات مردم خراسان تلاش بسیار نمود و با مناظره‌های علمی با اهل کتاب و نحله‌های فکری گوناگون، موجبات اعتلای معرفت و بینش دینی این منطقه را فراهم آورد. آن حضرت با تشکیل محافل علمی، کلامی و حدیثی به دفاع از اصول اسلام و فرهنگ اهل‌بیت ^۲ پرداخت و به ایرادات و شبهات فرقی مختلف پاسخ داد.^۳ شمار مناظرات امام رضا × با اهل کتاب و نمایندگان مسیحیان، یهودیان، مانویان، زرتشتیان، صابئین و فرقی اسلامی، بسیار است که پیش‌تر به آن اشاره شد.^۴ مباحث این مناظرات علمی درباره آفرینش جهان، توحید، صفات خداوند، انبیای الهی و عصمت آنان، جبر، اختیار و امامت، تفسیر آیات گوناگون قرآن، فضایل اهل‌بیت ^۵، احادیث، دعا و احکام دین بود.^۶

با توجه به جو عقل‌گرایی که در زمان مأمون اوج گرفته بود و درگیری معتزله ^۷ و اشاعره ^۸ و انشعابات این دو و سر برآوردن فرقه‌های گوناگون در آن

۱. فضل بن حسن طبرسی، *اعلام‌الوری بأعلام‌الهدی*، ج ۲، ص ۶۴.

۲. اصغر منتظرالقائم، *تاریخ امامت*، ص ۲۱۶.

۳. در خصوص با مناظرات امام رضا به نحله‌های مختلف بنگرید به همین کتاب، ص ۱۲۸ - ۱۲۲.

۴. اصغر منتظرالقائم، *تاریخ امامت*، ص ۲۱۶.

۵. واصل بن عطا در پاسخ شخصی که در مجلس درس حسن بصری پرسیده بود «موقعیت کسی که گناه کبیره‌ای مرتکب شود، چیست»، گفت: که صاحب گناه کبیره نه کافر است مطلقاً، و نه مؤمن است مطلقاً، بلکه او در منزلی میان این دو منزل است و نه کافر. پس برخاست و در پای ستونی از ستون‌های مسجد بصره عزلت گزید. حسن با یاران خود گفت: واصل از ما عزلت گزید، از این رو آنان را معتزله نامیده‌اند. بنگرید به: علی محمد ولوی، *تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی*، ج ۲، ص ۳۲۹ و ۳۳۰.

۶. ابوالحسن اشعری اعتماد و اتکای مطلق به عقل را جایز ندانسته و معتزله را در این مورد سرزنش کرده است، او علت بسیاری از انحرافات معتزله را اعتماد به عقل دانسته است. وی

دوره - که منشأ آن رواج و توسعه کاربرد عقل در مسائل کلامی و دینی بود - حضور امام رضا × برای تبیین و تحکیم مواضع شیعه و رفع شبهات از آن و رهنمون شیعیان بسیار ضروری و مفید می‌نمود. این در حالی است که غلبه امام در مناظرات متعدد در مقابل بزرگان فِرَق گوناگون - اعم از متکلم، فقیه، محدث و مفسر مسلمان یا غیرمسلمان مقام علمی آن حضرت را به اثبات رساند.^۱

علی بن موسی‌الرضا × افزون بر شرکت در مناظرات عمومی و مجالس علمی - که مأمون آنها را تدارک می‌دید - در منزل خود و مسجد مرو نیز حوزه علمی تشکیل داد و پذیرای شیعیان و پیروان خویش شد، شیعیانی که از شهرها و روستاهای دور و نزدیک و از طبقات گوناگون برای زیارت آن حضرت و گرفتن راهنمایی و کسب معارف علمی و دینی و حل شبهات و مسائل گوناگون می‌آمدند. تعداد اینان هر روز بیشتر می‌شد؛ تا جایی که مأمون احساس خطر کرد و به محمد بن عمروطوس دستور داد مانع ورود و اجتماع آنها در خانه حضرت شود. حضرت پس از شنیدن این خبر فرمود: «... خدایا! از کسی که به من ظلم کرده، مرا خوار نموده و شیعیان را از درب خانه من دور کرده است، انتقام مرا بگیر.»^۲

این خبر از یک‌سو نشانه عظمت علمی امام و تلاش‌های وافر ایشان در انتقال دانش و معارف علمی و دینی به شیعیان بود و از دوم‌سو گسترش حوزه‌های علمی و کانون‌های شیعی را دربرداشت و از سوی سوم نشان دهنده ازدیاد مشتاقان، علاقه‌مندان و شیعیان به حضرت بود - تا از سرچشمه معارف ولایی سیراب گردند - و از سوی آخر نیز بیانگر سازش ناپذیری حضرت در مقابل

در زمینه عقل جانب میانه را گرفته و مذهب اوسط را اختیار کرده است و می‌گفت خدا به عقل حاصل شود و به شرع واجب گردد. (همان، ص ۴۶۷).

۱. عبدالمجید ناصری داودی، تشیع در خراسان در عهد تیموریان، ص ۶۶.

۲. محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، عیون اخبارالرضا، ص ۱۸۶ - ۱۸۴.

دستگاه ظالمانه مأمون بود؛ چنانکه بلافاصله پس از راندن شیعیان از منزل ایشان، آن امام اعتراض و شکایت خود را به صراحت اعلام کرد.

از دیگر نتایج پربار دوران اقامت علی بن موسی × در مرو، فراهم شدن موجبات رشد و گسترش تشیع در خراسان بود. مردم خراسان که از پیش، دوستدار خاندان رسالت بودند، پس از حضور آن حضرت محبت و ارادتشان به اهل بیت ^۸ و علویان بیشتر شد؛ به گونه‌ای که مدفن امام رضا × یکی از پایگاه‌های مهم تشیع در طول تاریخ درآمد و بر تاریخ فرهنگ و هنر و اقتصاد ایران و تشیع تأثیر عمیقی نهاد.^۱ بی‌شک زیارت قبور ائمه به‌ویژه امام رضا × یکی از بهترین شعایر مذهبی شیعه بود که در طول تاریخ مشتاقان و شیعیان از آن بهره‌مند گردیدند.^۲

یکی از حوادث مهمی که باعث محبوبیت بیشتر امام رضا × در میان مردم خراسان و شیعیان گردید، نزول باران رحمت بر اثر دعای حضرت بود. هنگامی که حضرت به ولایتعهدی مأمون منصوب شد، منطقه خراسان دچار کم‌آبی شد و مزارع و باغات در معرض خطر قرار گرفت. مأمون از امام × خواست که دعا کند و از خداوند بخواهد تا باران رحمت خود را نازل نماید. امام × به خواسته مأمون پاسخ مثبت داد و پذیرفت که در پیشگاه الهی دعا کند. سرانجام در موعد مقرر به بیابان رفت و مردم زیادی نیز گرد آمده بودند. حضرت بر فراز منبر قرار گرفت

۱. اصغر منتظرالقائم، تاریخ امامت، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.

۲. آل‌بویه از شیعیانی بودند که علاقه‌مندی خود را به زیارت ائمه اطهار به‌ویژه امام رضا در عمل نشان دادند. از جمله رکن‌الدوله نیز پیش از سال ۳۵۲ هجری که شیخ صدوق را به ری دعوت کرد، برای زیارت مرقد امام رضا به خراسان رفت و آن‌گونه که به شیخ صدوق گفته بود، از آن امام همام حاجت گرفته است. (بنگرید به: محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۳۱۲).

و پس از حمد و ثنای پروردگار عرض کرد: «بارالها! تو قدر و منزلت اهل بیت ^۸ را بالا بردی و به آنان بزرگی و عظمت بخشیدی. مردم به امید فضل و رحمت تو به ما متوسل شده‌اند، از تو درخواست دارم حاجت آنها را برآوری و باران رحمت را نازل نمایی؛ بارانی که ویرانی و زیان به بار نیاورد؛ بارانی که شروع آن موقعی باشد که مردم از صحرا برگشته و به منازل و قرارگاه‌های خود رسیده باشند.» سرانجام دعای حضرت مستجاب شد و همان طور که از پیشگاه الهی درخواست نموده بود عملی گردید.^۱ نزول باران رحمت بر اثر دعای حضرت × موجب قدرشناسی مردم گردید و همه یک‌زبان می‌گفتند: بزرگواری‌ها و کرامات حضرت باری تعالی بر فرزند پیامبر اسلام | گوارا باد.

محمّل است که هدف مأمون از فرستادن حضرت برای دعای باران، این بود که ایشان پس از حضور در بیابان به اتفاق انبوهی از مردم و دعا در پیشگاه الهی، دعایشان مستجاب نشود و ایشان را در میان عامه مردم تحقیر نماید. اما با استجابت دعای حضرت، موقعیت مأمون نیز تضعیف و این حادثه برای وی گران تمام شد.

استجابت دعای حضرت و نزول باران رحمت، از یک‌سو موجب فزونی محبوبیت و علاقه‌مندی به امام رضا × در افکار عمومی شد و از سوی دوم زمینه نفوذ تشیع و گرایش به آن را مخصوصاً در افرادی که معرفت و علاقه‌مندی آنها به امام × ریشه‌دار و عمیق بود، فراهم کرد.

گذشته از مناظرات^۲ که پیش‌تر گفته شد، احادیث و روایات بسیاری از امام رضا × در زمینه‌های مختلف علوم و معارف اسلامی و شیعی چون فقه، اصول

۱. همان، ص ۱۸۳ - ۱۷۹.

۲. برای اطلاعات بیشتر در خصوص مناظرات امام رضا با فرق مختلف بنگرید به: احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۲۴ - ۱۷۱.

عقاید، اخلاق و... برای ما به یادگار مانده که گنجینه‌ای بس گرانبهاست. در مجموع دوران پربار امامت امام رضا × به‌ویژه دهه دوم آن، دوران آزادی و آسایش نسبی شیعیان است. در این دوران، شیعیان و سادات از اطراف برای دیدن و بهره بردن از محضر علی بن موسی‌الرضا × به خراسان روی آوردند. بی‌شک عقاید، فقه و اندیشه شیعه در این دوران گسترش در خور توجهی داشت.^۱

۲. ایجاد فضاهای زیارتی و عبادی

پس از شهادت مظلومانه علی بن موسی‌الرضا × دوستان و شیعیان متوجه زیارت آن حضرت شدند. بقعه رضویه، نخست محوطه کوچکی بود که در میان باغ بزرگی قرار داشت. تاریخ نشان می‌دهد روضه مطهره رضویه از همان روز نخست خادم داشته و شخصی کلیددار حرم مطهر بوده است. پس از مدتی در کنار قبر آن حضرت مسجدی ساخته و در اختیار زائران قرار می‌گیرد. به موازات ساختن مساجد، رباطهایی نیز جهت سکونت زائران امام × ساخته و متصدیان در آنجا به فعالیت می‌پرداختند و برای رفاه و آسایش زائران کوشش می‌کردند.^۲

ظاهراً نخستین گروهی که در کنار قبر مطهر سکونت اختیار می‌کنند خادمان روضه مبارکه، کسبه و اصناف بوده‌اند، از این تاریخ که زمان آن مشخص نیست، مشهد امام علی بن موسی‌الرضا × محل مسکونی می‌شود و اندک‌اندک در آنجا سکونت می‌یابند و بعد از مدتی حالت یک قصبه را به خود می‌گیرد و به مشهد رضا معروف می‌گردد.^۳

در قرن سوم و چهارم هجری سه گروه در مشهد اقامت داشتند: نخست

۱. محمود حیدری‌آقایی و دیگران، تاریخ تشیع (۱)، ص ۲۷۶.

۲. عزیزالله عطاردی‌قوچانی، تاریخ آستان قدس، ج ۲، ص ۶۲۸.

۳. همان، ص ۶۲۹.

خادمان و کارگزاران روضه مبارکه، دوم علما و سادات که برای قرب جوار، تبلیغ احکام و اقامه شعائر دینی در آنجا سکونت داشتند و سوم افرادی که برای کسب و کار به آنجا رفته بودند و حوایج ساکنان و زائران را برآورده می‌کردند.^۱

پیش‌تر گفته شد که ایران و سلاطین آل‌بویه به مشهد مقدس رضوی توجه داشته‌اند؛ تا آنجا که رکن‌الدوله یکی از امیران این سلسله برای زیارت حضرت رضا × به مشهد مشرف می‌گردد.^۲ صاحب بن عباد که در ری حکومت و وزارت داشته نیز به مشهد مقدس عنایت داشته است.^۳

توسعه بناها برای ساکنان و زائران مرقد امام رضا × و رفت و آمد شیعیان به آنجا، باعث ناراحتی فقها و امیران حنفی خراسان و ناحیه طوس می‌گردد. آنان امیر سبکتکین را وادار می‌کنند تا بقعه رضویه را خراب کند، او نیز دستور می‌دهد روضه مبارکه را خراب کنند. پس مدتی محمود غزنوی بار دیگر بقعه را تجدیدبنا می‌کند. از این تاریخ که اواخر قرن چهارم و یا اوایل قرن پنجم است، خیل زائران به مشهد سرازیر می‌گردند و بار دیگر در آنجا جنب و جوش و فعالیت شروع می‌گردد.^۴

تحریکات بین شیعه و سنی پس از مدتی دیگر بار شروع شده و حاکمان حنفی با حمایت اهل سنت، مشهد را به آتش می‌کشند و بقعه مطهر را خراب می‌کنند و در سال ۵۱۵ هجری بار دیگر روضه منوره تجدیدبنا می‌گردد. از قرن ششم تا نهم نیز حادثه‌ای که موجب تخریب حرم مطهر گردد، پیش نیامده و بناهای زیادی در اطراف حرم مطهر بنا گردیده است. عنایات و توجهات امیران و حاکمان

۱. همان.

۲. محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، *عیون اخبارالرضا*، ج ۲، ص ۳۱۲.

۳. شیخ صدوق در کتاب *عیون اخبارالرضا* را به صاحب بن عباد تقدیم کرده و دلیل آن را علاقه وی به اهل بیت، تمسق به ولایت آنان و اعتقاد به وجوب اطاعت و قول به امامت آنها و احسان به شیعیان آنان می‌داند. بنگرید به: رسول جعفریان، *تاریخ گسترش تشیع در ری*، ص ۳۸.

۴. عزیزالله عطاردی قوچانی، *تاریخ آستان قدس*، ج ۲، ص ۶۳۰.

و علاقه‌مندان امام × در دوره سلجوقیان، خوارزمشاهیان، غوریان و ایلخانان موجب گردید تا مشهد رضا شکوه و جلال خود را بازیابد.^۱

در قرن نهم هجری که مصادف با سلطنت تیموریان است، مشهد مقدس رضوی به صورت مرکزی دینی، فرهنگی، هنری و اقتصادی درآمد و مردم از اطراف و اکناف بدانجا می‌آمدند. شاهرخ فرزند امیر تیمور که در هرات حکومت می‌کرد، به مشهد مقدس عنایتی بسیار داشت. در این ایام به دلیل امنیتی که وجود داشت، مردم از گوشه و کنار برای زیارت به مشهد مشرف می‌شدند. در این دوره، فضاهای جدیدی برای عبادت و زیارت ساخته می‌شد و در اختیار زائران حضرت رضا × قرار می‌گرفت. گوهرشادآغا رواق بزرگ دارالسیاده، رواق دارالحفاظ و رواق دارالسلام را ساخت و در همین زمان مسجد مجلل و باشکوه گوهرشاد نیز بنا گردید.^۲

مسجد جامع گوهرشاد یکی از مهم‌ترین و زیباترین مساجد تاریخی در بلاد و اماکن اسلامی به‌شمار می‌رود. این مسجد باشکوه یادگاری از قرون گذشته و نمونه‌ای از معماری‌های سنتی اسلامی است که در جوار بارگاه ملکوتی علی بن موسی‌الرضا × قرار گرفته و متصل به آن است. این مسجد در سال ۸۲۱ هجری بنا گردید و بانی آن گوهرشادآغا فرزند امیر غیاث‌الدین ترخان و همسر شاهرخ، فرزند امیر تیمور گورکانی است که از خاندان مشهور و معروف در عهد تیموریان بودند. گوهرشادآغا از بانوان بزرگ و نیکوکار عصر خود به‌شمار می‌رفت و یادگاری‌های بسیاری در مشهد رضوی و هرات از خود بر جای نهاد.^۳

دراین باره خواندمیر می‌نویسد: «گوهرشادآغا به صفت عفت و نَصَفَت اتصاف

۱. همان، ص ۶۳۰ و ۶۳۱.

۲. همان، ص ۶۳۳.

۳. همان، ص ۷۱۵.

داشت و همواره همت عالی فهمت بر تعمیر بقاع خیر و اشاعه میراث می‌گماشت. از آثار او در شمال دارالسلطنه هرات، مدرسه و مسجد جامعیت در غایت زیب و زینت و در مشهد مقدسه رضویه نیز مسجد جمعه در کمال تکلف ساخته و مستقلات خوب و اسباب مرغوب برین بقاع وقف نموده.^۱

اماکن زیارتی در قرن دهم و یازدهم مصادف با حکومت صفویه در ایران است. اعلام تشیع اثنی‌عشری یا «دوازده امامی» در سال ۹۰۷ هجری به‌عنوان مذهب رسمی کشور در دوران حکومت تازه تأسیس صفویه - که هنوز پایه‌های خود را تحکیم نکرده بود - از سوی شاه اسماعیل در تبریز، مهم‌ترین تصمیم وی بود.^۲

مبنای سیاست حکومت صفویه ترویج مذهب تشیع و نشر معارف اهل بیت^۳ بود و تجلیل از ائمه اطهار^۴ و بناهای مذهبی در دولت آنها مورد اهمیت بسیار قرار داشت. آنها توانستند حاکمان و امیران محلی را که اغلب حنفی و اهل سنت بودند، از صحنه‌های سیاست و قدرت دور نمایند. آنان مذهب تشیع را در سرزمین‌های تحت قلمرو خود گسترش دادند و بدین‌رو شیعیان و محبان اهل بیت^۵ نیز از فضای تقیه و تحقیر بیرون آمدند.^۶

در این زمان، مشهد مقدس رضوی رونق زیادی یافت و مردم گروه‌گروه از شهرها و ولایات به این سرزمین روی آوردند. به دلیل امنیت راه‌ها و سرکوب شدن مخالفان و معاندان، زائران خود را از اقصی نقاط آذربایجان و قفقاز و از صغد خوارزم، از بدخشان و طخارستان و هند و سند و جنوب و شمال کشور پهن‌آور ایران به مشهد مقدس می‌رساندند.^۷

۱. غیاث‌الدین خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، ص ۶۸.

۲. راجر مروین سیوری، ایران عصر صفوی، ص ۲۴.

۳. عزیزالله عطاردی قوچانی، تاریخ آستان قدس، ج ۲، ص ۶۳۲.

۴. همان، ص ۶۳۲ و ۶۳۳.

در این دوره، مشهد مقدس به‌صورت مرکز و پایگاهی در شرق ایران درآمد و علما، دانشمندان، اهل هنر و حرفه و صاحبان تجارت و صنعت در آنجا گرد آمدند. در این ایام شهر بزرگ شد و مرکزیت یافت. از این‌رو، پیدا کرده کارگران آستان قدس بار دیگر درصدد برآمدند تا بر فضای زیارتی بیفزایند و صحن و رواق‌ها را توسعه دهند.^۱

بدین ترتیب صحن کهنه توسعه یافت و قسمت شرقی آن که چند مدرسه دینی بود، تخریب گردید و به صحن بزرگی تبدیل شد و در اختیار زائران قرار گرفت و به‌صورتی که هم‌اکنون هست، درآمد. در همین زمان گنبدالله‌وردی‌خان و رواق حاتم‌خانی در پایین پای مبارک نیز ساخته شد.^۲

با شهادت علی بن موسی‌الرضا × از یک‌سو علاقه مندان به مکتب اهل بیت^۳ به‌ویژه امام رضا × بیشتر می‌شدند و مشتاقان آن حضرت با تحمل زحمات بسیار به زیارت ایشان همت می‌گماشتند. از دوم‌سو، با گذشت زمان فضاهای زیارتی همراه با معماری اسلامی و سنتی رونق و فزونی یافت. و از سوم‌سو تلاش برای ایجاد رفاه حال زائران آن حضرت در طول دوران مختلف به‌عنوان یکی از محورهای مهم فعالیت‌های متصدیان مشهد رضا محسوب گردید و سرانجام اسکان علما و سادات در جوار مرقد امام رضا × در جهت تبلیغ دین و توسعه و ترویج تشیع نیز اهمیت بسزایی یافت.

۳. ایجاد موقوفات

آستان قدس رضوی یکی از مؤسسات مذهبی است که دارای موقوفات بسیار است. در ادوار تاریخ و قرون، از میان دوستان و شیعیان و شیفتگان علی بن

۱. همان، ص ۶۳۳.

۲. همان.

موسی‌الرضا ×، هر کس به قدر استعداد و توانایی خود مقداری از مایملک خود را برای آن بارگاه ملکوتی وقف کرده است تا زائران و نیازمندان از حاصل آن بهره‌مند گردند. دقیقاً معلوم نیست از چه زمانی وقف در آستان مقدس شروع شده و نخستین کسی که ملک و یا رقبه‌ای وقف کرده، چه کسی بوده است؛ زیرا اسناد و مدارک روضه مبارکه رضویه در طول تاریخ در معرض تاخت و تاز و غارت و چپاول قرار گرفته و از بین رفته است. البته اشیای منقولی در کتابخانه و موزه وجود دارند که بیش از هزار سال از وقف آنها می‌گذرد، ولی مقصود اموال غیرمنقول است. بر طبق اسناد موجود، قدیمی‌ترین سندهای وقفی مربوط به قرن دهم هستند. قدیمی‌ترین سند وقف غیرمنقول نیز مربوط به وقفنامه «عتیق علی طوسی» است که سال ۹۳۱ هجری تنظیم شده و پس از آن وقفنامه سید علی حسینی گنابادی است که در سال ۹۵۷ هجری ملکی را در قریه زبید گناباد وقف آستان قدس کرده است.^۱

در میان موقوفات از یک دِه شش‌دانگ، یا یک مزرعه، یا یک باغ بزرگ، یا وقف خانه‌ای کوچک و یا سرای تجاری، مغازه و... وجود دارند که هر کدام به‌منظوری از طرف واقفان و دوستان حضرت رضا × وقف شده‌اند.

موقوفات حضرت رضا × در گذشته بسیار گسترده‌تر از امروز بوده و اکنون رقبات زیادی در افغانستان و یا در مناطق خوارزم و ماوراءالنهر جزء که منطقه خراسان بوده‌اند، واقع شده که با تغییر مرزهای سیاسی در آن طرف مرزها مانده‌اند. گفتنی است در قفقاز و آذربایجان شوروی و در هند و پاکستان نیز در سابق موقوفه‌هایی وجود داشته است. تعدادی مؤسسه دینی به نام امام رضا × در هند و پاکستان نیز اکنون وجود دارند که مورد توجه شیعیان آنجاست و مردم

۱. همان، ص ۵۵۴ و ۵۵۵.

در روزهایی خاص در آن اماکن گردهم می‌آیند و از فضائل و مناقب آن حضرت سخن می‌گویند و به نام آن امام نذر و نیاز می‌کنند.^۱

در اسناد و مدارک آستان قدس رقباتی از موقوفات آن حضرت در هرات و اطراف آن آمده است؛ به‌ویژه موقوفات عباسقلی‌خان شاملو حاکم هرات و غوریان در ایام صفویه که شامل چندین پارچه ده و قنوات بوده و عواید آن تا هنگام جدا شدن هرات از خراسان در زمان ناصرالدین شاه به آستان قدس می‌رسیده و در مصارف خود خرج می‌شده است.

موقوفات آستانه در خوارزم و ماوراءالنهر و بخارا و سمرقند و یا از قفقاز و آذربایجان تا هنگامی که تحت نفوذ ایران بودند، مرتب می‌رسیده و از هندوستان نیز تا هنگامی که مسلمانان در آنجا حکومت می‌کردند، این روال ادامه داشته و حاکمان مسلمان در نقاط مختلف هندوستان موقوفات را می‌فرستادند.^۲

بیشتر املاک آستان قدس در حومه مشهد و بلوکات تابعه مشهد و سایر شهرستان‌های خراسان و معدودی نیز در تهران، قزوین، رشت، مازندران، آذربایجان، کرمان، اصفهان و شیراز است. برخی از املاک مزبور شش دانگ و پاره‌ای سهام، معدودی از آن وقف است.^۳

با استناد به برخی از متون تاریخی درمی‌یابیم که در جوار بارگاه ملکوتی حضرت علی بن موسی‌الرضا × از قدیم شفاخانه و یا دارالشفاء وجود داشته و مردمانی مستضعف از آن بهره می‌برده‌اند. در کنار قبر مطهر آن امام بزرگ حکیمان و طبیبانی بوده‌اند که در شفاخانه مبارکه، بیماران را معالجه و از این راه، هم به زائران و هم ساکنان مشهد مقدس را تیمارداری می‌کرده‌اند.

۱. همان، ص ۵۵۵.

۲. همان، ص ۵۵۵ و ۵۵۶.

۳. همان، ص ۵۵۷ و ۵۵۸.

از عصر صفوی، نام طبیب و حکیمی که در آستان قدس رضوی بیماران را معالجه می‌کرده آمده است. اسکندر بیک ترکمان در کتاب *تاریخ عالم آرای عباسی* می‌نویسد: «حکیم عمادالدین محمود که در علم و حکمت و دانشوری و حذاقت مشهور آفاق بوده، رسالات مرغوب و نسخه‌های غریب از او در علم طب و تربیت معاجین و معالجه امراض مزمنه و مواد حاره خصوصاً جرب صغیر و کبیر - که بین‌الجمهور به آتشک مشهور است - معتمد علیه اطباء است»؛ تا آنجا که گوید:

چون شاه جنت مکان در رواج و رونق آستانه مقدسه حضرت امام الجن و الانس باقصی الغایه توجه مرعی داشته، از هر طبقه آنچه بهتر بود بخدمات آن سرکار تعین می‌فرمودند، او نیز به طبابت سرکار فیض آثار مأمور گشته، مدت‌ها در مشهد مقدس معلى بمعالجه مرضی مشغولی داشت و الحق جامع صفات و کمال و زبده اصحاب گزیده و ارباب افضال بود.^۱

با توجه به آنچه در باب موقوفات در آستانه مقدس رضوی گفتیم، این نکته آشکار می‌شود که سنت پسندیده وقف با نیت خیر و عام‌المنفعه از سوی بانیان آن معمول گردیده و تاکنون هم ادامه دارد و مؤمنان نیز با الگو قرار دادن پیشوایان دینی به این مهم توجه بسیار نموده‌اند.

نگاهی اجمالی به قدمگاه‌ها

گفته شد که در زمینه گسترش تشیع در ایران، آمدن امام رضا × عاملی انکارناپذیر است. توجه به حفظ آثار برجای مانده از مسیر امام در شهرها و مناطقی که به نحوی محل استقرار امام بوده، نشان از علاقه ویژه شیعی در میان مردم است، هرچند ممکن است درباره برخی از این مکان‌ها و ارتباط آنها با

۱. اسکندر بیگ‌منشی ترکمان، *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۱، ص ۲۶۵.

امام رضا × خبر درستی در دست نداشته باشیم.^۱

برای نمونه، مسجد امام رضا × در اهواز یکی از قدیمی‌ترین نقاطی است که در ایران به نام امام رضا × وجود دارد. جدای از ابودلف، یاقوت نیز از پل شوشتر در اهواز و مسجدی که به نام امام رضا × رو به روی آن بوده، یاد کرده است.^۲

سه بقعه به نام امام رضا دیمی وجود دارد که دو تای آن در شهر شوشتر، کمی دورتر از پل شاه‌علی و لشکر و دیگری در شرق این شهر، مشرف به رودخانه شلیط است. بقعه سوم نیز در شهر دزفول و در ضلع شرقی این شهر در کنار کوره آجرپزی قرار دارد. واژه دیمی که به نام امام رضا × افزوده شده، بنابر گفته مؤلف *تذکره الاخبار*، از بقعه اخیر که در صحرای «دیم سبیلی» واقع بوده، گرفته شده و در بیان مردم به امام رضا دیمی شهرت یافته است. شرف‌الدین شوشتری در این باره می‌نویسد: «دیم به لفظ شوشتری، جای بی‌آب را گویند و می‌افزاید که سه بقعه در شوشتر به همین نام است.»^۳

علاوه بر بقاع امام رضا دیمی بقعه‌ای به نام «شاخراسون» (شاه خراسان) یکی در دزفول و دیگری در شوشتر نیز وجود دارد. در این شهر اخیر دو بقعه دیگر به نام‌های «امام ضامن» در حوالی کنارستان و بقعه امام رضا × در حوالی بلوک عقیقی دیده می‌شود.^۴ محلی به نام «قدمگاه امام رضا ×» در جنوب آبادی کهنک در حوالی شوشتر وجود دارد.^۵

در شهر اَرْجان، حاکم‌نشین اهواز که در آن وقت آباده بوده و آثار مسجدی که

۱. رسول جعفریان، *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه*، ص ۴۶۳.

۲. همان، ص ۴۶۳.

۳. جلیل عرفان‌منش، *جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا از مدینه تا مرو*، ص ۵۷.

۴. همان، ص ۵۷ و ۵۸.

۵. رسول جعفریان، *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه*، ص ۴۶۴.

فصل چهارم: ولایتعهدی امام رضا × و بازتاب حضور ایشان در ایران □ ۱۶۹

منسوب است به حضرت رضا × در بلد اَرْجَان معروف است.^۱ گفته شده که امام × در حرکت خود به خراسان در اینجا نماز خوانده است.

مسجد قدمگاه امام رضا × در ابرقو، مشهور به مسجد بیرون نیز از اماکنی است که آثاری از آن برجای مانده است.^۲

در یزد نیز چندین قدمگاه وجود دارد. از جمله آنها خرائق (مشهدک) است که در شصت کیلومتری شهر یزد قرار دارد. تاریخ این قدمگاه بر اساس کتیبه موجود در آن به قرن ششم بازمی‌گردد.^۳

اثر تاریخی دیگر که مربوط به آثار سفر امام رضا × است، قدمگاه دهشیر بر سر راه ابرقوه می‌باشد. آثار تاریخی و قدیمی در دهشیر، شامل یک رباط و مسجد و یک قدمگاه است. قدمگاه فراشاه از مجموعه بنایی تشکیل شده که بر کنار جاده تفت به دهشیر و در مرکز فراشاه قرار دارد. ناگفته نماند که مردم آن را قدمگاه حضرت علی بن موسی‌الرضا × می‌دانند.^۴

کتیبه‌ای که در محراب بنای آن وجود دارد، بیانگر آن است که گرشاسب بن علی از امرای کاکویه دیلمی در سال ۵۱۲ هجری آن مکان را ساخته است. بنای مزبور در همان عصر به نام مسجد مشهد علی بن موسی‌الرضا شهرت داشته است.^۵ دو سنگ نبشته یکی به تاریخ ۵۱۶ هجری در موزه آستان قدس مشهد و دیگری به تاریخ ۵۴۷ هجری در موزه فریر گالری واشنگتن مربوط به مسجد

۱. عبدالحی بلاغی، تاریخ نائین، ص ۲۳۵ و ۲۳۶؛ اعتماد ا، *مرآت البلدان*، ج ۱، ص ۴۹۰.

۲. رسول جعفریان، *حیات سیاسی امامان شیعه*، ص ۴۶۴.

۳. همان، ص ۴۶۴.

۴. جلیل عرفان منش، *جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا از مدینه تا مرو*، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

۵. رسول جعفریان، *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه*، ص ۴۶۵.

مشهد امام رضا موجود است که هر دو نشانی است از قدمگاه‌های یزد و نیز حضور تشیع در این دیار. مسجد دیگری به نام «مسجد قدمگاه» در شهر یزد در محله مال میر خارج حصار نیز هست.^۱

در روستای بافران (در اصل بادران بوده است) در پنج کیلومتری نایین درختی وجود دارد که مردم آن را «موم رضا» می‌نامند مشهور است که امام رضا × زیر این درخت غذا تناول فرموده است. مردم نیز در روز عاشورا و بیست و یکم رمضان در آنجا جمع می‌شوند. در خود نایین نیز قدمگاه مسجد قدیمان وجود دارد. گفته شده حضرت در آنجا استحمام نموده و در مسجد نماز خوانده است. گفتنی است این دو در محله گورالو در نایین قرار دارند. در پشت مسجد قلوان نیز قدمگاهی هست منسوب به امام رضا ×.^۲

همچنین در منابع از ورود حضرت به «آهوان» در چهل کیلومتری سمنان به سمت امیرآباد سخن رفته است. آهوان دهی از دهستان رودبار بخش حومه شهرستان دامغان است. گزارش شده چون حضرت رضا × به آنجا رسید، آهویی چند به خدمت آن حضرت رسیدند و عرض کردند: یا بن رسول‌الله! مخالفان قصد کشتن شما را دارند؛ خوب است معاودت فرمایید. آن حضرت فرمود: «از اجل نتوان گریخت» و برای آنها دعای خیر فرمود. بدین جهت آن محل را «آهوان» می‌گویند.^۳

شیخ صدوق از ورود امام رضا × به محله «فرد» در نیشابور یاد کرده و نوشته است که اکنون (نیمه دوم قرن چهارم) در آن محل حمامی است مشهور به

۱. همان، ص ۴۶۶ و ۴۶۷.

۲. همان، ص ۴۶۶ و ۴۶۷؛ جلیل عرفان منش، *جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا از مدینه تا*

مرو، ص ۱۰۹ و ۱۱۰.

۳. جلیل عرفان منش، *جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا از مدینه تا مرو*، ص ۱۱۶.

فصل چهارم: ولایتعهدی امام رضا × و بازتاب حضور ایشان در ایران □ ۱۷۱

حمام رضا. همچنین در ۲۶ کیلومتری نیشابور نیز قدمگاهی منسوب به امام رضا × وجود دارد. جایی نیز با نام عین الرضا در محلی به نام حمراء (ده سرخ) بوده و از محلی به نام «پسند» که اقامتگاه امام بوده و (ایشان از آن راضی بود و به همین دلیل پسند گرفته) نیز یاد شده است.^۱

با توجه به آنچه در خصوص قدمگاهها عنوان شد، نکاتی چند در خور ذکر است:

۱. در سنگ نبشته‌ها و کتیبه‌های موجود در محراب مساجد قدمگاهها یا آنچه از اینها که در موزه‌ها نگهداری می‌شود، بیانگر آن است که برخی مردم شهرهایی که در مسیر حرکت امام رضا × به مرو بوده‌اند، به تشیع اعتقاد داشته‌اند.

۲. قدمگاههایی که در مسیر حرکت امام رضا × به مرو در منابع ثبت شده (هرچند در ورود حضرت به برخی مناطق تردید وجود دارد)، نشان دهنده علاقه‌مندی مردم به خاندان عصمت و طهارت^۸ بوده است.

۳. در مسیر حرکت امام رضا × به مرو در برخی از مناطق که هم اکنون به قدمگاه شهرت یافته، با احداث مسجد، حمام و... به دست بانیان خیر، یاد و خاطره آن امام عزیز را در اذهان حفظ می‌کردند.

۴. احداث مساجد در برخی از مناطق مسیر حرکت امام رضا × به مرو، در گسترش کانون‌های شیعی و توسعه فرهنگ آن سهم بسزایی داشته است.

۱. رسول جعفریان، *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه*، ص ۴۶۷ و ۴۶۸.

فصل پنجم

سیره تربیتی، اخلاقی و عملی امام رضا ×

فريضة نماز داشتند که به نمونه‌هایی از آن می‌پردازیم.

رجاء بن ابی‌ضحاک که از طرف مأمون مأمور انتقال امام رضا × از مدینه به مرو بود، می‌گوید:

... و من پیوسته با او بودم و جدا نمی‌شدم از مدینه تا مرو، و به‌خدا قسم احدی را ندیدم که از او متقی‌تر نسبت به خدای متعال باشد و یا از او بیشتر یاد خدا کند و ذکر خدا گوید... و یا خداترس و پارسا‌تر از او باشد. چون سپیده می‌دمید، نماز به جای می‌آورد و در سحرگاه خود می‌نشست و مشغول گفتن تکبیر و صلوات بود تا آفتاب بدمد. سپس به سجده می‌رفت و در سجده بود تا آفتاب بالا آید. آنگاه برمی‌خاست و به مردم می‌پرداخت [و] آنان را حدیث می‌کرد و موعظه و پند می‌داد تا نزدیک زوال ظهر. سپس تجدید وضو کرده و به محل نماز خویش باز می‌گشت...^۱

امام رضا × در خصوص نماز فرمود:

نماز عطیه و احسانی است از طرف خداوند برای بنده، که از راه رحمت و عنایت بخشیده است.^۲

عبادت امام رضا × در زندان

عبدالسلام بن صالح هَرَوی چنین روایت کرد:

من در سرخس به در خانه‌ای که علی بن موسی‌الرضا × را در آن زندانی کرده بودند، رفتم و او در قید بود. از زندانبان طلب ملاقات کردم. گفت: ممکن نیست! پرسیدم: چرا؟ گفت: برای اینکه در شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌خواند...^۳

۱. محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، *عیون اخبارالرضا*، ج ۲، ص ۴۲۱.

۲. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۸۴، ص ۲۴۶.

۳. محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، *عیون اخبارالرضا*، ج ۲، ص ۴۳۰.

انسان‌ها از یک‌سو برای رسیدن به معرفت و رستگاری و از دوم‌سو به‌منظور رسیدن به زندگی توأم با شادابی و دینداری و از سوم‌سو برای داشتن روابط سالم اجتماعی و رعایت حقوق شهروندی، به اسوه‌های عالی انسانیت و کمال به‌شدت نیازمندند. این اسوه‌های عالی پس از پیامبر اعظم | ، اهل‌بیت^۸ هستند که هر یک به‌منزله چراغی پرنور، مسیر صحیح زندگی را با سیره عملی خود به مردم می‌نمایانند. آن بزرگواران - که حجت‌های الهی بر روی زمین بودند - با داشتن جمیع فضایل و کمالات، پیوسته می‌کوشیدند ضمن تکریم مردم، آنان را مورد ارشاد و تربیت ویژه قرار دهند و چگونه زیستن و چگونه سعادت‌مند شدن را بدانها بیاموزانند. در این میان، سیره عملی امام رضا × همواره موجب جذب مردم به سوی ایشان و دیگر امامان شده است. در این فصل برآنیم تا روش تربیتی و اخلاقی آن حضرت را بکاویم.

توجه به نماز از منظر امام رضا ×

نماز کارخانه مهم انسان‌سازی و بهترین روش برای سعادت‌مندی آدمی است و از آن‌رو که نخستین سؤال در قیامت است، روی آوردن حقیقی به آن - همراه با نیت پاک و خالص - انسان‌ها را به تکامل و تقرب به خداوند می‌رساند. از این‌روی، همه حضرات معصومین^۸ از جمله امام هشتم × عنایت خاصی به

رجاء بن ابی‌ضحاک در خصوص نماز شب، که امام رضا × به آن توجه زیادی داشتند چنین می‌گوید:

... نوافل شب و نیز شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح را - چه در سفر و چه در حضر - ترک نمی‌نمود.^۱

کرم و بخشش در سیره امام رضا ×

حضرات معصومین^۸ در جهت رفع مشکلات و محرومیت‌زدایی تلاش‌های ارزنده‌ای انجام دادند. برای مثال، امام رضا × در روز عرفه در خراسان همه مالش را احسان کرد و به اهل نیاز تقسیم نمود؛ تا جایی که فضل بن سهل گفت: این غرامت و اسراف است. حضرت فرمود: نه، بلکه غنیمت است. آنچه در آن پاداش و کرامت هست، غرامت مشمار.^۲ ایشان می‌فرماید:

سخاوتمند غذای مردم را می‌خورد تا غذایش را بخورند، و بخیل نمی‌خورد تا نخورند.^۳

یسع پسر حمزه می‌گوید: در خدمت امام رضا × بودم که شخصی خدمت حضرت وارد شد و عرض کرد: من از دوستداران شما و اجدادتان هستم؛ خرجی سفرم تمام شده؛ اگر صلاح می‌دانید، مبلغی به من کمک کنید. هنگامی که به شهر و دیار خود رسیدم، از طرف شما به اندازه همان مبلغ صدقه خواهم داد؛ زیرا من در شهر خود فردی ثروتمند هستم. در این هنگام امام × برخاست و وارد اطاقی شد و دویست دینار آورد و از پشت درب صدا زد و به آن شخص نیازمند فرمود: این

۱. همان، ص ۴۲۷.

۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۰۰، حدیث ۴۹.

۳. حسن بن علی بن شعبه الحرانی، تحف العقول، ص ۵۲۴.

دویست دینار را بگیر و در مخارج سفر و راه از آن استفاده کن و لازم نیست از طرف من صدقه دهی. فرد نیازمند پول را گرفت و رفت. عده‌ای به حضرت گفتند: چرا شما خود را در پشت درب مخفی کردید تا هنگام گرفتن دینارها شما را نبیند. حضرت فرمود: به‌خاطر اینکه شرمندگی نیاز و سؤال را در چهره او نبینم.^۱

هنگامی که دعبل بی‌علی خزاعی قصیده خود را در نزد حضرت قرائت کرد، ایشان برخاست و به ائاق خود رفت. سپس خادمی را نزد او فرستاد و پارچه‌ای از خز برای دعبل فرستاد که ششصد دینار (اشرفی طلا) در آن بود. خادم گفت: حضرت به من فرمود که به دعبل بگو با این پول در سفر خود استعانت بجوی و ما را از کمی آن معذور دار. دعبل گفت: به خدا سوگند! نه من پول خواستم و نه برای پول به اینجا آمده‌ام. این پول را به ایشان باز گردان و بگو: یکی از جامه‌های خود را به من بده. سپس حضرت آن پول را به سوی دعبل بازگرداند و جبه‌ای از لباس‌های خود را برای او فرستاد.^۲

آن حضرت فرمود:

سخی، نزدیک خداوند، نزدیک بهشت و نزدیک مردم است. سخاوت درختی در بهشت است. کسی که خود را به شاخه‌ای از شاخه‌های آن بیاویزد، داخل بهشت می‌شود.^۳

البته بدیهی است که بخشش و انفاق می‌باید مخفیانه و به شکلی آبرومندانه انجام گیرد؛ چنانکه امام رضا × در این خصوص فرمودند:

هر که کار نیکش را در نهان دارد، هفتاد برابر آن کار نیک پاداش برد.^۴

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۱.

۲. محمد بن نعمان (مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۱ و ۳۷۲.

۳. احمد لقمانی، بهترین آرزوهای زندگی، ص ۲۳۹.

۴. محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۴۱۱.

تلاوت قرآن و روزه‌داری از منظر امام رضا ×

ابراهیم بن عباس می‌گوید: ندیدم از امام رضا × درباره چیزی سؤال شود و او پاسخ آن را نداند. مأمون در هر سه روز حضرت را با پرسش از هر چیز امتحان می‌کرد و او نیز پاسخ می‌داد. همه سخن او و جواب او از قرآن بود و از آیات مثال می‌آورد. او قرآن را در هر سه روز یکبار ختم می‌کرد و می‌فرمود: زودتر هم می‌توانم ختم کنم، ولی به آیه نگذرم، مگر آنکه در آن بیندیشم و در اینکه برای چه و در چه وقتی نازل شده است.^۱ امام رضا × می‌فرماید:

قرآن کلام و سخن خداست؛ از آن نگذرید و هدایت را در غیر آن نجوید که گمراه می‌شوید.^۲

رجاء بن ابی‌ضحاک درباره آن حضرت می‌گوید: اگر در ایام روزه مسافر بود و به شهری وارد می‌شد، قصد اقامه ده روز می‌کرد و روزه‌اش را افطار نمی‌نمود. چون شام می‌شد، ابتدا به نماز مغرب می‌پرداخت، پیش از آنکه افطار کند.^۳ آن حضرت بسیار روزه می‌گرفت و سه روز روزه هر ماه از وی فوت نمی‌شد و می‌فرمود: این روزه مانند روزه گرفتن همه سال است.^۴

تواضع و فروتنی و اصول اخلاقی در سیره امام رضا ×

ابن شهر آشوب در خصوص تواضع و فروتنی امام × می‌نویسد: روزی امام وارد حمام شد و مردی که حضرت را نمی‌شناخت، از وی درخواست کرد تا او را کیسه کشد. امام نیز پذیرفت و مشغول شد. سپس حاضران، حضرت را به آن مرد

۱. همو، امالی، ص ۶۶۰.

۲. عزیزالله عطاردی قوچانی، مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۳۰۵.

۳. محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، عیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۲۷.

۴. همان، ص ۴۳۲.

معرفی کردند و او با کمال شرمندگی و سرافکندگی از ایشان عذرخواهی کرد. امام رضا × او را آرام نمود و به کار خود همچنان ادامه داد.^۱

ابراهیم بن عباس نیز چنین روایت کرده است: هرگز ندیدم امام رضا × با کلامی در گفتارش به کسی جفا و یا درشتی کند و هیچ‌گاه ندیدم سخن کسی را قطع کند، بلکه صبر می‌کرد تا طرف سخنش تمام شود و سپس اگر لازم می‌دید، کلامی می‌گفت. همچنین ندیدم کسی از او حاجتی بخواهد و برایش مقدور باشد و رد کند. او هرگز نزد کسی پای خود را دراز نمی‌کرد و در برابر همنشین خود تکیه نمی‌داد و نیز هرگز ندیدم از خدمتکاران و کارگزاران خود به بدی یاد کند. او هیچ‌گاه دشنام نمی‌داد و یا در پیش چشم کسی آب دهان نمی‌انداخت و در خندیدن نیز قهقهه نمی‌کرد، بلکه خنده‌اش تبسم بود. چون سفره طعام برای او می‌گسترده، همه غلامان و خدمتکاران - حتی دربان و مهتر خویش - را بر سر سفره می‌خواند. امام × بسیار کم‌خواب بود و بیشتر شب را با بیداری به سر می‌برد و به صورت پنهانی و در شب‌های تاریک صدقه می‌داد و احسان می‌کرد.^۲ از امام رضا × پرسیدند: بهترین بندگان کیان‌اند؟ فرمود: آنها که چون کار نیک کنند، شاد شوند و چون بد کنند، آمرزش خواهند و چون نعمشان دهند، شکر گویند و چون گرفتار شوند، صبر کنند و چون خشم گیرند، درگذرند.^۳

یاسر، خادم امام در خصوص پابندی حضرت به اصول اخلاقی می‌گوید: امام رضا × به ما فرموده بود اگر بالای سرتان ایستادم [و شما را برای کاری طلبیدم] و شما به غذا خوردن مشغول بودید، برنخیزید تا غذایتان تمام شود. به همین دلیل بسیار اتفاق می‌افتاد که امام ما را صدا می‌کرد و در پاسخ به او می‌گفتند:

۱. ابی‌جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۳۶۲.

۲. محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۳۲.

۳. حسن بن علی بن شعبه الحرانی، تحف العقول، ص ۵۲۳.

به غذا خوردن مشغول اند. آن حضرت نیز می‌فرمود، بگذارید غذایشان تمام شود.^۱

امام هشتم × به مردم سفارش می‌کرد که موجبات آزار و اذیت دیگران را فراهم نکنید؛ چنانکه می‌فرمود:

مسلمان کسی است که دیگران از زبان و دستش در امان‌اند و کسی که همسایه‌اش از شر او در امان نباشد، از ما نیست.^۲

نیز می‌فرمود:

در قیامت آن کس به من نزدیک است که در دنیا خوش‌اخلاق‌تر و نسبت به خانواده خود نیکوکارتر باشد.^۳

مؤمن، مؤمن نیست، مگر اینکه سه خصلت در او باشد: سنتی از پروردگارش، سنتی از پیامبرش و سنتی از امامش. سنت پروردگارش، حفظ اسرار خویش است و سنت پیامبر | مدارا کردن با مردم و سنت امامش نیز صبر بر مشکلات و سختی‌ها است.^۴

محبت با مردم نصف عقل است.^۵

دعا از منظر امام رضا ×

از حضرت نقل شده که همواره به اصحاب خود می‌فرمود: بر شما باد سلاح پیامبران. از او پرسیده شد که سلاح انبیا چیست؟ فرمود: سلاح انبیا دعاست.^۶

نیز می‌فرمود:

هیچ مؤمنی نباشد که بر برادران و خواهران مؤمن و مسلمان - زنده یا مرده - دعا کند، جز آنکه خداوند به تعداد هر برادر و خواهر مؤمنی از هنگام برانگیخته شدن آدم × تا برپایی رستاخیز، بر او حسنه نویسد.^۱

یک دعای پنهانی بنده، با هفتاد دعای آشکار برابر آید.^۲

عبدالله بن ابان که نزد حضرت امام رضا × منزلتی داشت، گوید: به آن حضرت عرض کردم برای من و خانواده‌ام به درگاه خدا دعا بفرما. فرمود: مگر من دعا نمی‌کنم؟ به خدا که اعمال شما در هر صبح و شام بر من عرضه می‌شود. مگر تو کتاب خدای عزوجل را نمی‌خوانی که می‌فرماید: «بگو ای محمد! در عمل کوشید که خدا و رسولش و مؤمنان کردار شما را می‌بینند.» به خدا که آن مؤمن علی بن ابی‌طالب است.^۳ آن حضرت در هر دعا ابتدا بر محمد و آل او صلوات می‌فرستاد و در نماز و غیر آن نیز بسیار صلوات می‌فرستاد.^۴ در قرآن نیز خداوند متعال انسان‌ها را به دعا دعوت نموده است:

؛^۵ بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را.

؛^۶ بگو پروردگارم برای شما اجری

قائل نیست، اگر دعای شما نباشد.

۱. محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*، ص ۳۷۱.

۲. همان، ص ۳۶۹.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ج ۱، ص ۳۱۹.

۴. محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، *عیون اخبار الرضا*، ج ۲، ص ۴۲۸.

۵. غافر (۴۰): ۶۰.

۶. فرقان (۲۵): ۷۷.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ج ۶، ص ۲۹۸.

۲. محمد بن حسن حرعاملی، *وسائل الشیعه*، ج ۱۲، ص ۱۲۷، حدیث ۱۵۸۴۲.

۳. عزیرالله عطاردی قوچانی، *مسند الامام الرضا*، ج ۲، ص ۲۹۴.

۴. محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، *الخصال المحموده و المذمومه*، ج ۱، ص ۱۳۱.

۵. حسن بن علی بن شعبه الحرانی، *تحف العقول*، ص ۵۲۰.

۶. عباس عزیزی، *فضایل و سیره امام رضا در آثار علامه حسن‌زاده‌املی*، ص ۵۳.

توصیه امام رضا × به زیارت امام حسین × و سوگواری آن حضرت

از جمله توصیه‌های حضرات معصومین^۸ زیارت مزار مطهر امام حسین ×

است. امام رضا × در این باره فرمود:

هر که مزار امام حسین × را در کنار رود فرات زیارت کند، همانند کسی است که خداوند را بر فراز عرش او زیارت نموده است.^۱

یکی از یاران امام رضا × از پاداش زیارتگر مزار امام حسین × پرسید. امام

فرمود: با یک عمره برابر آید.^۲ نیز در روایاتی فرمود:

کسی که مصائب ما را به یاد آورد، پس بگیرد و بگریاند، در روزی که چشم‌ها گریان‌اند، گریان نخواهد بود.^۳

هر کس در مجلسی نشیند که امر ما در آن زنده شود، در روزی که قلب‌ها می‌میرند، قلبش نخواهد مرد.^۴

هر که روز عاشورا کارهای خود را تعطیل کند، خدا حوائج دنیا و آخرتش را برآورد. هر که روز عاشورا را روز مصیبت و حزن و گریه خود کند، خدای عزوجل روز قیامت را روز خرسندی و شادی‌اش سازد و در بهشت چشمش به ما روشن شود.^۵

امام رضا × به ریان بن شبیب گوید:

ای پسر شبیب! به راستی محرم همان ماهی است که اهل جاهلیت در

۱. محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*، ص ۱۹۷.

۲. همان، ص ۱۹۹.

۳. محمد بن حسن حرعاملی، *وسائل الشیعه*، ج ۱۴، ص ۵۰۲، حدیث ۱۹۶۹۳.

۴. همان.

۵. محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، *امالی*، ص ۲۰۷.

زمان گذشته ظلم و قتل را به‌خاطر احترامش در آن حرام می‌دانستند. این امت نه حرمت این ماه را نگه داشتند و نه حرمت پیغمبرش را. در این ماه ذریه او را کشتند و زنانش را اسیر کردند و بنه‌اش را غارت نمودند؛ خدا این گناه را نیامزد! ای پسر شبیب! اگر برای چیزی گریه خواهی کرد، برای حسین × گریه کن که چون گوسفند سرش را بریدند و هجده کس از خاندانش با او کشته شد که روی زمین ماندی نداشتند... .

ای پسر شبیب! اگر خواهی در بهشت با پیغمبر | ساکن شوی، بر قاتلان حسین × لعن کن. ای پسر شبیب! اگر خواهی ثواب شهیدان با حسین × را دریابی، هر وقت بیادش افتادی، بگو کاش با آنها بودم و به فوز عظیمی رسیدم. ای پسر شبیب! اگر خواهی در درجات بلند بهشت باشی، برای حزن ما محزون باش و برای شادی ما شاد باش و ملازم ولایت ما باش...^۱.

ایمان و دینداری از نگاه امام رضا ×

ابوالصلت هروی گوید: امام رضا × از قول پدران بزرگوار خود نقل نمود که رسول الله | فرمود:

ایمان عبارت است از معرفت و شناخت قلبی، اقرار به زبان و عمل به اعضا و جوارح.^۲

بی‌تردید برای رسیدن آدمی به کمال شایسته خود - که همان مقام

اللهمی است - کسب معرفت و شناخت، یعنی فهم مقام والای پروردگار،

امری ضروری است.

البته این معرفت و شناخت، با عمل به‌دستورهای دینی و شریعت ناب

۱. همان، ص ۲۰۹.

۲. محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، *عیون اخبار الرضا*، ج ۱، ص ۴۶۲.

محمدی | میسر می‌گردد. از همین‌روست که امام رضا × فرمود:

هیچ بنده‌ای به کمال حقیقت ایمان نرسد، جز وقتی که سه خصلت داشته باشد: فهم دین، اندازه‌گیری صحیح معاش و صبر بر مصائب.^۱

تمام مصیبت‌ها، بلاها و آلودگی‌های اجتماعی و فردی، در عدم معرفت ریشه دارد. از این‌رو، پیامبران الهی به‌ویژه پیامبر اسلام | و امامان معصوم^۲ هماره مردم را به فهم و درک دینی دعوت کرده و در راه تحقق آن زحمات بسیاری متحمل شده‌اند. نکته دیگر آنکه ایمان و دینداری باید با تقوای الهی قرین باشد. امام رضا × فرمود:

ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است، و تقوا یک درجه از ایمان برتر است و چیزی برتر از یقین به آدمی‌زادگان نداده‌اند.^۳

در بیانات امام از پایه‌های ایمان نیز سخن رفته است:

ایمان چهار پایه دارد: توکل بر خدا، رضا به قضای الهی، تسلیم در برابر فرمان پروردگار و واگذار کردن کارها به او.^۴

اکمال خرد از منظر حضرت امام رضا ×

در روایتی از آن حضرت می‌خوانیم: خرد مرد مسلمان کامل نشود تا آنکه ده ویژگی در او باشد: به نیکی او امید رود؛ از بدی او آسودگی باشد؛ نیکی اندک دیگران را بسیار شمارد؛ نیکی بسیار خویش را ناچیز داند؛ از نیازخواهی دیگران دلگیر نمی‌شود؛ از علم‌جویی دلخسته نمی‌گردد؛ تهیدستی در راه خدا را

۱. حسن بن علی بن شعبه الحرانی، *تحف العقول*، ص ۵۲۵.

۲. همان، ص ۵۲۳.

۳. همان.

بیشتر از توانگری دوست می‌دارد؛ خواری در راه خدا را از بزرگمندی در نزد دشمن خدا خوش‌تر می‌شمرد؛ گمنامی برای او رغبت انگیزتر از بلندآوازی است. سپس امام فرمود: دهمی و چه دهمی! از امام پرسیده شد آن چیست؟ امام فرمود:

کسی را نبیند مگر آنکه گوید: او از من بهتر و پارساتر است. به‌راستی جز این نباشد که مردم دو گونه‌اند: مردمی بهتر و پارساتر از او و مردی بدتر و فرومایه‌تر از او. پس آن هنگام که بدتر و فرومایه‌تر از خویش را ببیند، بگوید: شاید نیکی و خوبی او در درون و باطن اوست و این نیک باطنی برایش بهتر است و نیکی من آشکار است و نیک ظاهری برای من بدتر است. اما چون بهتر و پارساتر از خویش را ببیند، در برابرش فروتنی کند تا همپای او گردد. پس چنانچه این‌گونه کند، بی‌گمان بزرگمندی‌اش فراز گیرد و نیکی‌اش پاکیزه شود و یاد او نیک گردد و سرور مردم دوران خویش باشد.^۱

اوصاف دوستداران امیرالمؤمنین × در بیان امام رضا ×

امام رضا × از پدران بزرگوار خود نقل نمود که حضرت رسول | به امام علی × فرمود:

ای علی! خوشا به حال آنکه تو را دوست بدارد و تو را تصدیق کند و وای به حال کسی که از تو بدش بیاید و تو را تکذیب کند! دوستداران تو... اهل دین، ورع، نیکو روش و متواضع در مقابل خداوند عزوجل هستند؛ چشم‌هایشان خاضع و به زیر افتاده و قلب‌هایشان به یاد خدا ترسان است؛ حق ولایت تو را شناخته‌اند و زبان‌هایشان به ذکر فضایل تو مشغول است؛ چشم‌هایشان از سر محبت به تو و امامان از نسل تو گریان است؛ به آنچه خداوند در کتابش امر فرموده و به آن سنت‌هایی از پیامبر که دلیل و برهان بر آن قائم شده، متدین‌اند و به آنچه «اولوالأمر» بدان دستورشان دهد، عامل و فرمانبردارند؛ با یکدیگر

۱. حسن بن علی بن شعبه الحرانی، *تحف العقول*، ص ۸۰۵.

پیوند دارند و از یکدیگر نبریده‌اند؛ یکدیگر را دوست دارند و بغض و کینه از هم ندارند؛ ملائکه تا روز قیامت بر آنان درود می‌فرستند و بر دعای آنان آمین می‌گویند و برای گناهکار از ایشان استغفار می‌کنند و به جنازه او حاضر می‌شوند...^۱

ثواب زیارت امام رضا ×

تاکنون درباره سیره تربیتی و اخلاقی امام رضا × مطالبی گفته آمد. در پایان این فصل در خصوص پاداش زیارتگر مرقد آن حضرت به روایاتی چند می‌پردازیم. امام رضا × فرمود:

برای زیارت هیچ قبری نباید بار سفر بست، جز زیارت قبور ما. هان! به راستی که من ستمگرانه با سم کشته شوم و در جایی غریب به خاک سپرده شوم. پس هر کس برای زیارت من بار سفر بندد، خواسته‌اش برآورده شود و گناهش بخشوده گردد.^۲

نیز فرمود:

هر کس مرا با دوری راه زیارت کند و از راه دور به زیارت من آید، در روز قیامت در سه موقف به یاری او خواهیم آمد تا او را از ناراحتی آن حال نجات دهیم: اول در آن هنگام که نامه‌های اعمال پخش می‌شود از جانب راست و از جانب چپ؛ دوم در آن هنگام که از صراط می‌گذرد [و] سوم در آن وقت که به پای میزان عمل می‌رسد و عمل او را بررسی کرده، می‌سنجند.^۳

حضرت در روایتی دیگر می‌فرماید: به درستی که در سرزمین خراسان بقعه‌ای است که زمانی محل رفت‌وآمد فرشتگان گردد و مرتب فوجی از فرشتگان فرود

۱. محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، *عیون اخبارالرضا*، ج ۱، ص ۵۳۷ و ۵۳۸.

۲. همو، *الخصال المحموده و المذمومه*، ج ۱، ص ۲۱۳.

۳. همو، *عیون اخبارالرضا*، ج ۲، ص ۶۲۶ و ۶۲۷.

آیند و فوجی به سوی آسمان پرواز کنند تا روزی که در صور دمیده شود. از آن حضرت پرسیدند که این بقعه کدام است؟ ایشان فرمود:

آن بقعه در سرزمین طوس است و به خدا سوگند! آن گلزاری است از گلستان‌های بهشت. هر کس مرا زیارت کند در آن مکان، اجرش همانند کسی است که رسول خدا | را زیارت کرده است و خداوند متعال برای او ثواب هزار حج مبرور و صحیح و هزار عمره مقبول و درست بنویسد و من و پدرانم شفیعان او در روز قیامت باشیم.^۱

۱. همان، ص ۶۲۸ و ۶۲۹.

خواست تسلیم شود. شاید از این طریق قیامش را فروکش کند. ولی در پاسخ نامه، نه تنها اثری از تسلیم دیده نشد بلکه مدعی امارت مؤمنان نیز شد و انکار خلافت عباسیان کرد.

۲. نصب چند ولایتعهد توسط هارون به جانشینی خود سبب شد تا پس از مرگ وی بین امین و مأمون اختلاف ایجاد شده، موجبات کشمکش و درگیری بین دو برادر فراهم شود و در نهایت مأمون با همت طاهر و سپاه خراسان موفق به کشتن امین گردد. این مسئله در حقیقت ضربات جبران ناپذیری بر دستگاه خلافت وارد کرد و زمینه را برای درگیری‌های گوناگون و آشوب‌های قومی و قتل عام‌های زیاد و در نهایت ضعف خلافت را فراهم کرد. جریان چند ولایتعهدی در دوره بنی‌امیه و بنی‌عباس سبب تشدید خصومت‌ها، جدایی و جبهه‌گیری آنان و دست‌اندرکاران آنها، به‌ویژه پس از مرگ خلفا، گردید.

۳. در زمان حاکمیت خلفای عباسی، چگونگی اداره ولایات ایرانی، به‌صورت فرستادن والیانی از مرکز خلافت صورت می‌گرفت. در ایام خلافت مأمون و از هنگام ولایت طاهر، خراسان زیر نظر طاهریان اداره می‌شد. جبال، فارس، و خوزستان و آذربایجان مستقیماً زیر نظر خلیفه قرار داشت. در ازای صدور منشور حکومتی (والی‌گری) والیان در مقابل خلیفه وظایفی داشتند، ازجمله: فرستادن خراج، و در موقع لزوم، حمایت‌های مادی و معنوی از دستگاه خلافت. اما با گذشت زمان، به‌ویژه پس از مرگ مأمون، استقلال و خودکامه بودن والیان فزونی یافت.

۴. عباسیان در تحقق آرمان‌های اسلامی نه تنها کوششی نکردند، بلکه از اسلام اصیل بسیار فاصله گرفتند. مسلمانان به‌خصوص ایرانیان از همان آغاز خلافت عباسیان دریافتند که جانبازی و فداکاری که به خاطر اهداف مقدس اسلام انجام داده‌اند، بی‌ثمر بوده و بنی‌عباس درصدد خیانت به آنها برآمده‌اند. علویان نیز که پی به اهداف شوم عباسیان برده بودند، هیچ‌گاه با آنها سازش

سخن پایانی

۱. بنی‌عباس با شعارهای مروجانه از قبیل «الرضا من آل محمد» درصدد جلب مردم و نیز برانگیختن آنها علیه بنی‌امیه برآمدند، اما پس از مدتی به وعده‌های خود عمل نکردند و تمام آرزوهای مردم عراق و خراسان بر باد رفت. حرص و آز خلفای بنی‌عباس و نادرستی اعمال آنها، به‌ویژه ظلم و ستم‌های علی بن عیسی بن ماهان، در خراسان و ماوراءالنهر و فشارهای وارده بر مردم، زمینه را برای پیدایش مدعیان تازه علیه دستگاه خلافت عباسی فراهم کرد. یکی از این مدعیان رافع بن لیث بود که در سمرقند دست به شورش زد. شورش خراسانیان در حقیقت نشانگر نارضایتی مردم از حکومت ظالمانه علی بن عیسی بود.

انگیزه حرکت شورشیانی که علیه خلیفه کارشکنی کردند نه تنها از جانب عامه مردم خراسان تأیید و حمایت می‌شد، بلکه مردم ماوراءالنهر نیز به پشتیبانی از آنها برخاستند. از سوی دیگر، قیام حمزه - که به وسیله پیروان قطری بن الفجاء از رؤسای خوارج و بعضی از فرقه‌های ناراضی پشتیبانی می‌شد - دستگاه خلافت را تهدید می‌کرد. شورش حمزه آذرک در سیستان، مایه بیم و نگرانی هارون شد که خود شخصاً برای فرونشاندن آن عازم خراسان شد. خلیفه درصدد برآمد که این بار از راه مسالمت‌آمیز وارد شود. به حمزه نامه‌ای نوشت و از او

نداشتند و دامنه شورش‌های خود را افزودند. چنانکه از دوران منصور تا اوایل خلافت مأمون تعداد زیادی از علویان دست به قیام زدند و این قیام‌ها منجر به تضعیف قدرت خلفا گردید و آنها را وادار به مقابله کرد. عباسیان می‌خواستند ریشه علویان را براندازند و محیط را برای خود چنان مساعد کنند، که دیگر کسی قدرتشان را تهدید نکند. انحصارطلبی در قدرت به آنان اجازه نمی‌داد که کسی را شایسته‌تر از خود ببینند.

در زمان مأمون شورش‌های چندی از سوی علویان روی داد و جهان اسلام را از کوفه و بصره و مدینه و مکه تا یمن فرا گرفت. این جنبش‌های انقلابی منجر به تهدید حکومت وقت می‌شد. فراگیر شدن قیام‌ها و اظهار ناخشنودی علویان از حکومت، مأمون را واداشت که برای حل مشکل به خود علویان پناه برد از این رو به با نفوذترین آنها یعنی حضرت علی بن موسی‌الرضا × متوسل شد. او در این راه براساس نقشه از قبل تعیین شده با زور ولایتعهدی خود را به امام واگذار نمود تا نظر علویان را جلب کند و از سویی پایگاه اجتماعی امام را خدشه‌دار سازد. حضرت امام رضا × نیز در همان شهری که مأمون با زور حکومت می‌کرد مورد قبول عامه مردم قرار گرفت و در حقیقت بر دل‌های آنها حاکم شد. با توجه به پایگاه عظیم اجتماعی امام × در جامعه بود که روزبه‌روز شخصیت ایشان تبلور بیشتری یافت و این غاصبانه بودن حکومت مأمون را تأیید می‌کرد و حقانیت امام × را عینیت می‌بخشید.

۵. حضور امام رضا × در ایران موجب رشد و گسترش تشیع گردید. مناظرات علمی ایشان با علمای ادیان و مذاهب مختلف، علاوه بر روشن ساختن توانمندی علمی و مذهبی آن حضرت، سبب فزونی فعالیت‌های شیعیان در خراسان شد. ایرانیان، به‌ویژه خراسانیان، در اظهار مهر و محبت به ائمه اطهار^۸ و به‌خصوص به امام رضا × کوشش فراوان کردند.

در قرن دوم هجری به دلیل فشارهای امویان و عباسیان، سادات به ایران مهاجرت کردند و در هنگام ورود امام رضا × به ایران نیز عده‌ای از آنها به این سرزمین آمدند که بعدها تحت تعقیب عباسیان قرار گرفتند و عده زیادی از آنها در شهرهای مختلف به شهادت رسیدند و مزارهای هر یک به کانونی برای فرهنگ تشیع تبدیل گردید و موجبات گسترش شعائر و معارف شیعه را فراهم کرد.

کتابنامه

۹. ابن خردادبه، عبيدالله بن عبدالله، *مسالك و ممالك*، ترجمه سعيد خاكرند، تهران، ميراث ملل، ۱۳۷۱.
۱۰. ابن خلدون، عبدالرحمن، *مقدمه ابن خلدون*، ترجمه محمدپروين گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ پنجم، ۱۳۶۶.
۱۱. ابن رسته، احمد بن عمر، *العلاق النفیسه*، ترجمه دكتر حسين قره‌چانلو، تهران، اميركبير، ۱۳۶۵.
۱۲. ابن شهر آشوب، ابی جعفر محمد بن علی، *مناقب آل علی ایطالب*، بیروت، مؤسسه فؤاد، بی‌تا.
۱۳. ابن طباطبا، محمد بن علی، *تاریخ فخری*، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ سوم، ۱۳۶۷.
۱۴. ابن نعمان (مفید)، محمد، *الارشاد*، ترجمه حاج شیخ محمدباقر ساعدی خراسانی، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۱.
۱۵. ابن‌واضح یعقوبی، احمد بن یعقوب، *البلدان*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.
۱۶. ابن‌واضح، احمد بن یعقوب، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ۲ جلدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ پنجم، ۱۳۶۶.
۱۷. ادیب، عادل، *زندگانی تحلیلی پیشوایان، ائمه دوازده‌گانه*، ترجمه دكتر اسدالله مبشری، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ پنجم، ۱۳۶۶.
۱۸. الاشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلیین*، ترجمه دكتر محسن مؤیدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۱۹. اصطخری، ابواسحق ابراهیم، *مسالك و ممالك*، به اهتمام ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ سوم، ۱۳۶۸.
۲۰. اصفهانی، ابوالفرج، *مقاتل الطالبیین*، ترجمه سید هاشم رسولی‌محلّاتی، تهران، نشر صدوق، چ دوم، ۱۳۸۰.

- نهج‌البلاغه*، ترجمه دكتر اسداله مبشری، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ سوم، ۱۳۶۶.
۱. ابراهیم‌حسن، حسن، *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۲ جلدی، تهران، جاویدان، چ سوم، ۱۳۵۶.
 ۲. ابن‌اثیر، عزالدین علی، *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه عباس خلیلی، ج ۹، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
 ۳. ابن‌اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن، *تاریخ طبرستان*، به تصحیح عباس اقبال، تهران، پدیده‌خاور، چ دوم، ۱۳۶۶.
 ۴. ابن‌الندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، ترجمه م. رضا تجدد، تهران، کتابخانه ابن‌سینا، ۱۳۴۳.
 ۵. ابن‌بابویه (صدوق)، محمد بن علی، *امالی*، ترجمه آیت‌الله کمره‌ای، تهران، کتابخانه اسلامیة، چ چهارم، ۱۳۶۲.
 ۶. _____، *عیون اخبارالرضا ×*، ترجمه علی‌اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق، ۱۳۷۳.
 ۷. ابن‌جعفر قدّامه، *الخراج و صنعة الکتابه*، به کوشش حسین خدیوچم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳.
 ۸. ابن‌حوقل، محمد، *سفرنامه ابن‌حوقل: ایران در «صورة الارض»*، ترجمه دكتر جعفر شعار، تهران، امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۶۶.

۲۱. اعتمادالسلطنه، *مرآت البلدان*، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.
۲۲. افسر، کرامت‌اله، *تاریخ بافت قدیمی شیراز*، تهران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳.
۲۳. افشارسیستانی، ایرج، *نگاهی به ایلام*، تهران، نشر هنر، ۱۳۶۶.
۲۴. _____، *نگاهی به خوزستان*، تهران، نشر هنر، ۱۳۶۶.
۲۵. امان‌اللهی‌بهاروند، سکندر، *قوم‌گر، تهران*، آگاه، ۱۳۷۰.
۲۶. آئینه‌وند، صادق، *ادبیات انقلاب در شیعه*، ج ۱، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۹.
۲۷. _____، *قیام‌های شیعه در تاریخ اسلام*، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجا، ۱۳۶۷.
۲۸. بلاغی، سید عبدالحی، *تاریخ نائین*، تهران، چاپخانه مظاهری، ۱۳۶۹ ق.
۲۹. بووا، لوسین، *برمکیان*، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، امیرکبیر، چ سوم، ۱۳۶۵.
۳۰. بیات، عزیزالله، *از عرب تا دیالمه*، تهران، گنجینه، ۱۳۶۳.
۳۱. بیگ‌منشی‌ترکمان، اسکندر، *تاریخ عالم آرای عباسی*، به تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۷.
۳۲. بیهقی (ابن‌فندق)، علی بن زید، *تاریخ بیهقی*، به تصحیح احمد بهمنیار، تهران، کتابفروشی فروغی، بی‌تا.
۳۳. بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، *تاریخ بیهقی*، به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، تهران، خواجه، چ سوم، ۱۳۶۲.
۳۴. پیشوائی، مهدی، *سیره پیشوایان*، قم، موسسه امام صادق، چ یازدهم، ۱۳۷۹.
۳۵. *تاریخ سیستان*، به تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، پدیده خاور، چ دوم، ۱۳۶۶.

۳۶. جعفری، سید حسین محمد، *تشیع در مسیر تاریخ*، ترجمه دکتر سید محمدتقی آیت‌اللهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ سوم، ۱۳۶۴.
۳۷. جعفریان، رسول، *تاریخ تشیع در ایران*، تهران، نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸.
۳۸. _____، *تاریخ گسترش تشیع در ری*، ری، آستان قدس حضرت عبدالعظیم، ۱۳۷۱.
۳۹. _____، *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه* ^۸، قم، انصاریان، چ پنجم، ۱۳۸۱.
۴۰. _____، *منابع تاریخ اسلام*، قم، انصاریان، ۱۳۷۶.
۴۱. جمعی از علمای لبنان، *زندگانی حضرت امام رضا ×*، ترجمه حمیدرضا کفاش، تهران، عابد، ۱۳۷۹.
۴۲. جهشیاری، ابوعبدالله محمد بن عبدوس، *الوزراء و الکتاب*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران، چاپ تابان، ۱۳۴۸.
۴۳. جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، *اشکال العالم*، ترجمه علی بن عبدالسلام، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
۴۴. جتّی، فیلیپ‌خلیل، *تاریخ عرب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، آگاه، چ دوم، ۱۳۶۶.
۴۵. *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲.
۴۶. حسنی، علی‌اکبر، *تاریخ تحلیلی اسلام، از سال ۶۱ هجری تا سقوط بغداد*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹.
۴۷. حسینی، جعفر مرتضی، *زندگی سیاسی هشتمین امام*، ترجمه دکتر سید خلیل خلیلیان، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ ششم، ۱۳۶۸.
۴۸. حسینیان مقدم، حسین، *تاریخ تشیع*، تهران، سمت، ۱۳۸۴.

۴۹. حقوقی، عسگر، *تاریخ اندیشه های سیاسی در ایران و اسلام*، تهران، هیرمند، ۱۳۷۴.
۵۰. حموی، یاقوت، *معجم البلدان*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ ق.
۵۱. خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب، *مفاتیح العلوم*، ترجمه حسین خدیوچم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ سوم، ۱۳۶۲.
۵۲. خواندمیر، غیاث الدین، *تاریخ حبیب السیر*، زیر نظر دبیر سیاقی، تهران، کتاب فروشی خیام، ۱۳۵۳.
۵۳. دنیل، التون، *تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان*، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
۵۴. دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه*، تهران، مؤسسه لغت نامه دهخدا وابسته به دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۵۵. دوانی، علی، *مفاخر اسلام*، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳.
۵۶. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، *اخبار الطوال*، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، چ دوم، ۱۳۶۶.
۵۷. زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران، امیر کبیر، چ پنجم، ۱۳۶۸.
۵۸. _____، *تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه*، ۲ جلدی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۷.
۵۹. زیدان، جرجی، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، امیر کبیر، چ ششم، ۱۳۶۹.
۶۰. سیوری، راجر مروین، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، سحر، ۱۳۶۶.
۶۱. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، *الملل و النحل*، ترجمه سید محمدرضا

- نائینی، تهران، اقبال، چ چهارم، ۱۳۷۳.
۶۲. صاحبی نخجوانی، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله، *تجارب السلف*، به تصحیح عباس اقبال، تهران، کتابخانه طهوری، چ سوم، ۱۳۷۵.
۶۳. صدیقی، غلامحسین، *جنبش های دینی ایرانی در قرن های دوم و سوم هجری*، تهران، پاژنگ، ۱۳۷۲.
۶۴. الطبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج*، تعلیقات و ملاحظات سید محمدباقر موسوی خراسانی، بیروت، اعلمی، بی تا.
۶۵. الطبرسی، الشیخ ابی علی الفضل بن الحسن، *اعلام الوری باعلام الهدی*، بی جا، مؤسسه آل البیت ^۸ لاحیاء التراث، بی تا.
۶۶. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱۷ جلدی، تهران، اساطیر، چ دوم، ۱۳۶۳.
۶۷. طوسی، ابی جعفر الحسن بن علی، *الفهرست*، به کوشش محمود رامیار، مشهد چاپخانه دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱.
۶۸. عالم زاده، بزرگ، *حسین بن موسی × ستاره پرفروغ آسمان کویر*، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.
۶۹. عرفان منش، جلیل، *جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا از مدینه تا مرو*، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴.
۷۰. عطاردی، عزیزالله، *تاریخ آستان قدس*، تهران، عطارد، ۱۳۷۱.
۷۱. عوفی، سدیدالدین محمد، *جوامع الحکایات و لوامع الروایات*، به کوشش جعفر شعار، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶.
۷۲. فتال نیشابوری، محمد بن حسن، *روضه الواعظین*، ترجمه دکتر محمود دامغانی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۶.
۷۳. الفراء، القاضی ابی یعلی محمد بن الحسین، *الاحکام السلطانیه*، قم، نشر مکتب الاعلام الاسلامی، چ دوم، ۱۴۰۶ ق.

۷۴. فرای، ر.ن، *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه*، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۷۵. فقیه‌ایمانی، مهدی، *تاریخ تشیع اصفهان از دهه سوم قرن اول تا پایان قرن دهم*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴.
۷۶. قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، *آثار البلاد واخبار العباد*، ترجمه عبدالرحمان شرفکندی (هزار)، تهران، مؤسسه علمی اندیشه جوان، ۱۳۶۶.
۷۷. قمی، حاج شیخ عباس، *زندگی چهارده معصوم* ^۸، ۲ جلدی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی حسینی، ۱۳۷۰.
۷۸. قمی، حسن بن محمد بن حسن، *تاریخ قم*، ترجمه حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی، به تصحیح استاد سید جلال‌الدین تهرانی، تهران، توس، ۱۳۶۱.
۷۹. کریستین سن، آرتور، *تاریخ ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، امیرکبیر، چ پنجم، ۱۳۶۷.
۸۰. کلینی‌رازی، ابی‌جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، *اصول کافی*، ترجمه سید جواد مصطفوی، ۴ جلدی، تهران، انتشارات علمیه اسلامی، ۱۳۶۸.
۸۱. کمونه‌حسینی، سید عبدالرزاق، *آرامگاه‌های خاندان پاک پیامبر | و بزرگان صحابه و تابعین*، ترجمه عبدالعلی صاحبی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱.
۸۲. کنگره جهانی امام رضا ×، *مجموعه آثار نخستین کنگره جهانی حضرت رضا ×*، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵.
۸۳. گردیزی، ابوسعید عبدالحی ضحاک بن محمود، *تاریخ گردیزی*، به تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۸۴. گرکانی، عبدالعظیم، *تاریخ برامکه*، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

۸۵. لسترنج، گای، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ دوم، ۱۳۶۴.
۸۶. لقمانی، احمد، *بهترین آرزوهای زندگی*، قم، بهشت بینش، ۱۳۸۵.
۸۷. لمبتون، آن‌کاترین، *دولت و حکومت در اسلام*، ترجمه سید عباس صالحی و محمدمهدی فقیهی، تهران، عروج، ۱۳۷۴.
۸۸. لوبون، گوستاون، *تمدن اسلام و عرب*، ترجمه سید هاشم حسینی، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامی، ۱۳۴۷.
۸۹. ماوردی، علی بن محمد بن حبیب البصری، *الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة*، مکتب الاعلام الاسلامی، چ دوم، ۱۴۰۶ ق.
۹۰. میتز، آدام، *تمدن اسلامی در قرن چهارم*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۹۱. مجلسی، محمدباقر، *بحارالانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۹۲. _____، *بحارالانوار*، حیات الرضا، تهران، انتشارات المکتبه الاسلامیه، ۱۳۷۱.
۹۳. محدثی، جواد، *تاریخ سیاسی ائمه*، تهران، انتشارات مدرسه، چ دوم، ۱۳۷۸.
۹۴. مدرسی، امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی، ترجمه حمیدرضا آژی‌ر، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۷.
۹۵. مرعشی، سید ظهیرالدین، *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، به اهتمام برنهارد دورن، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۳.
۹۶. مستوفی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، تهران، امیرکبیر، چ سوم، ۱۳۶۴.
۹۷. _____، *نزهة القلوب*، به اهتمام و تصحیح گای سیترانج، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
۹۸. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، *ترجمه اثبات الوصیة لعلی بن ابی‌طالب*،

- ترجمه محمدجواد نجفی، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، چ دوم، ۱۳۶۲.
۹۹. _____، *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ سوم، ۱۳۶۵.
۱۰۰. مشکور، محمدجواد، *تاریخ ایران زمین*، تهران، اشراقی، چ دوم، ۱۳۶۳.
۱۰۱. مطهری، مرتضی، *سیری در سیره ائمه اطهار*، تهران، صدرا، چ دوم، ۱۳۶۷.
۱۰۲. مظاهری، حسین، *زندگانی چهارده معصوم* ^۸، تهران، پیام آزادی، چ سوم، ۱۳۷۵.
۱۰۳. مظفر، محمدحسین، *تاریخ شیعه*، ترجمه و نگارش دکتر سید محمدباقر حجتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸.
۱۰۴. مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
۱۰۵. مقدم گل محمدی، محمد، *تویسرکان: سیری در اوضاع طبیعی، تاریخی، اجتماعی*، تهران، غزالی، ۱۳۷۱.
۱۰۶. ممتحن، حسینعلی، *نهضت شعوبیه جنبش ملی ایرانیان در برابر خلافت اموی و عباسی*، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چ دوم، ۱۳۷۰.
۱۰۷. _____، *نهضت صاحب الزنج*، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۶۶.
۱۰۸. منتظرالقائم، اصغر، *تاریخ امامت*، قم، نشر معارف، ۱۳۸۴.
۱۰۹. مؤید، علی، *تاریخ نیشابور*، تهران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۵.
۱۱۰. میراحمدی، مریم، *نظام حکومت در دوران اسلامی*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸.
۱۱۱. ناصری داوودی، عبدالمجید، *تشیع در خراسان در عهد تیموریان*، مشهد،

- آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸.
۱۱۲. نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، *تاریخ بخارا*، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.
۱۱۳. نصیری (رضی)، محمد، *تاریخ تحلیلی اسلام*، قم، نشر معارف، چ دوم، ۱۳۷۹.
۱۱۴. نظام الملک، ابوعلی حسن طوسی، *سیرالملوک (سیاستنامه)*، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ سوم، ۱۳۷۲.
۱۱۵. الهامی، داود، *اسلام و ایران*، قم، مکتب اسلام، ۱۳۷۴.
۱۱۶. ولوی، علی محمد، *تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی*، تهران، مؤسسه بعثت، ۱۳۶۷.

۸۱، ۸۵، ۸۶، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۲۸،	پاکستان: ۱۶۵
۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳،	پرس پلیس: ۳۸
۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰،	پرسیس: ۳۸
۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۱،	پل شاه‌علی: ۱۶۸
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۹۱، ۱۹۲،	پل شوشتر: ۱۶۸
۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴،	پوشنگ: ۳۲، ۶۶
ایلام: ۳۵، ۱۹۷	تبریز: ۳۷، ۵۱، ۱۶۳
باختر: ۵۹	تفرش: ۱۵۴
بادغیس: ۲۱، ۳۲، ۶۰، ۶۶، ۷۸، ۹۶	تهران: ۴، ۱۶۶، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸،
بافران: ۱۷۰	۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴
باوند: ۴۱	تویسرکان: ۳۴، ۲۰۳
بخارا: ۲۲، ۳۲، ۵۱، ۷۰، ۸۴، ۱۳۰، ۱۶۶،	جبال: ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸،
۲۰۴	۴۰، ۴۱، ۱۹۰
بُست: ۱۴۶	جبل: ۳۰، ۳۶، ۱۵۵
بصره: ۳۰، ۳۵، ۴۰، ۵۱، ۵۲، ۶۱، ۸۸، ۹۳،	جزیره: ۳۰، ۳۶، ۴۵، ۸۲، ۹۵
۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۹، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۵۶،	جوزجان: ۱۲۹، ۱۴۵
۱۹۱	حجاز: ۶۲، ۷۷، ۸۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۰
بغداد: ۲۵، ۳۰، ۳۵، ۳۷، ۴۲، ۵۰، ۵۱، ۵۲،	حرم مطهر: ۱۶۰، ۱۶۱
۵۳، ۷۰، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۸۹،	حلوان: ۳۰، ۳۴، ۳۵، ۱۴۷
۹۳، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۳،	حمام رضا: ۱۷۱
۱۹۸	حمراء: ۱۷۱
بقعه رضویه: ۱۶۰، ۱۶۱	خراسان: ۶، ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۶،
بقعه مطهر: ۱۶۱	۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۴،
بلادلور (لرستان): ۳۵	۴۹، ۵۱، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴،
بلاش‌آباد: ۱۰۹	۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۶، ۷۸،
بلخ: ۲۳، ۳۲، ۵۱، ۵۹، ۱۴۷	۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۳، ۱۰۰،
بلوک عقیقی: ۱۶۸	۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰،
بویراحمد: ۳۵	۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴،
بی‌هق: ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۹۷	۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۶،

فهرست اعلام

امکنه	
ابر قو: ۱۶۹	اصفهان: ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶،
ابر قوه: ۱۶۹	۵۱، ۸۶، ۱۰۹، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۶۶، ۲۰۱
آبه: ۱۵۳	افغانستان: ۱۴۵
آذربایجان: ۳۰، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۱۶۵،	اکباتان: ۳۴
۱۶۶، ۱۹۰	البرز: ۳۰، ۳۱
آذربایجان شوروی: ۱۶۵	اللان: ۳۶
ارجان: ۳۸	آمل: ۴۰
اردبیل: ۳۷، ۵۱	امیرآباد: ۱۷۰
ارگنج: ۵۱	اهواز: ۳۰، ۳۹، ۵۱، ۹۲، ۹۴، ۹۶، ۱۰۹،
ارمن: ۳۶	۱۳۱، ۱۳۳، ۱۶۸
ارمنستان: ۳۸	آهوان: ۱۷۰
آستان قدس: ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴،	آوه: ۱۵۳
۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴،	ایالات: ۲۵، ۳۵، ۳۶
آستان قدس رضوی: ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۹۸،	ایالت ماد: ۳۴
۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴	ایران: ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۹،
استرآباد: ۳۱	۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰،
اصبهان: ۳۲	۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۴، ۴۷،
اصطخر: ۳۸، ۱۴۷	۵۴، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۷، ۷۰،

۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸	روضه منوره: ۱۵۵، ۱۶۱
۱۶۹، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۹	رویان: ۳۱، ۴۰، ۴۱، ۲۰۲
۲۰۳	ری: ۲۱، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۵۱، ۵۳، ۶۴
خراتق: ۱۶۹	۶۶، ۸۶، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۸
خلیج فارس: ۳۲، ۸۲	۱۶۱، ۱۹۸
خوارزم: ۳۰، ۳۲، ۵۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶	زاگرس: ۳۰
خوزستان: ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۰	زنجان: ۳۱، ۵۱
۱۹۰، ۱۹۷	زواره: ۱۴۴
دارالحفاظ: ۱۶۲	ساحل دجله: ۲۵
دارالسلام: ۱۶۲	ساوه: ۱۵۴
دارالسلطنه: ۱۶۳	سبزوار: ۱۴۴، ۱۴۹
دارالسیاده: ۱۶۲	سرخس: ۳۲، ۶۱، ۱۰۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۶
دارالشفاء: ۱۶۶	۱۷۶
دامغان: ۳۰، ۳۱، ۱۷۰	سرزمین غری: ۹۱
دریای خزر: ۳۰، ۳۱، ۳۶	سرق عسکر: ۳۹
دزفول: ۱۶۸	سمرقند: ۳۲، ۶۹، ۷۰، ۱۶۶، ۱۸۹
دماوند: ۴۰	سمنان: ۳۰، ۳۱، ۱۷۰
دهستان: ۳۱، ۱۷۰	سند: ۳۱، ۳۲، ۶۷، ۱۳۲، ۱۶۳، ۱۶۵
دهشیر: ۱۶۹	سیستان: ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۵۱، ۶۵، ۶۶
دیلم: ۳۰، ۳۱، ۳۶، ۴۰، ۸۲، ۸۷، ۱۲۶	۶۷، ۶۸، ۱۸۹، ۱۹۷
۱۳۳	شاپور: ۳۸
دیلمستان: ۱۴۳	شاش (چاچ): ۳۲
دیم سیلی: ۱۶۸	شام: ۲۵، ۲۶، ۷۷، ۸۲، ۹۵، ۱۴۲، ۱۷۹
دینور: ۳۰، ۳۴، ۳۵	۱۸۲
رشت: ۱۶۶	شریف آباد: ۱۰۹
رود کارون: ۳۹	شفاخانه: ۱۶۶
رودبار: ۱۷۰	شلیط: ۱۶۸
روضه مبارکه: ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵	شهرزور: ۳۰، ۳۵
روضه مطهره رضویه: ۱۶۰	شوشتر: ۳۹، ۱۶۸

شیراز: ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۵۱، ۱۴۳، ۱۶۶	قزوین: ۳۰، ۱۵۴، ۱۶۶
۱۹۷	قققاز: ۳۰، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶
شیروان: ۳۵	قم: ۲، ۴، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۶، ۵۰، ۸۴
صیمره: ۳۵	۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۱
طاق: ۳۱	۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰
طالیه: ۱۵۲، ۱۵۳	۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴
طالقان: ۳۱، ۱۴۵	قومس: ۲۱، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۱۴۷
طبرس: ۱۵۴	کاشان: ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۱۵۴
طبرستان: ۳۰، ۳۱، ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۱۰۰	کاکویه دیلمی: ۱۶۹
۱۴۳، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۹۵، ۲۰۲	کربلا: ۱۵۰
طخارستان: ۳۲، ۱۶۳	کرج: ۳۰، ۳۳، ۳۵، ۸۴
طوس: ۳۲، ۶۱، ۶۷، ۷۰، ۷۳، ۱۴۱، ۱۶۱	کرمان: ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۵۱، ۶۵، ۱۶۶
۱۸۸	کرمانشاه: ۳۴، ۵۱
عراق: ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۲، ۳۶، ۶۲، ۷۷، ۸۲	کنارستان: ۱۶۸
۸۸، ۹۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲	کهنک: ۱۶۸
۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۸۹	کوره دارابجرد: ۳۸
عربستان خراسان: ۱۴۶	کوفه، ۳۰، ۳۵، ۵۲، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۳
عرفه: ۹۷، ۱۷۷	۱۱۱، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۹۱
فارس: ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۳۹	کوهستان: ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۴۱، ۱۰۹
۴۰، ۴۹، ۷۷، ۸۲، ۱۰۹، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۴۸	گرگان: ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۶۶، ۸۲
۱۹۰	گوزگان: ۳۲
فراشاه: ۱۶۹	لار: ۴۰
فراهان: ۱۵۴	لرستان: ۳۰، ۳۴، ۳۵
قاشان: ۱۵۴	مازندران: ۳۰، ۳۱، ۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵
قبرستان شیخان: ۱۳۳	۱۶۶، ۲۰۲
قدمگاه: ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱	ماهآباد: ۱۵۴
قدمگاه دهشیر، ۱۶۹	ماوراءالنهر: ۲۲، ۳۰، ۳۲، ۵۱، ۶۹، ۷۰
قدمگاه فراشاه: ۱۶۹	۱۳۰، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۹
قریه زبید گناباد: ۱۶۵	مدینه: ۵، ۱۴، ۵۱، ۶۱، ۸۶، ۸۷، ۹۷، ۹۸

۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۸، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۸، ۱۶۹،	مکران: ۳۰، ۳۱
۱۷۰، ۱۷۶، ۱۹۱، ۲۰۰	مکرم: ۳۹
مـرو: ۵، ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۲۹، ۳۲، ۴۱، ۵۱	مکـه: ۵۰، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹
۵۹، ۶۰، ۶۱، ۷۳، ۸۱، ۸۶، ۱۰۹، ۱۱۰	۱۳۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۹۱
۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸	منی: ۹۷
۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۶، ۲۰۰	موزه فریر گالری: ۱۶۹
مُرْدَلَفَه: ۹۷	موصل: ۸۲
مسجد جامع گوهرشاد: ۱۶۲	نابین: ۱۷۰
مسجد قدیمان: ۱۷۰	نهایوند: ۳۰، ۳۳
مسجد قلوان: ۱۷۰	نهروان: ۶۵، ۹۴
مَشْهَد: ۱۰۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳	نیشابور: ۲۱، ۳۲، ۴۱، ۵۱، ۵۹، ۶۰، ۸۴
۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱	۱۰۹، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۷۰، ۲۰۳
۲۰۲، ۲۰۳	هرات: ۳۲، ۵۱، ۵۹، ۶۰، ۶۶، ۱۴۶، ۱۶۲
مشهد رضا: ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۴	۱۶۳، ۱۶۶
مشهد مقدس: ۱۰۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳	همدان: ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۵۱، ۸۲، ۱۴۷
۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷	همدان: ۳۴
مشهدک: ۱۶۹	هند: ۳۱، ۶۲، ۶۷، ۸۲، ۱۶۳، ۱۶۵
مصر: ۱۱۶	

اصطلاحات

ابودلف: ۱۶۸	امیر خاصه: ۲۸
احادیث: ۱۳۲، ۱۵۶، ۱۵۹	امیر سبکتکین: ۱۶۱
احوال قوانین: ۴۴	امیران: ۲۷، ۱۶۱، ۱۶۳
اخبار: ۲۳، ۲۷، ۳۷، ۴۳، ۴۴، ۶۰، ۶۹، ۷۳	انقلابیان: ۱۴
۷۷، ۸۱، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۴	اهل مناصب: ۲۷
۱۹۹	اوامر مذهبی: ۲۸
ارتش: ۲۶، ۲۸	ایرانی: ۱۳، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۳۵، ۶۳، ۷۴
استجابت: ۱۵۹	۷۵، ۸۲، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۹۰، ۲۰۰
اسیران فُرس: ۱۲۸	باج: ۵۰
اشاعره: ۱۵۶	باری تعالی: ۱۵۹
اصول عقاید: ۱۶۰	بدخشان: ۱۶۳
اقلیم: ۳۶، ۳۷	برتری نژادی: ۱۹
امارت استیلا: ۲۶، ۲۸	برده غز: ۴۹
امارت خاصه: ۲۶، ۲۸، ۲۹	برید: ۲۷، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۷۴
امامزادگان: ۱۴۴	بطریق: ۱۲۴
امامزاده: ۱۵۳	بلوکات تابعه: ۱۶۶
املاک عمومی: ۲۵	بیت المال: ۴۹، ۱۱۲
امور حکمرانی: ۲۵	بیعت: ۲۱، ۶۲، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۷، ۷۸
امور قضایی: ۲۵، ۵۳	۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۸
امیر استیلا: ۲۸	۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۵

پادشاهان ایران: ۲۸	جنبش به‌آفرید: ۲۰
پارسیان: ۴۶، ۴۷	جنبش شیعی: ۲۰، ۱۲۹
پارسی‌نژادان: ۴۶	جهان اسلام: ۱۳، ۱۹، ۱۹۱
پایتخت زمستانی: ۲۵	حاتم‌خانی: ۱۶۴
پیچیدگی حوادث: ۱۵	حاجیان: ۲۷
پیشوای دینی: ۲۸	حاکمان: ۱۴، ۲۵، ۳۷، ۱۴۷، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۶
پیغمبر: ۷۱، ۸۹، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۸۴	حاکمیت: ۱۳، ۲۹، ۱۱۷، ۱۴۸، ۱۹۰
تابع خلیفه: ۲۹	حراس محلی: ۴۲
تجمل‌گرایی: ۲۳	حلول: ۲۲
تحریک: ۱۴۸، ۷۶	حنفی: ۱۶۱، ۱۶۳
تختگاه خلافت: ۵۱	خادم: ۷۶، ۱۲۴، ۱۶۰، ۱۷۸، ۱۸۰
تشریفات: ۱۴، ۲۷، ۸۶، ۱۲۴	خادمان: ۶۴، ۱۶۰، ۱۶۱
تشیع: ۵، ۶، ۳۴، ۱۱۰، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰	خراج: ۲۷، ۳۳، ۳۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۶۲
۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶	۶۸، ۸۴، ۱۹۰
۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴	خراج‌گزار: ۴۷
۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳	خرم‌دینان: ۲۱
۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۸	خلافت: ۵، ۶، ۷، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۰۳، ۲۰۲، ۱۹۰
۲۰۱، ۲۰۳	خلع سلاح: ۱۰۷
تشیع اثنی‌عشری: ۱۶۳	خلعت: ۲۸
تصدیق: ۲۸، ۱۸۶	خوارج: ۲۹، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۱۸۹
تفکر شیعی: ۱۱۰، ۱۳۰، ۱۳۲	
تقیه: ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۶۳	
تناسخ: ۲۲	
توطئه: ۲۲	
تیول: ۴۹	
جانشینی: ۲۱، ۷۶، ۱۱۶، ۱۹۰	
جرار: ۹۳	
جزیه: ۴۸، ۵۰	
جغرافی‌دانان: ۶۰	

داعیان: ۱۹، ۱۳۱	۱۸۸
دخل و خرج: ۲۶	زیدی مذهب: ۱۵۳
درایت خاص: ۲۳	زیدیه: ۹۱، ۱۰۵
دست‌نشانده امیر: ۲۷	سادات: ۷، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵
دشمن هم‌مرز: ۲۶	۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۹۲
دعاوی: ۲۷، ۵۳	ساده‌زیستی: ۱۲۸
دعای باران: ۱۵۹	سپاهی‌گری: ۴۶
دهستان: ۳۱، ۱۷۰	سپیدجامگان: ۲۲
دوازده امامی: ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۳	ستاق: ۳۴
دین: ۱۹، ۲۳، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۱۱۴، ۱۱۷	سعه‌صدر: ۵۲
۱۲۳، ۱۲۶، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۸۵، ۱۸۶	سیف: ۱۲۷
دیوان: ۲۷، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹	سلاطین آل‌بویه: ۱۶۱
۵۱، ۵۴، ۵۵، ۷۴	سیاست: ۶، ۱۴، ۲۵، ۲۸، ۸۲، ۸۴، ۸۵
رباط: ۱۶۹	۸۷، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۶۳
رسم سلاطین: ۲۵	شاخراسون: ۱۶۸
رعیت: ۲۷	شبهات: ۸، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷
رقبات: ۱۶۵	شبهه‌ناک: ۵۲
رواج فساد: ۲۴	شرع مقدس: ۸۳
رواق: ۱۶۲، ۱۶۴	شهادت: ۵، ۸۴، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹
روایات: ۹۸، ۱۲۰، ۱۵۹	۱۳۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵
روحانیت: ۱۴۹	۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۹۲
روش تحلیلی: ۱۵	شورش: ۲۰، ۳۳، ۵۰، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۶۹
روی گردانی: ۷، ۸۳	۷۰، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۳۸
ریشه‌دار: ۱۵۹	زائـران: ۱۴۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۹
۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶	شیعه: ۳، ۱۳، ۱۵، ۲۲، ۹۱، ۹۴، ۱۱۷
زکات: ۴۸، ۵۰	۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳
زیارت: ۱۲۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۷	۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۱
۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۸۳، ۱۸۷	۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۸

۱۶۹، ۱۷۱، ۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳	فقها: ۲۳، ۵۳، ۱۶۱
شیعه اثنی عشری: ۱۵۴	فقیه: ۱۵۷
شیعه امامیه: ۱۵۴، ۱۵۵	قبایل عرب: ۱۴۶
صاحب منصبان: ۴۲	قبایل لر: ۳۴
صحن: ۱۶۴	قدرشناسی: ۱۵۹
صغد خوارزم: ۱۶۳	قسیس: ۱۲۴
صفویه: ۱۶۳، ۱۶۶	قصبه: ۱۶۰
طغیان: ۵۰	قضات: ۲۵، ۲۶
عام المنفعه: ۱۶۷	قیام: ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۶۱، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۹
عامل (والی): ۳۶	۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶
عزت نفس: ۸۵	۹۸، ۱۰۱، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۶
عشیره: ۸۹	۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۸۹، ۱۹۱
عقاید: ۱۳۹، ۱۵۳، ۱۶۰	کاتبان: ۲۷
عقل گرایی: ۱۵۶	کارزار: ۵۳
علم دوستی: ۲۳	کارگزار: ۴۱
علوی تبار: ۱۴۹	کارگزاران: ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۵۲، ۱۶۱، ۱۸۰
عمارات: ۳۹	کرامات: ۱۵۹
عمال محلی: ۴۲	کرسی: ۳۸، ۳۹، ۵۹
غریبه: ۱۴۹	کفایت: ۲۶، ۱۳۰
غلات: ۶۰، ۱۵۴	کلیددار: ۱۶۰
غلام: ۳۷، ۹۳	مالیات: ۲۵، ۲۷، ۳۳، ۳۴، ۴۴، ۴۷، ۴۸
غنایم: ۲۶، ۵۰	۴۹، ۵۰، ۶۳، ۷۰، ۸۴
فاتح: ۱۴۶	متکلم: ۱۵۷
فارسی: ۱۵۱	متولی: ۲۶
فتوحات: ۵۹، ۹۳، ۹۵، ۱۴۶	محاسبه: ۴۸
فدیه: ۹۸	محدث: ۱۵۷
فرمانروایی: ۲۵، ۲۶، ۴۱، ۵۹	مخاصمه: ۵۲
فساد: ۲۷، ۶۴	مدیران: ۲۴
فقه: ۸۱، ۱۳۴، ۱۵۹	مذهب: ۲۱، ۲۸، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸

۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۳	مورخان: ۳۹، ۶۰، ۷۷، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۸
مساوات: ۶۸، ۱۲۸	۱۳۸، ۱۴۰
مشتاقان: ۱۴۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۴	موطن: ۳۴، ۳۸، ۱۴۷
مشروعیت: ۱۴، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۱	موم رضا: ۱۷۰
مَطران: ۱۲۴	ناصبی: ۱۲۵
معارف: ۲، ۴، ۷، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۵۷، ۱۵۹	ناموس مسلمانان: ۲۶، ۲۸
۱۶۳، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۰۴	نظارت مستقیم: ۲۷
معاملات: ۲۸	نواب: ۴۲
معاندان: ۱۶۳	نوادگان: ۸۸، ۱۴۶
معتزله: ۱۵۶	هرج و مرج: ۲۷
مغول: ۳۶، ۳۸	والی: ۲۷، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۸
مفسر: ۱۵۷	۶۴، ۶۵، ۶۹
مفلسان: ۵۳	والیان لشکری: ۴۲
مقاطعه: ۴۸، ۴۹	وزارت: ۲۴، ۷۷، ۱۶۱، ۲۰۱
مماشات: ۱۳۲	وضعیت سیاسی: ۱۹
مملکت اسلامی: ۱۴	وکیلان خرج: ۴۶
مناظرات: ۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۲	ولایت: ۷، ۲۸، ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۱۱۰، ۱۱۶
۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۹۱	۱۲۰، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۶۱، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۰
مناظره: ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵	ولایتعهدی: ۶، ۷، ۱۴، ۱۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳
۱۳۰	۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۹۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶
مهاجرت: ۷، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷	۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶
۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۹۲	۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۵۲
مواجب: ۴۲	۱۵۸، ۱۹۰، ۱۹۱
موالی: ۴۸، ۱۲۸، ۱۴۸	یاغی: ۳۶

اسحاق بن موسی: ۹۹، ۱۲۰، ۱۲۱	امام رضا دیمی، ۱۶۸
اسکندر بیک ترکمان: ۱۷۰	امام صادق: ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۹۹
اسماعیل بن حماد: ۵۳	امام علی: ۵، ۶۵، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۶۳، ۱۸۸
اشعری: ۹۹، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۹	امویان، ۱۳، ۱۴، ۱۹، ۲۶، ۳۴، ۴۸، ۶۱
اشعریان: ۱۵۴	۶۲، ۷۲، ۷۳، ۸۸، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۵۴
اصغر منتظرالقائم: ۱۵، ۱۵۹، ۱۶۱	۱۹۴
اصفهبدان: ۱۴۶	امیر تیمور: ۱۶۵
اعتمادالسلطنه: ۱۵۷، ۱۹۹	امیر تیمور گورکانی: ۱۶۵
اعراب: ۲۴، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰	امیر غیاثالدین ترخان: ۱۶۵
۴۱، ۵۹، ۶۳، ۷۱، ۷۷، ۸۴، ۸۵، ۹۷، ۱۰۴	امیرالمؤمنین: ۶۷، ۷۷، ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۳۶
۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۳	۱۳۷، ۱۳۸، ۱۸۸
آل علی: ۸۹، ۹۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۹۸	امیران حنفی: ۱۶۴
الله وردی خان: ۱۶۷	امین: ۵، ۶، ۴۵، ۶۳، ۷۳، ۷۴، ۷۶
اللهیار خلعتبری: ۱۵	۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۴، ۹۷، ۱۰۷
المثنی بن الحجاج: ۴۱	۱۰۸، ۱۹۲
امام حسین: ۱۳۱، ۱۵۳، ۱۸۵	انصار: ۱۳۱
امام رضا: ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۴، ۱۵، ۱۷	اهل انجیل: ۱۲۵
۱۹، ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۳۳، ۵۷، ۶۱، ۸۶، ۸۹	اهل تورات: ۱۲۴
۹۴، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹	اهل بیت: ۲۰، ۳۳، ۸۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹
۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸	۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲
۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰	۱۳۴، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۶
۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱	۱۶۷، ۱۷۷
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸	اهل سنت: ۱۵۲، ۱۶۴، ۱۶۶
۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱	ایرانیان: ۶، ۱۳، ۱۵، ۱۹، ۲۱، ۲۵، ۳۵
۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲	۳۸، ۶۳، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۸۸، ۹۱
۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰	۱۰۸، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۹۲، ۱۹۳
۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶	۲۰۵
۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۰	ایلخانان: ۱۶۵
۲۰۲، ۲۰۳	ائمّه: ۶، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۰

اعلام

ابراهیم: ۲۰، ۲۹، ۳۱، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۲	ابوالعباس: ۲۱، ۷۷
۴۶، ۴۷، ۵۹، ۶۱، ۷۲، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۹	ابوالفرج: ۸۶، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۸
۱۰۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۵۰	۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۷، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۹۸
۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۸	ابودردا: ۵۲
ابراهیم بن عبدالله: ۱۳۳	ابوعباد: ۱۱۷
ابراهیم بن لیث: ۳۸	ابوعلی بن همام: ۱۳۶
ابراهیم بن مهدی: ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۹	ابومسلم: ۱۳، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۴۱، ۶۱، ۶۲
ابراهیم بن موسی: ۹۹	۱۳۱، ۱۳۲، ۱۵۰
ابراهیم بن موسی بن جعفر: ۹۹	ابومسلم خراسانی: ۱۹، ۴۱، ۶۱
ابن ابی الساج: ۳۷	ابوموسی: ۵۲
ابن اسفندیار: ۱۵۵، ۱۹۷	ابویوسف قاضی: ۵۲
ابن الندیم: ۱۳۶، ۱۹۷	احمد بن جنید: ۳۷
ابن حوقل: ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۴، ۸۳	احمد بن خالد: ۱۲۱
۱۴۳، ۱۵۳، ۱۹۷	احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی: ۱۳۶
ابن خردادبه: ۵۰	احمد بن محمد بن خالد برقی: ۱۳۶
ابن فندق: ۱۵۲، ۱۹۹	احمد بن موسی: ۸۶، ۱۴۵
ابن نهیک: ۷۸	استادسیس: ۲۱
ابوالسرایا محمد بن محمد بن زید: ۹۴	اسحاق: ۲۰، ۲۱، ۸۳، ۹۹، ۱۲۰، ۱۲۱
ابوالصلت: ۱۲۴، ۱۴۱، ۱۸۶	۱۹۷، ۲۰۳

۱۳۵، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۵	حجاج بن یوسف: ۴۸، ۶۵، ۱۴۹، ۱۵۳
ائمه اطهار: ۱۰۹، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۶، ۲۰۰	حدود العالم: ۲۲، ۶۰، ۶۶، ۸۳، ۱۵۴
۱۹۳، ۲۰۵	حسن بن سهل: ۳۶، ۷۷، ۸۴، ۸۵، ۹۰
بابک: ۳۷، ۳۸	۹۲، ۹۵، ۹۶، ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰
بدویان: ۹۱	
برمکیان: ۲۴، ۴۹، ۱۴۰، ۱۹۹	حسن بن عمرو رستمی: ۳۶
بنی امیه: ۱۳، ۱۹، ۲۰، ۶۲، ۶۳، ۷۲، ۸۷	حسن بن محبوب سرآد (زراد): ۱۳۶
۸۸، ۱۳۱، ۱۴۹، ۱۹۱، ۱۹۲	حسنویه: ۳۵
بنی عباس: ۱۳، ۱۴، ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۴۹، ۶۳	حسنی: ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۵۶، ۲۰۰
۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴	حسین بن حسن: ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱
۱۲۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۹، ۱۹۱، ۱۹۲	حسین بن موسی: ۸۶، ۱۴۸، ۲۰۲
بنی مروان: ۱۳۲	حسینی: ۷۴، ۷۵، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۴۴، ۱۴۵
بنی هاشم: ۷۵، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۵۱	۱۴۶، ۱۵۶، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴
به آفرید: ۲۰	حضرت رضا: ۸۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷
پادشاهان ساسانی: ۳۸، ۸۸	۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۲
پادشاهان هخامنشی: ۳۸	۱۷۳، ۲۰۳
پیامبر: ۵، ۱۵، ۲۱، ۲۵، ۲۸، ۵۲، ۸۷، ۸۸	حضرت علی: ۴۷، ۵۲، ۶۵، ۱۳۰، ۱۴۵
۱۰۸، ۱۱۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۴	۱۶۹، ۱۷۲، ۱۹۳
۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۸۳	حکام: ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۶۳، ۱۴۹
۱۸۷، ۱۸۹، ۲۰۳	حکومت صفویه: ۱۶۶
پیامبر اسلام: ۲۵، ۱۶۲، ۱۸۷	حمدالله مستوفی: ۲۴، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷
پیامبر اعظم: ۱۷۷	حمدو بن علی بن عیسی بن ماهان: ۹۹
ترکمانان سلجوقی: ۲۹	حواریون: ۱۲۸
تیموریان: ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۶۰	خازم بن خزیمه: ۱۳۳
۱۶۵، ۲۰۵	خاندان عصمت و طهارت: ۱۷۴
جاثلیق: ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹	خراسانیان: ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۴۶، ۶۰، ۷۸
جعفر بن ابی طالب: ۱۵۶	۸۳، ۸۵، ۸۶، ۱۳۱، ۱۹۱، ۱۹۳
حاکمان حنفی: ۱۶۴	خرمیان: ۳۷

خوارزمشاهیان: ۱۶۵	زیاد بن صالح: ۱۳۲
خوارزمی: ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۱۲۶، ۲۰۱	زید بن علی: ۱۳۱، ۱۵۰
خواندمیر: ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۰۱	زید بن موسی: ۹۰، ۹۷، ۹۸
خیزران: ۲۲	زید بن موسی بن جعفر: ۹۰، ۹۸
داود بن عیسی بن موسی هاشمی: ۹۹	ساسانیان: ۱۳، ۲۵، ۳۸، ۶۰، ۶۷، ۱۲۶
دعبل: ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۸۰	۱۳۰، ۲۰۱، ۲۰۳
دولت ساسانی، ۲۴	سری بن منصور: ۹۲
دیباچ: ۱۰۱، ۱۰۲	سعید بن مسلم بن قتیبه: ۴۰
دیسلم بن شاذلویه: ۳۷	سفاح: ۱۳، ۲۰، ۳۹، ۴۹
دینار بن عبدالله، ۳۶	سلجوقیان: ۱۶۵
رجاء بن ابی ضحاک: ۱۱۲، ۱۷۸، ۱۷۹	سلیمان بن ابوجعفر منصور: ۹۲
۱۸۱	سلیمان بن منصور: ۴۰
رسول خدا: ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۳۷	سنباد: ۲۰، ۲۱
۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۹۰	سندی بن شاهک: ۷۸، ۸۹، ۹۵
رسول الله: ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۳۸، ۱۷۳	سهل: ۱۳، ۹۱، ۹۵، ۹۶، ۱۱۰، ۱۳۵، ۱۴۰
رکن الدوله: ۱۶۴	۱۴۱
رومیان: ۵۳، ۷۱، ۱۲۵	سید علی حسینی گنابادی: ۱۶۸
ری: ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۵۱، ۵۳، ۶۴	شاه اسماعیل: ۱۶۶
۶۶، ۸۸، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶	شاهرخ: ۱۶۵
۱۶۱، ۱۶۴، ۲۰۰	شرف الدین شوشتری: ۱۷۱
زرتشتیان: ۱۵۹	شروین: ۴۰
زردشت: ۲۱	شریح: ۵۲
زکریا بن ادريس: ۱۵۴	شریک بن شیخ: ۲۰، ۱۳۲
زکریا بن آدم: ۱۳۵، ۱۵۴	شریک بن شیخ المهری: ۲۰
زکریا بن آدم القمی: ۱۳۶	شهرستانی: ۲۲، ۲۰۱
زکریا بن آدم عبدالله سعد اشعری قمی:	شهریار: ۴۰، ۴۱
۱۳۵	شیخ صدوق: ۱۱۲، ۱۴۱، ۱۶۱، ۱۶۴
زکریا بن آدم قمی: ۱۳۵	۱۷۳
زهیر بن مسیب: ۹۲	شیعیان: ۱۴، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۱۰۹، ۱۱۱

۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۰۲	عبدالله بن خازم: ۴۱، ۱۴۹
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۹۳	عبدالله بن خردادبه: ۳۴، ۴۰، ۴۹، ۵۰، ۵۱
صائبین: ۱۲۶، ۱۵۹	عبدالله بن صاعد: ۱۲۱
صاحب بن عباد: ۱۶۴	عبدالله بن علی: ۱۳، ۲۰
صالح مصلی دار: ۹۵	عبدالله بن قحطبه: ۴۰
طالبین: ۹۸، ۱۰۱	عبدالله بن مالک خزاعی: ۳۷
طاهر: ۱۳، ۲۵، ۳۸، ۳۹، ۶۷، ۷۷، ۷۸، ۷۹	عبدالله بن معاویه: ۱۵۰
۸۴، ۹۰، ۹۵، ۱۴۷، ۱۹۲	عبدالملک بن القعقاع: ۴۱
طاهر بن الحسین: ۷۷	عبدوس بن عبدالصمد: ۹۲
طاهر بن حسین: ۲۵، ۷۷، ۸۴، ۹۵	عبیدالله بن طاهر: ۱۵۲
طاهر بن عبدالله: ۳۹	عبیدالله بن عباس هاشمی: ۱۲۱
طاهر بن محمد صفانی: ۳۸	عتیق علی طوسی: ۱۶۸
طاهریان: ۲۵، ۳۰، ۴۱، ۵۹، ۱۵۲، ۱۹۲	عثمان بن عفان: ۲۳
طبری: ۲۱، ۲۲، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۵۰، ۵۳	عثمان بن نهیک: ۴۰
۶۴، ۶۸، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۴، ۸۸، ۹۱	عشایر گرد: ۳۴
۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۲۱، ۱۳۵	عقیل: ۱۵۶
۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۲۰۲	علویان: ۷، ۱۳، ۱۴، ۱۹، ۲۱، ۷۴، ۸۱
عباس بن محمد: ۹۸	۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۹۷
عباسقلی خان شاملو: ۱۶۹	۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۵
عباسیان: ۱۳، ۱۴، ۱۹، ۲۰، ۲۶، ۲۹، ۴۲	۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۴۷
۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۵	۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۱
۶۷، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۸۴، ۸۸، ۹۴، ۹۷	۱۹۲، ۱۹۳
۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۴	علی: ۵، ۱۴، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۹
۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۱	۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۵۳، ۶۴
عبدالعزیز بن عمران: ۱۳۹	۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۵، ۸۶
عبدالعزیز حماد: ۴۱	۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۸، ۹۹
عبدالله: ۱۳، ۲۰، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۳۹	۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰
۴۰، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۶۱، ۶۶، ۶۹، ۷۵، ۷۷	
۱۲۱، ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۸۴، ۱۹۸	

۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰	علی بن موسی الرضا: ۵، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۳۸
۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳	۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸
۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵	۱۷۲، ۱۷۸
۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹	علی بن هشام: ۳۶
۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵	عمادالدین محمود: ۱۷۰
۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲	عمار بن حمزه: ۳۹
۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹	عمر: ۳۱، ۳۳، ۳۹، ۵۱، ۵۲، ۱۳۰، ۱۹۸
۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲	۲۰۶
۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵	عمر بن شداد: ۳۹
علی بن ابی طالب: ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۸۴	عیسی: ۱۳، ۲۱، ۳۷، ۴۱، ۶۴، ۷۱، ۷۴
علی بن اسماعیل: ۹۰، ۹۹، ۱۲۰، ۱۹۸	۹۸، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۴، ۱۹۱
علی بن بهلول: ۳۶	عیسی بن عبدالله بن سعد اشعری: ۱۵۴
علی بن جعفر بن محمد بن علی بن	عیسی بن ماهان: ۴۱
الحسین: ۹۸	عیسی بن محمد: ۲۱، ۳۷، ۱۲۱
علی بن حسین بن زید: ۱۰۱	عیسی بن محمد بن علی: ۲۱
علی بن حسین بن عیسی بن زید: ۱۰۱	عیسی بن موسی: ۱۳
علی بن حمز بن موسی: ۸۶	عیسی بن یزید جلودی: ۹۸
علی بن سعید: ۹۸	غزنویان: ۲۸
علی بن عبیدالله: ۹۳، ۹۴	غوریان: ۱۶۵، ۱۶۹
علی بن عیسی: ۲۴، ۶۴، ۶۹، ۷۱، ۷۹	فاطمه: ۱۴، ۳۳، ۱۰۱، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۱
۸۵، ۱۹۱	۱۵۵
علی بن عیسی بن ماهان: ۶۴، ۶۹، ۸۵	فاطمه معصومه: ۱۴۵، ۱۵۵
۱۹۱	فضا بن ایوب ازدی: ۱۳۵
علی بن محمد بن جهم: ۱۲۷	فضل بن ربیع: ۲۴، ۷۴، ۹۷
علی بن موسی: ۵، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۸	فضل بن سهل: ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۸۴، ۹۰
۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۵	۱۱۰، ۱۱۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۷۹
۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸	فضل بن شاذان: ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۵۲
۱۷۲، ۱۷۸	فضل بن یحیی: ۳۶، ۳۷، ۷۴
علی بن موسی بن جعفر: ۱۲۷	قارن: ۴۰، ۴۱

بن مسلم: ۴۰	۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳
قدا بن جعفر: ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۵۰	۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲
قزوینی: ۶۰، ۷۳، ۱۰۲، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۶	۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷
۱۵۷، ۲۰۳	۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹
قطن بن عمرو: ۱۴۹	۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱
کاکویه: ۳۵، ۱۷۲	۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳
گرشاسب بن علی: ۱۷۲	۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱
گوهرشاد: ۱۶۵	۱۶۴، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴
گوهرشادآغا: ۱۶۵	۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰
مازیار: ۴۰، ۴۱	۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶
مالک‌اشتر: ۵۲	محمد بن ابراهیم: ۳۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳
مأمون: ۵، ۶، ۷، ۱۳، ۱۴، ۲۰، ۲۴، ۲۹	۱۰۰
۳۰، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۴۶	محمد بن ابراهیم بن طباطبا: ۹۰، ۱۰۰
۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۶۹	محمد بن ابراهیم بن مصعب: ۳۹
۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸	محمد بن ابی یعقوب بلخی: ۱۳۵
۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹	محمد بن اسحاق طالقانی: ۱۳۵
۹۰، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳	محمد بن جعفر: ۷۰، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲
۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲	۱۲۰، ۱۴۳، ۲۰۶
۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸	محمد بن جعفر بن صادق: ۱۰۰
۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴	محمد بن حسن معروف به سلیق: ۱۰۱
۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷	محمد بن حمید الطوسی: ۳۸
۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳	محمد بن حنفیه: ۱۵۱، ۱۵۶
۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰	محمد بن زید طبری: ۱۳۵
۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۳	محمد بن سائب بن مالک: ۱۵۳
مانویان: ۱۵۹	محمد بن سلیمان: ۳۹، ۱۰۱، ۱۳۵
محمد: ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۱	محمد بن سلیمان ابن داود بن حسن بن حسن: ۱۰۱
۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳	محمد بن سماعه قاضی: ۵۳
۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۵۳، ۶۰، ۶۴، ۶۸	محمد بن عبدالرحمان مخزومی: ۵۳
۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۳	

محمد بن عبدالله: ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۵۰	۱۴۷، ۱۹۹، ۲۰۳
محمد بن علی عباسی: ۸۵	مؤتمن: ۴۵
محمد بن عمروطوس: ۱۶۰	موسى: ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۷۶، ۷۷، ۸۹، ۹۷
محمد بن فضل رنجی: ۱۳۵	۹۸، ۹۹، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۵۳
محمد بن قاسم علوی: ۱۴۷	موسی بن حفص: ۴۰، ۴۱
محمد بن محمد: ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸	موسی بن عبدالله بن سعد اشعری: ۱۵۳
محمد بن محمد بن زید: ۹۵، ۹۸	ناصرالدو بن حمدان: ۳۴
محمد بن محمد زید: ۹۴	ناصرالدین شاه: ۱۶۹
محمد بن موسی: ۴۰، ۸۶	نسطاس رومی: ۱۲۹
محمد بن یوسف: ۳۹	نصر بن سیار: ۴۱
محمود غزنوی: ۲۹، ۱۶۴	نصر بن شیب: ۸۴
مختار: ۱۵۳	نصر بن شیب: ۹۱
مذحج: ۱۵۳	هادی: ۲۲، ۱۳۳
مروان بن محمد: ۱۵۰	هارون: ۵، ۶، ۱۳، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴
مستوفی: ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۰۴	۳۶، ۵۲، ۵۳، ۵۹، ۶۴، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۱
مسعودی: ۲۴، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۹۴، ۱۰۰	۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۹، ۱۰۱، ۱۰۲
۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۰۴	۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۹۱، ۱۹۲
مسیح عیسی بن مریم: ۱۲۸	هارون بن مسیب: ۱۰۱، ۱۰۲
مسیحیان: ۱۲۶، ۱۵۹	هانی بن هانی: ۴۰
معاویه: ۴۳، ۴۵، ۷۲	هر بن اعین: ۷۷
معتصم: ۱۴۷	یاقوت: ۱۵۷، ۱۷۱، ۲۰۱
مغیر بن مفرغ: ۱۳۳	یاقوت حموی: ۱۵۷
مقدسی: ۳۷، ۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۲۰۵	یحیی برمکی: ۲۲، ۲۴
مقنع: ۲۲	یحیی بن برمک: ۴۹
منصور: ۱۴، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۶۲، ۶۵، ۷۴	یحیی بن خالد: ۲۴، ۳۹، ۶۴
۸۹، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۹۳	یحیی بن عبدالله بن حسن: ۹۰
منصور بن مهدی: ۱۲۱	یعقوب لیث صفار: ۳۹
مهاجر: ۱۳۱، ۱۵۶	یعقوبی: ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۳۶، ۳۸، ۴۵، ۶۴
مهدی: ۲۱، ۲۲، ۵۳، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۰	۶۵، ۶۷، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۸۳، ۸۶

یوحناى ديلمى: ۱۲۸	۱۵۳، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۲۱، ۱۱۲، ۹۹، ۹۶
يوسف: ۲۲، ۳۹، ۶۱، ۱۱۸، ۲۰۱	۱۹۸
يونانيان: ۳۸	۱۵۹، ۱۲۹، ۵۱